

نام کتاب: خورشید غایب

نام نویسنده: ثقه المحدثین میرزا حسن نوری

تلخیص: رضا استادی

بسم الله الرحمن الرحيم

یا صاحب الزمان ادرکنا

پیشگفتار

(الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله أجمعین و اللعن علی أعدائهم الی یوم الدین).

نجم الثاقب یکی از معروفترین کتابهایی است که درباره حضرت امام عصر (عجل الله تعالی فرج الشریف) در سال ۱۳۰۳ ه. ق تالیف شده است. مؤلف این کتاب، مرحوم حاج میرزا حسن نوری -مشهور به محدث نوری، صاحب «مستدرک الوسائل»- متوفای ۱۳۲۱ ه. ق می‌باشد.

این جانب -رضا استادی- به این منظور که عموم علاقه‌مندان به حضرت ولی عصر، امام زمان (عجل الله تعالی فرج الشریف) بتوانند از این کتاب بهره‌مند شوند، آن را تلخیص و برخی از باب‌های آن را مقدم و موخر، و به صورتی که ملاحظه می‌کنید تنظیم کرده‌ام؛ امید است که مانند خود نجم الثاقب، همواره مورد استفاده باشد.

مطالب این مختصر به این ترتیب:

باب اول: ولادت با سعادت امام زمان (علیه السلام)

باب دوم: اسامی و لقب‌ها و کنیه‌های آن حضرت؛ (۴۰ نام، یاد داشت شده است).

باب سوم: برخی خصوصیات آن حضرت؛ (۳۰ خصوصیت ذکر شده است).

باب چهارم: گفتار دانشمندان اهل تسنن درباره آن حضرت؛ (سخن ۱۰ نفر یاد شده است).

باب پنجم: اثبات این که مهدی همان حجه بن الحسن (علیه السلام) است؛ (۱۰ روایت از اهل تسنن، و ۱۰ روایت از شیعه).

باب ششم: برخی از معجزات آن حضرت؛ (۱۰ معجزه ذکر شده است).

باب هفتم: برخی از وظایف مردم نسبت به آن حضرت؛ (۸ وظیفه یاد شده است).

باب هشتم: اختصاص برخی از زمان‌ها به آن حضرت؛ (۸ مورد ذکر شده است).

باب نهم: برخی از اعمالی که ممکن است جهت ملاقات آن حضرت مؤثر باشد.

باب دهم: استغاثه به آن حضرت.

باب یازدهم: داستان‌های کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن حضرت رسیده‌اند؛ (۲۵ داستان).

باب دوازدهم: ۶ پاسخ به اشکالی که به خاطر یک روایت، مطرح شده است.

باب اول:

ولادت با سعادت امام زمان (علیه السلام)

در کتاب «ارشاد» شیخ مفید مذکور است که: ولادت آن حضرت، در شب نیمه شعبان ۲۵۵ بود. شیخ کلینی در «کافی» و کراچی در «کنز الفوائد» و شهید اول در «دروس» و شیخ ابراهیم کفعمی در «جنه»^۱ و جماعتی دیگر، با آنچه شیخ مفید گفته است، موافقت کرده‌اند و به روایتی شب جمعه، نیمی از ماه شعبان گذشته، سال ۲۵۵ از مادر متولد شده است.

شیخ جلیل، ابو محمد فضل بن شاذان که بعد از ولادت حضرت حجت (علیه السلام) و پیش از وفات حضرت عسکری (علیه السلام) وفات کرده، در کتاب «غیبت» خود گفته: «حدیث کرد مرا محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: شنیدم از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) که می‌گفت: «متولد شد ولی خدا و حجت خدا بر بندگان و خلیفه من بعد از من، ختنه کرده، در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج، نزد طلوع فجر. اول کسی که او را شست «رضوان» خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را به آب کوثر و سلسبیل شستند، بعد از آن، شست او را عمه من «حکیمه خاتون» دختر امام جواد (علیه السلام)».

سپس از محمد بن علی که راوی این حدیث است، پرسیدند از مادر صاحب الامر (علیه السلام): گفت: «مادرش ملیکه بود که او را بعضی از روزها سوسن و در بعضی از ایام ریحانه می‌گفتند و صیقل و نرجس نیز از نام‌های او بود». از این خبر، وجه اختلاف در اسم آن بزرگوار معلوم می‌شود و این که به هر پنج اسم نامیده می‌شد.

روایت است که حکیمه گفت: کسی را فرستاد نزد من ابو محمد (امام حسن عسکری) (علیه السلام)، سال ۲۵۵ در نیمه شعبان و فرمود: «ای عمه! امشب را نزد من باش! زیرا این شب، شب نیمه شعبان است و به درستی که زود است متولد شود در امشب، مولودی که کریم است بر خداوند - عزوجل - و حجت اوست بر خلق او؛ کسی است که خدا زنده می‌کند به زمین بعد از مردنش».

پس گفتم: «از کی ای آقا من؟».

فرمود: «از نرجس».

و به روایت شیخ طوسی، هنگامی که حضرت متولد شد استعاده نمود از شیطان رجیم و فرمود:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَفَرِيهَ أَنْ فَمَعَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَوْعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَّلَهُمْ أُمَّةً وَنَجَّلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾ وَفَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ

وَفَرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا وَنَهْمَ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^۲

^۱ «جنه» نام دیگر مصباح کفعمی، و نیز نام مختصر مصباح کفعمی است.

^۲ - سوره قصص: آیات ۵ و ۶.

پس صلوات فرستاده بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بر هر یک از ائمه (علیه السلام) تا رساند به پدر بزرگوار خود.

به روایت مسعودی، حکیمه خاتون گفت: «چون بعد از چهل روز شد، داخل شدم در خانه امام حسن (علیه السلام)، پس دیدم مولای خود را که راه می‌رود در خانه. ندیدم رخساری نیکوتر از رخسار آن جناب و نه لغتی فصیح‌تر از لغت او! پس حضرت امام حسن (علیه السلام) به من فرمود: این مولود بر خداوند، ارجمند است.

گفتم: ای سید من! از عمر او چهل روز گذشته و من می‌بینم در امر او آنچه می‌بینم.

فرمود: ای عمه! آیا نمی‌دانی که ما معاشر اوصیاء (رسول خدا) نشو (و نمو) می‌کنیم در روز بعد، مقداری که نشو (و نمو) می‌کند ما در یک هفته، نشو (و نمو) می‌کنیم در هفته، آنقدر که نشو (و نمو) می‌کند غیر ما در یک سال؟!».

کلام علامه طباطبایی در این که «حکیمه» دو نفرند

علامه طباطبایی سید بحر العلوم، در کتاب رجال خود فرموده که: حکیمه، دختر امام ابی جعفر ثانی علیه السلام (حضرت جواد) است و به نام عمه پدرش، حکیمه - دختر ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام - است و اوست که حاضر شد در ولادت حضرت حجت علیه السلام چنان که حاضر شد عمه‌اش حکیمه، ولادت ابی جعفر محمد بن علی جواد علیه السلام را.

و حکیمه است در هر دو موضع و اما حلیمه - با لام - پس آن تصحیف (و غلط) عوام است.

علامه مجلسی، در مزار «بحار» گفته که: «در قبه شریفه - یعنی قبه امام عسکری علیه السلام - قبری است که منسوب است به نجیبه کریمه عالمه فاضله تقیه رضیه، حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام».

نمی‌دانم چرا علما، در کتب مزار، متعرض زیارت او نشدند، با ظهور فضل و جلالت او و اختصاص او به ائمه علیه السلام. و محل اسرار ایشان بود و مادر قائم علیه السلام در نزد او بود و در ولادت آن حضرت، حاضر بود و گاه گاه آن حضرت را در زمان ابی محمد عسکری علیه السلام می‌دید. و او از سفرای امام بود بعد از وفات آن جناب. پس سزاوار است زیارت کردن او به آنچه جاری نماید خداوند بر زبان از آنچه مناسب فضل و شان او است.

شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از محمد بن عثمان عمری که فرمود: «چون متولد شد مهدی (علیه السلام) نوری ساطع شد از بالای سر آن جناب تا به اطراف آسمان، آن گاه به رو در افتاد به جهت سجده برای پروردگار خود، آن گاه سر بلند نمود و فرمود: ﴿شَهِدَ اللَّهُ لَهُ لِإِلَهِ الْأَهْوَى وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لِإِلَهِ الْأَهْوَى الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾. إِنْ دَرَيْتَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامَ^۱.

^۱ - سوره آل عمران: آیه ۱۸ و ۱۹.

نیز از حسن بن منذر روایت کرده که گفت: «روزی حمزه بن ابی الفتح، به نزد من آمد و به من گفت: «بشارت باد تو را که دیشب متولد شد در دار یعنی «خانه امامت» که در آن زمان چنین تعبیر می‌کردند، مولودی از برای ابی محمد عسکری (علیه السلام) و امر فرمود به پنهان نمودن او و این که سیصد گوسفند برایش عقیقه کنند».

باب دوم:

اسماء و القاب و کنیه‌های آن حضرت (علیه السلام)

۱. «احمد»: شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود: «بیرون می‌آید مردی از فرزندان من در آخر الزمان... تا آن که فرمود: برای او دو اسم است؛ اسمی مخفی و اسمی ظاهر؛ اما اسمی که مفی است، احمد است...».

۲. «ابولقاسم»: در اخبار متعدده، به سندهای معتبره، از خاصه و عامه روایت است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرموده: «مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است».

۳. «ابو عبد الله»: گنجی شافعی در کتاب «بیان، در احوال صاحب الزمان (علیه السلام) روایت کرده از حدیثی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «اگر نماند از دنیا مگر یک روز، هر آینه می‌انگیزاند خداوند، مردی که اسم او اسم من است و خلق او خلق من، کنیه او ابو عبد الله است».

روایت شده که از برای آن جناب است کنیه یازده امام از پدران و عموی او حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام).

یکی از کتاب‌های مناقب قدیمه (که اول آن چنین است: خبر داد ما را احمد بن محمد بن سمط، در اواسط سال ۳۳۵ گفت: قرائت کردم این کتاب را بر ابی الحسن علی بن ابراهیم انباری در اواسط ماه ربیع الاخر . گفت: خبر داد گفت: خبر داد مرا ابو العلاء احمد بن یوسف بن موید انباری در سال ۳۲۶ الخ، و مشتمل است بر احوالی از احوال همه ائمه ((علیهم السلام)) و، کنون مؤلف آن معلوم نشده) نیز این روایت را نقل کرده.

۴و۵. «ابوالحسن و ابو تراب»: بنابر خبر (مذکور) از کنیه‌های امام زمان (علیه السلام) این دو کنیه خواهد بود که هر دو کنیه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ اگر چه در دومی، جای اشکال است مگر آن که مراد از ابو تراب، صاحب خاک و مربی زمین باشد؛ چنانکه یکی از وجود قرار دادن این کینه برای آن حضرت است، بیاید در تفسیر آیه شریفه ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...﴾^۱ که فرمودند: «رب زمین، امام زمین است و این که به نور حضرت مهدی (علیه السلام) مردم مستغنی شوند از نور آفتاب و ماه».

^۱ مقصود اسم‌هایی است که اول آن ابو می‌باشد.

^۲ - سوره زمر: آیه ۶۹

۶. «ابوصالح»: در «ذخیره الالباب»^۱ ذکر کرده که از کنیه‌های آن جناب، ابوصالح است و این کنیه معروفه آن حضرت است در میان عرب‌های شهری و بیابان نشین، و پیوسته در توسلات و استغاثات خود، آن جناب را به این اسم می‌خوانند و شعرا و ادبا در قصاید و مدایح خود ذکر می‌کنند، و از بعضی قصص معلوم می‌شود که در سابق، شایع بوده و در آینده، ماخذی برای این که ذکر خواهد شد، ان شاء الله.

۷. «بقیه الله»: در «ذخیره» گفته که این نام آن جناب است. در کتاب «غیبت» فضل بن شاذان روایت شده از امام صادق (علیه السلام) که در ضمن احوال قائم (علیه السلام) فرمود: «پس چون خروج کرد، پشت می‌دهد به کعبه و جمع می‌شوند ۳۱۳ مرد و اول چیزی که تکلم می‌فرماید، این آیه است: ﴿بَقِيَةِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ هُمُومِينَ...﴾^۲. آن گاه می‌فرماید: منم بقیه الله و حجت او و خلیفه او بر شما، پس سلام نمی‌کند بر او سلام کننده‌ای مگر آن که می‌گوید: السلام علیک یا بقیه الله فی ارضه.

۸. «بقیه الانبیا»: و این با چند لقب دیگر در خبری مذکور است که حافظ برسی در «مشارق الانوار» روایت کرده از حکیمه خاتون، به نحوی که عالم جلیل، سید حسین مجتهد کرکی، -سبط محقق ثانی- در کتاب «دفع المناوات»^۳ از او نقل کرده است.

۹. «حجه و حجه الله»: در «عیون» و «کمال الدین» شیخ صدوق و «غیبت» شیخ طوسی و «کفایه الاثر» علی بن محمد خزاز، روایت شده از ابی هاشم جعفری که گفت: «شنیدم امام علی النقی (علیه السلام) می‌فرماید: جانشین بعد از من، پسر من، حسن است. پس چگونه خواهد بود حال شما با جانشین بعد از جانشین من؟

گفتم: از چه جهت؟ فدای تو شوم!

فرمود: به جهت این که شخص او را نمی‌بینید و حلال نیست برای شما بردن نام او.

گفت: پس چگونه او را یاد کنیم؟

فرمود: بگوئید حجه آل محمد (علیه السلام).

و از این القاب شایع آن جناب است که در بسیاری از ادعیه و اخبار، به همین لقب مذکور شده‌اند و بیشتر محدثان، آن را ذکر نموده‌اند و با آن که در این لقب، سایر ائمه (علیه السلام) شریکند و همه حجتند از جانب خداوند بر خلق، لکن چنان اختصاص به آن جناب دارد که در اخبار، هر جا بی قرینه هم ذکر شود، مراد آن حضرت است.

بعضی گفتند: لقب آن جناب «حجه الله» است به معنی غلبه یا سلطنت خدا بر خلائق؛ زیرا این هر دو، به واسطه آن حضرت، به ظهور خواهد رسید.

^۱ - در ذریعه ۱۴/۱۰ ذخیره الالباب تألیف میرزا محمد اخباری، معرفی شده است.

^۲ - سوره هود: آیه ۸۶.

^۳ - تألیف سید حسین مجتهد، متوفای ۱۰۰۱ ه. ق.

و نقش انگشتر آن جناب «انا حجه الله» است و به روایتی «انا حجه الله و خالصته».

۱۰. «حق»؛ در «مناقب قدیمه» و «هدایه»، «حق» از القاب آن حضرت دانسته شده است.

و در زیارت آن جناب است: «اسلام علی الحق الجدید».

۱۱. «خاتم الاوصیاء»؛ از القاب شایع اوست و آن حضرت، خود را به همین لقب شناساند؛ چنانکه اغلب محدثان روایت کرده‌اند از ابی نصر طریف - خادم حضرت عسکری (علیه السلام) - که گفت: «خدمت حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) رسیدم، پس به من فرمود: «... منم خاتم الاوصیاء؛ به سبب من، رفع می‌کند خداوند، بلا را از اهل من و شیعیان من که برپا می‌دارند دین خدا را».

۱۲. «خاتم الائمه (علیه السلام)»؛ در «جنات الخلود» از القاب آن جناب شمرده شده.

۱۳. «خلف و خلف صالح»؛ در «هدایه» و «مناقب قدیمه» از القاب شمرده شده و به این لقب، مکرر به زبان ائمه ((علیهم السلام)) مذکور شده.

در تاریخ ابن خشاب مذکور است که کنیه آن حضرت «ابوالقاسم» است و او دو اسم دارد؛ «خلف» و «محمد» و ظاهر می‌شود در آخر الزمان. بر سر آن جناب، ابری است که سایه می‌افکند بر او در برابر آفتاب و سیر می‌کند با او هر جا که برود و ندا می‌کند و به آواز فصیح که: «هذا هو المهدی؛ این است همان مهدی»؛ یعنی آن مهدی موعود که همه منتظر او بودند.

نیز روایت کرده از حضرت صادق (علیه السلام) که: «خلقت صالح، از فرزندان من است اوست مهدی؛ اسم او محمد، کنیه او ابوالقاسم خروج می‌کند و در آخر الزمان».

و مراد از خلف، جانشین است و آن حضرت، خلف جمیع انبیا و اوصیای گذشته است و جمیع علوم و صفات و حالات و خصایص آنها را دارد و موارث الهیه - که از آنها به یکدیگر می‌رسد - همه آنها در آن حضرت و در نزد او جمع است.

۱۴. «خلیفه الله»؛ «در کشف الغمه» روایت است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «خروج می‌کند مهدی (علیه السلام) و بر سر او ابری است و در آن منادی ای است که ندا می‌کند: این مهدی خلیفه الله است؛ او را پیروی کنید».

۱۵. «داعی»؛ در «هدایه» از القاب او شمرده شده و در زیارت مأثوره آن جناب است: «السلام علیک یا داعی الله».

و آن جناب، دعوت کننده است از جانب خداوند، مردم را برای خداوند به سوی خداوند و انجام این دعوت را به آنجا رساند که نگذارد در دنیا، دینی مگر دین جد بزرگوار خود و به وجود او ظاهر شود صدق و عده خدای صادق الوعد؛ ﴿... لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدُّنْيَا...﴾^۱.

^۱ - سوره توبه: آیه ۳۳.

در تفسیر علی بن ابراهیم روایت است در آیه شریفه ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِقُوا فُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...﴾^۱ که خداوند، تمام می‌کند نور خود را به قائم آل محمد (علیهم السلام).

۱۶. «صاحب»؛ از القاب معروف آن جناب است و علمای رجال به آن تصریح کرده‌اند.

۱۷. «صاحب الزمان»؛ از القاب مشهور آن حضرت است و مراد از آن فرمان فرما و حکم ران زمان، از جانب خداوند است.

۱۸. «صاحب الدار»؛ علمای رجال تصریح کرده‌اند که از القاب خاص آن حضرت است و در ضمن حکایات مربوط به آن حضرت ذکر شده است که فرمود: انا صاحب الدار.

۱۹. «صاحب الناحیه»؛ اطلاق آن در اخبار بر آن جناب، بسیار است و لیکن علمای رجال فرمودند که بر حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) بلکه بر امام علی التقی (علیه السلام) نیز اطلاق می‌شود.

۲۰. «صاحب العصر»؛ این لقب، در شهرت و معروفیت، مثل صاحب الزمان است.

۲۱. «صالح»؛ صاحب «تاریخ عالم آرا» و عالم جلیل، مقدس اردبیلی در «حدیقه الشیعه» این لقب را از القاب آن جناب شمرده‌اند.

۲۲. «صاحب الامر»؛ در «ذخیره» و غیر آن از القاب آن جناب شمرده شده و آن، از القاب شایع متداول است.

۲۳. «عین و عین الله»؛ نیز در آن کتاب است، و مقصود از «عین» عین الله است، چنانکه در زیارت آن جناب است و اطلاق آن، بر همه ائمه (علیهم السلام) شایع است.

۲۴. «غایب»؛ از القاب شایع آن جناب است در اخبار.

۲۵. «قائم»؛ و این از القاب خاص مشهور متداول آن حضرت است و در «ذخیره» گفته: که این، اسم آن جناب است در زبور (حضرت داود علیه السلام).

«قائم» بر پا شونده در فرمان حق تعالی؛ زیرا آن حضرت، پیوسته در شب و روز، مهیای فرمان الهی است که به اشاره، ظهور نماید.

شیخ مفید (رحمه الله علیه) در «ارشاد» روایت کرده از امام رضا (علیه السلام) که فرمود: «چون حضرت قائم (علیه السلام) برخیزد، مردم را به اسلام تازه بخواند».

تا آن که فرمود: «او را قائم نامیدند برای آن که قیام به حق خواهد نمود».

صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از «صقر بن دلف» که گفت: شنیدم از امام محمد تقی (علیه السلام) که فرمود:

^۱ - سوره توبه: آیه ۳۲.

«امام بعد از من، علی فرزند من است. امر او، امر من و گفته او گفته من و طاعت من است، و امامت بعد از او، در فرزند او، حسن است، و امر حسن، مانند امر پدر اوست، و فرموده او، فرموده پدر او و طاعت او، اطاعت پدر اوست. پس حضرت ساکت شد؛ من عرض کردم: یابن رسول الله! کیست امام بعد از حسن؟

حضرت گریست، گریستن شدیدی؛ آن گاه فرمود: امام بعد از حسن، پسر اوست؛ قائم به حق و منتظر است.

عرض کردم: یا بن رسول الله! چرا او را قائم نامیدند؟

فرمود: برای آن که او به اقامت (قیام) خواهد نمود بعد از خاموش شدن ذکر او و مرتد شدن اکثر آنها که قائل به امامت آن حضرت بودند.

نیز روایت کرده است از ابو حمزه ثمالی که گفت: سوال کردم از حضرت امام باقر (علیه السلام) که: «یا بن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟

فرمود: همه قائم به حقیق.

گفتم: پس چگونه حضرت صاحب الامر (علیه السلام) را قائم نامیدند؟

فرمود: چون جدم، حضرت امام حسین (علیه السلام) شهید شد، ملائکه در درگاه الهی صدا به گریه و ناله بلند کردند و گفتند: ای خداوند و سید ما! آیا غافل می‌شوی و از قتل برگزیده خود و فرزند پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود؟

پس حق تعالی وحی کرد که به سوی ایشان که ای ملائکه من! قرار گیرید! قسم به عزت و جلال خود که انتقام خواهم کشید از ایشان، هر چند بعد از زمان‌ها باشد.

پس حق تعالی حجاب‌ها را برداشت و نور امامان از فرزندان حسین به ایشان نشان داد و ملائکه به آن شاد شدند؛ پس یکی از آن نه نور را دیده که در میان آنها ایستاده، به نماز مشغول بود؛ حق تعالی فرمود: به این ایستاده (قائم) از ایشان، انتقام خواهد کشید».

۲۶. «محمد»: اسم اصلی و نام اولی آن حضرت است؛ چنانکه در اخبار متواتره خاصه و عامه است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مهدی هم نام من است».

در خبر «لوح» که مستفیض، بلکه متراتر معنوی است و جابر برای حضرت باقر (علیه السلام) نقل کرده که آن لوح را در نزد صدیقه طاهره علیها السلام دید و آن را خدای عزوجل برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هدیه کرده بود و در آنجا اسامی اوصیای آن حضرت ثبت بود، به روایت شیخ صدوق در «کمال الدین» و «عیون الاخبار» اسامی حضرت مهدی (علیه السلام) به این نحو ثبت شده بود: «ابولقاسم محمد و فرزند حسن، حجه الله القائم است، مادر او کنیزی می‌باشد که اسم او نرجس علیها السلام است».

و به روایت شیخ طوسی در «امالی»: «محمد خروج می‌کند در آخر الزمان، بر سر او ابر سپیدی است که بر آن سایه می‌افکند. ندا می‌کند به زبان فصیح که می‌شنوند آن را ثقلین (جن و انس)، که اوست مهدی از آل محمد (علیهم السلام) پر کند زمین را از عدل، چنانکه پر شده از جور».

مخفی نماند که مقتضای اخبار کثیره معتبر قریب به متواتر معنوی این است که ذکر این اسم مبارک در مجالس و محافل تا ظهور موفور السرور آن حضرت حرام است و این حکم از خصایص آن حضرت و مسلم در نزد قدمای امامیه از فقها و متکلمین و محدثین می‌باشد. حتی آن که شیخ اقدم ابو محمد حسن بن موسی نوبختی - از علمای زمان غیبت صغری - در کتاب «فرق و مقالات» در ذکر فرقه دوازدهم شیعه، بعد از وفات امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمود که «ایشان - یعنی فرقه دوازدهم - امامیه اند».

آنگاه مذهب و عقیده ایشان را نقل می‌کند تا آن که می‌فرماید: «ولا يجوز ذکر اسمه و لا السؤال عن مكانه...». از این کلام در این مقام، معلوم می‌شود که این حکم، از خصایص مذهب امامیه است.

و از احدی از ایشان خلافاً نقل نشده تا زمان خواجه نصر الدین طوسی که آن مرحوم، قائل به جواز شدند.

۲۷. «منتقم»؛ در «هدایه» و در «مناقب قدیمه» از القاب آن حضرت شمرده شده در خطبه غدیریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است در اوصاف آن جناب: «الا انه المنتقم من الضالمین».

در خبر طولانی مشهور «جارود بن منذر» است و به روایت ابن عباس در «مقتضب» که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «در آن شب که مرا به آسمان بردند، خداوند وحی نمود به من که سوال کنم از رسولانی که پیش از من مبعوث شدند. پس گفتم: بر چه مبعوث شدید؟ گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه علیها السلام که از شما خواهند بود.

آن گاه وحی نمود به من که: ملتفت شو از طرف راست عرش! پس ملتفت شدم و دیدم علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن محمد و علی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسین بن علی و مهدی (علیهم السلام) را که در پایابی^۱ از نور، نماز می‌کردند. پروردگار تبارک و تعالی به من فرمود: اینها حجت منند برای اولیای من و این - یعنی مهدی (علیهم السلام) - منتقم است از اعدای من».

در «کمال الدین» روایت شده است که آن حضرت، در سن سه سالگی به احمد بن اسحاق فرمود: «انا بقیه الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه».

۲۸. «مهدی»؛ که اشهر اسماء و القاب آن حضرت است در نزد جمیع فرقه‌های اسلامی.

. در حدیث «ضحاح» است که گویا به معنی آب نما باشد.

شیخ طوسی در «غیبت» خود روایت کرده از ابی سعید خراسانی که او سؤال نمود از امام صادق (علیه السلام) که: «چرا نامیده شده آن جناب به مهدی؟» فرمود: «زیرا که او هدایت می‌کند مردم را به سوی هر امر مخفی».

شیخ مفید در «ارشاد» روایت کرده از آن جناب که فرمود: «قائم (علیه السلام) را مهدی نامیدند به آن دلیل که هدایت می‌نماید مردم را به سوی امری که از او گم شده‌اند».

و در این اخبار، اشکالی است؛ زیرا که آنچه فرمودند، با معنی هادی مناسبت دارد که به معنی راهنماست، نه با مهدی که به معنی هدایت یافته به راه راست است. و به ضم میم هم نیست؛ زیرا مهدی یعنی هدیه دهنده و توضیح جواب از این اشکال، در لقب هادی خواهد آمد. ان شاء الله.

۲۹. «عبدالله»: از اسامی مبارکه آن حضرت است، چنان که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که فرمود: «اسم مهدی (علیه السلام)، احمد و عبدالله است».

۳۰. «مومل»: شیخ کلینی و شیخ طوسی روایت کردند: «حضرت امام عسکری (علیه السلام) در آن وقت که حجت (علیه السلام) متولد شد، فرمود: ظالمان گمان کردند که مرا می‌کشند تا این که قطع کنند این نسل را؛ پس چگونه دیدند قدرت خداوند را؟ و امید او را مومل».

و ظاهر آن است که به فتح میم دوم باشد؛ یعنی آن که خلائق، آرزوی او را دارند و در دعای ندبه اشاره به این مضمون شده: «بنفسی انت من امنیه شائق یتمنی من مومن و مومنه ذکرنا فحنا».

۳۱. «منتظر»: در «کمال الدین» روایت شده است از امام محمد تقی (علیه السلام) پسر اوست؛ قائم به حق که منتظر است.

را وی پرسید: چرا او را منتظر نام کرده‌اند؟

فرمود: برای آن که برای اوست غایب شدنی که بسیار خواهد بود روزهای آن و به طول خواهد کشید مدت آن؛ پس از انتظار خواهد کشید ظهور او را مخلصان و امکار خواهد کرد او را شک کنندگان...».

۳۲. «ماء معین»: یعنی آب ظاهر جاری بر روی زمین.

در «کمال الدین» شیخ صدوق و «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از حضرت باقر (علیه السلام) که در ذیل آیه شریفه ﴿قُلْ أُولَئِكَ بِأَن لَّمْ يَأْتُواكُم بِنَبَأٍ سَرِيعٍ﴾^۱ که ترجمه‌اش این است: خبر دهید که اگر آب شما فرو رفت در زمین، پس کیست که بیاورد برای شما آب روان؟ فرمود: «این آیه نازل شده در قائم (علیه السلام).

^۱ - سوره ملک: آیه ۳۰.

خداوند می‌فرماید: اگر امام شما غایب شد از شما که نمی‌دانید او در کجاست، پس کیست که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین و حلال خداوند - عزوجل - و حرام او را؟»

آن گاه فرمود: «و الله نیامده تاویل این آیه و لابد خواهد آمد تاویل آن».

قریب به آن مضمون، چند خبر دیگر در آنجا و در «غیبت» نعمانی و «تاویل الایات» شیخ شرف الدین هست.

و وجه مشابهت آن جناب به «آب» که سبب حیات هر چیزی است ظاهر است؛ بلکه آن حیاتی که به سبب آن وجود مبارک آمده و می‌آید، به چنین مرتبه، اعلی و اتم و ادوم از حیاتی است که آب آورد؛ بلکه حیات خود آب، از آن جناب است.

در «کمال الدین» روایت شده از امام باقر (علیه السلام) که در آیه شریفه **اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها...**^۱ که ترجمه‌اش این است: بدانید که خدای تعالی زنده می‌کند زمین را بعد از مردنش.

فرمود: «خداوند، زنده می‌کند به سبب قائم (علیه السلام) زمین را بعد از مردنش به سبب کفر اهلش. و کافر، مرده است».

و به روایت شیخ طوسی در آیه مذکوره: «خداوند اصلاح می‌کند زمین را به قائم آل محمد (علیه السلام) بعد از مردن؛ یعنی بعد از جور اهلش».

مخفی نماند که در ایام ظهور، مردم از این سرچشمه فیض زبانی به آسانی اسفاضه کنند و بهره برند، مانند تشنه‌ای که در کنار نهر جاری گوارایی باشد که جز اغتراف (برداشتن آب با دست) حالت منتظره نداشته باشد؛ لهذا از آن جناب، تعبیر فرمودند به «ماء معین».

در ایام غیبت که لطف خاص و حق، از خلق به علت بدی کردارشان برداشته شده، باید با رنج و تعب و عجز و لابه و تضرع و انابه از آن جناب فیضی به دست آورد و خیری گرفت و عملی آموخت؛ مانند تشنه‌ای که بخواهد از چاه عمیق، تنها به آلات و اسبابی که باید به زحمت به دست آورد، آبی کشد و آتشی فرو نشاند؛ لهذا تعبیر فرمودند از آن حضرت به «بئر معطله» و مقام را گنجایش شرح زیاده از این نیست.

۳۳. «مبدا الایات»: چنانکه در «هدایه» است، یعنی ظاهر کننده آیات (نشانه‌ها) خداوند یا محل بروز و ظهور آیات الهیه؛ زیرا از آن روز که بساط خلافت در زمین گسترده شد و انبیا و رسل، به آیات بینات و معجزات با هرات، برای هدایت خلق، بر آن بساط پا نهادند و مامور ارشاد و اعلای کلمه حق و ازهاق باطل شدند، برای احدی، خدای تعالی چنین تکریم و اعزاز نفرمود و با احدی آن مقدار آیات نفرستاد که برای مهدی خود (علیه السلام) فرستاده و روانه خواهد کرد.

۳۴. «مضطرب»: در «تفسیر علی بن ابراهیم» روایت شده از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: «آیه شریفه **لعن یحیی**

المضطربو إذا دعاهم ویکشف الشوء ویجعلکم خلفاء الارض...^۱ نازل شده در حق قائم (علیه السلام)؛ اوست و الله مضطرب؛ هر گاه دو

^۱ - سوره حدید: آیه ۱۷.

رکعت نماز بخواند در مقام - یعنی مقام ابراهیم (علیه السلام) و خدا را بخواند، پس اجابت می‌کند او را و بر طرف می‌کند سوء را و می‌گرداند او را خلیفه زمین».

در «تاویل الایات» شیخ شرف الدین روایت شده است از امام باقر (علیه السلام) که فرموده: «آیه مذکور نازل شده در حق قائم (علیه السلام) چون خروج کند عمامه بر سر نهد و در مقام ابراهیم نماز کند و به سوی پروردگار خود تضرع نماید. پس هرگز رایتی (علم و پرچمی) از او بر نگردد؛ یعنی به هر جا فرستند، فتح کند».

و نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «درستی که قائم (علیه السلام) چون خروج کند، داخل مسجد الحرام شود، رو به کعبه نماید و پشت به مقام ابراهیم (علیه السلام)، آن گاه دو رکعت نماز به جای آرد، آن گاه برخیزد و بگوید: ای مردم! من همانند ترین مردمم به آدم. من همانند ترین مردمم به ابراهیم. من همانند ترین مردمم به اسماعیل. ای مردم! من همانند ترین هستم به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آن گاه دست‌های خود را به آسمان بلند کند، سپس دعا نماید و تضرع کند، تا این که به رو در افتد و این است قول خدای عزوجل: ﴿امن یجیب المضطر...﴾»

۳۵. «نور آل محمد (علیه السلام)»؛ چنانچه در خبری است از حضرت صادق (علیه السلام) و در «ذخیره» از اسامی آن جناب شمرده شده که در قرآن مذکور است.

و در چند خبر مذکور است در آیه شریفه ﴿والله متّمم نوره﴾^۲ یعنی به ولایت قائم (علیه السلام) و به ظهور آن جناب.

و در آیه ﴿والشرق للأرض یورر یها﴾^۳ که مراد، روشن شدن زمین است به نور آن جناب.

و در یکی از زیارات جامع، در اوصاف آن حضرت است: «نور الانوار الذی تشرق به الارض عما قلیل».

۳۶. «وجه و وجه الله»؛ در هدایت «هدایه» از القاب آن حضرت شمرده شده و مقصود از وجه، وجه الله است و در زیارت آن جناب است: السلام علی وجه الله المتقلب بین اظهر عباده.

۳۷. «ولی الله»؛ مکرر در اخبار به این لقب مذکور شده؛ خصوص در زبان راویان، و در روایتی است که خداوند در شب معراج فرموده که: «او - یعنی قائم (علیه السلام) - ولی من است به راستی».

۳۸. «وارث»؛ در «مناقب قدیمه» و «هدایه» از القاب آن حضرت شمرده شده و در خطبه غدیریه است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الانه وارث کل علم و المحيط به».

^۱ - سوره نمل: آیه ۶۲.

^۲ - سوره صف: آیه ۸.

^۳ - سوره زمر: آیه ۶۹.

و واضح است که آن جناب، وارث علوم و کمالات و مقامات و آیات بینات جمیع انبیا و اوصیا و آباء طاهرین خود (علیه السلام) است.

راوی پرسید: «میراث» رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چیست؟

فرمود: شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و زره و عمامه آن جناب و عصای او و اسلحه آن حضرت و زین اسب او».

۳۹. «هادی»؛ و در اخبار و ادعیه و زیارات، به این لقب، مکرر مذکور است.

و خدای تعالی کسی را هادی و هدایت کننده همه جهانیان نکند و به سوی ایشان نفرستد مگر بعد از آن که خود او به حقیقت، هدایت یافته باشد و جمیع راههای حق و حقیقت برای او مفتوح شده و به مقاصد رسیده و مستعد هدایت کردن شده باشد. پس آن را که خدای تعالی «هادی» قرار داد و به این لقب، او را سرافراز نمود، باید «مهدی» باشد که تواند از جانب حضرت مقدسش، در مقام هدایت خلق بر آید و هر کسی را به راهی که داند و تواند، به مقصد خویش - حسب استعدادش - رساند و به این ملاحظه، جایز نیست تفسیر هر یک از «هادی» و «مهدی» به دیگری، چنانکه در لقب مهدی گذشت که از جانب امام صادق (علیه السلام) پرسیدند از معنی مهدی؛ فرمود: «آن که هدایت نماید مردم را...».

یعنی آن مهدی که خدای تعالی او را مهدی نامیده، آن کسی است که مقام هدایت یافتنش به جایی رسیده که تواند از جانب اقدسش در مقام هدایت کردن بر آید.

۴۰. «یسوب الدین»؛ در «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از امام صادق (علیه السلام) که امیر المومنین (علیه السلام) می فرمود: «پیوسته مردم در نقصانند تا آن که گفته نمی شود الله؛ یعنی نام خدای تعالی برده نمی شود. پس هرگاه چنین شد ثابت می ماند یسوب دین، با اتباعش... (که گفته شده که مقصود از یسوب الدین - در اینجا - حضرت مهدی (علیه السلام) است).

مخفی نماند که بیشتر این اسامی و القاب و کینه‌ها که ذکر شد، از جانی مقدس حضرت باری تعالی و انبیا و اوصیا (علیه السلام) است و قرار دادن خدای تعالی و خلقایش اسمی را برای کسی، نه مثل نام گذاردن متعارف مردم است که در آن، رعایت و ملاحظه معنی آن اسم و وجود و عدم آن، در آن شخص نکنند و گاهی شود که برای مولودی پست رتبه و فطرت و مذموم الخلقه و خصلت، اسامی شریفه گذارند ولکن خدای تعالی و اولیایش تا معنی اسم در شخص نباشد، آن اسم را برای او نگذارند.

و از اینجا معلوم می شود که کثرت اسامی و القاب الهی رسول خدا و صدیقه کبری و ائمه هدی (علیه السلام)، کاشف است از کثرت صفات و مقامات عالیه؛ زیرا هر یک، دلالت بر خلق و صفتی و فضلی و مقامی کند، بلکه بعضی بر همه آنها دلالت کند و از آنها باید به آن مقامات - به آنقدر که لفظ را گنجایش، و فهم را راه باشد - پی برد.

باب سوم:

شمایل و بعضی از خصایص حضرت مهدی (علیه السلام)

مخفی نماند که شمایل آن حضرت، در اخبار متفرقه، به عبارات مختلفه و متقاربه، از طریق خاصه و عامه مذکور است.

شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مهدی (علیه السلام) شبیه ترین مردم است به من؛ در خلق و خلق».

و به روایتی فرمود: «شمایل او شمایل من است».

و روایت شده در «کفایه الاثر» که آن جناب فرمود: «پدر و مادرم، فدای هم نام من و شبیه من و شبیه موسی بن عمران!».

در «غیبت» فضل بن شاذان به سند معتبر، از آن جناب روایت شده است که فرمود: «نهم از امامان که از صلب حسینند، قائم اهل بیت من و مهدی و امت من است و شبیه ترین مردمان است به من؛ در شمایل و افعال و اقوال».

در «غیبت» نعمانی روایت شده از یکی از راویان که گفت: «قائم - مهدی (علیه السلام) - از نسل علی (علیه السلام) است، شبیه ترین مردم است به عیسی بن مریم در خلق و خلق و سیما و هیات...».

عامه نیز روایت کرده‌اند: «آن جناب شبیه ترین خلق است به عیسی (علیه السلام)».

ذکر جمله‌ای از خصایص حضرت مهدی علیه السلام

اول: امتیاز نور آن جناب (علیه السلام) بین انوار (علیهم السلام) که ممتازند از انوار انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین.

در «غیبت» شیخ جلیل، فضل بن شاذان آمده است به دو سند، از عبدالله بن عباس، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود «چون مرا عروج به معارج سماوات دادند، به سدره المنتهی رسیدم، خطاب از حضرت رب الارباب رسید که: یا محمد!

گفتم: لیبیک! لیبیک! ای پروردگار من!

فرمود: ما هیچ پیغمبری به دنیا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات و نبوت او، الا آن که بر پای داشت به امر دعوت و به جای خود و برای هدایت امت پس از خود، وصی خود را به جهت نگهبانی شریعت. و ما قرار دادیم علی بن ابی طالب (علیهما السلام) را خلیفه تو امام امت تو، پس حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجه الحسن (علیهم السلام). ای محمد! سر بالا کن!

چون سر بالا کردم، انوار علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین (علیهم السلام) را دیدم در میان ایشان می‌درخشید که گویا ستاره‌ای درخشان است.

و خدای تعالی فرمود: اینها خلیفه‌ها و حجت‌های منند در زمین و خلیفه‌ها و اوصیای تو نیز بعد از تو. خوشا به حال کسی که دوست دارد ایشان را و وای بر کسی که دشمن دارد ایشان را!».

در «مقتضب» خبری دیگر روایت کرده از حضرت باقر (علیه السلام) در ذکر ائمه (علیهم السلام) در شب معراج دیدن انوار ایشان تا آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «دیدم علی را ... و... و... و حسن بن علی و الحجه القائم (علیهم السلام) را که گویا (قائم) ستاره درخشانی بود در میان ایشان.

گفتم: ای پروردگار من! اینها کیستند؟

فرمود: «اینها ائمه‌اند (علیهم السلام) و این قائم (علیه السلام)؛ حلال می‌کند حلال مرا و حرام می‌کند حرام مرا و انتقام می‌کشد از دشمنان من.

ای محمد! او را دوست دار و دوست دار کسی را که او را دوست دارد.

دوم: شرافت نسب؛ زیرا آن جناب داراست شرافت نسب همه پدران طاهرين خود (علیهم السلام) را که نسبت ایشان را، اشرف انساب است، و اختصاص دارد به رسیدن نسبش از طرف مادر، به جناب شمعون صفا -وصی حضرت عیسی (علیه السلام)- پس داخل شود در آن، سلسله بسیاری از انبیا و اوصیا (علیهم السلام) که شمعون به آنها رسد.

سوم: بردن آن حضرت را در روز ولادت، به سراپرده عرش و خطاب خداوند تبارک و تعالی به او که: «مرحبا به تو ای بنده من برای نصرت دین من و اظهار امر من و هدایت عباد من! قسم خوردم به درستی که من به تو بگیرم و به تو بدهم و به تو بیامرزم و به تو عذاب کنم...».

چهارم: بیت الحمد؛ چنانکه «نعمانی» و «مسعودی» عی غیر ایشان روایت کردند از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «از برای صاحب این امر، خانه ای است که آن را بیت الحمد می‌گویند؛ در آن چراغی است که روشن است از آن روزی که متولد شده و تا آن روز که با شمشیر خروج کند خاموش نمی‌شود».

پنجم: جمع میان کنیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسم مبارک آن حضرت. و این جمع، برای دیگران روا نیست و در «مناقب» روایت است که فرمود: «اسم مرا بگذارید و کنیه مرا نگذارید».

ششم: حرمت بردن نام آن جناب، چنانکه در باب القاب در ذیل نام بیست و ششم گذشت.

هفتم: ختم وصایت پیامبر اسلام در روی زمین، به آن جناب.

هشتم: غیبت از روز ولادت و سپرده شدن به روح القدس، و تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس که هیچ جزئی از اجزای آن، به لوث فذارت و کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین، ملوث نشده است.

نهم: معاشرت و مصاحبت نداشتن با کفار و منافقین و فساق، و نداشتن خوف و تقیه و مدارات با آنها، و دوری از ایشان.

از روز ولادت تا کنون، دست ظالمی به دامانش نریسده و با کافر و منافقی مصاحبت ننموده و از منازلشان کناره گرفته و از حقی به جهت خوف یا مدارات دست نکشیده؛ بالجمله از غبار کردار و رفتار اغیار، بر آینه وجود حق نمای آن بزرگوار، گردی ننشسته و از خارستان اجتناب، خاری به دامان جلالش نخلیده و ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾^۱.

دهم: نبودن بیعت احدی از جابران بر گردنش، چنان که در «اعلام الوری» روایت شده از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) که فرمود: نیست از ما احدی مگر آن که واقع می‌شود در گردن او بیعتی از برای طاغیه زمان او، مگر قائمی که نماز می‌خواند روح الله - عیسی بن مریم (علیه السلام) - پشت سر او».

یازدهم: داشتن علامتی در پشت، مثل علامت پشت مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که آن را ختم نبوت گویند، و شاید در آن جناب، اشاره به ختم وصایت باشد.

دوازدهم: اختصاص دادن خداوند آن جناب را در کتاب‌های آسمانی. سماویه و اخبار معراج از سایر اوصیا (علیه السلام)، به ذکر او به لقب، بلکه به القاب متعدد.

سیزدهم: ظهور آیات غریبه و علامات سماویه و ارضیه برای ظهور موفور السرور آن حضرت که برای تولد و ظهور هیچ (امام و) حجتی نشده.

در کافی روایت شده از حضرت صادق (علیه السلام) که «آیات» در آیه شریفه ﴿سَعَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ لَهَ الْحَقُّ...﴾^۲ را تفسیر فرمود به آیات و علامات قبل از ظهور آن حضرت و تبیین حق را به خروج قائم (علیه السلام)...

چهاردهم: ندای آسمانی به اسم آن جناب (علیه السلام)، مقارن ظهور آن حضرت. چنان که علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه ﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾^۳ از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «منادی ندا می‌کند به اسم قائم و اسم پدرش (علیه السلام)».

و در تفسیر ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ﴾^۴ که ترجمه‌اش این است: روزی که می‌شنوند فریاد را، به راستی این است است روز خروج، فرمود: «صیحه قائم (علیه السلام) است».

و بر این مضمون، اخبار بسیار، بلکه متجاوز از حد تواتر است و در بعضی از آنها ندای آسمانی را از علائم حتمی ظهور آن حضرت شمرده‌اند.

^۱ - سوره مائده: آیه ۵۴ - سوره جدید: آیه ۲۱ - سوره جمعه: آیه ۴.

^۲ - سوره فصلت: آیه ۵۳.

^۳ . سوره ق: آیه ۴۱

^۴ - سوره ق: آیه ۴۲.

پانزدهم: سایه انداختن ابری سفید، پیوسته بر سر مبارک آن حضرت و ندا کردن منادی در آن ابر، به نحوی که می‌شنوند آن را تقلین که: «اوست مهدی آل محمد (علیه السلام) پر می‌کند زمین را از عدل، چنانکه پر شده از جور».

و این در خبر «لوح» است به روایت شیخ طوسی.

شانزدهم: تصرف نکردن طول روزگار و گردش لیل و نهار و سیر فلک دوار، در بنیه و مزاج و اعضا و قوا و صورت و هیات آن حضرت که با این طول عمر - که تاکنون (زمان تالیف کتاب نجم الثاقب)^۱ هزار و چهل و هشت سال از عمر شریفیش گذشته و خدای داند که تا ظهور، به کجای از سن رسد - چون ظاهر شود در صورت مرد سی یا چهل ساله باشد و مانند انبیای طویل الاعمار گذشته و غیر ایشان نباشد که یکی، هدف تیر پیری خود ﴿... وهذا بعلى شيخه...﴾^۲ باشد و دیگری به نوحه گری ﴿لبنى وهن العظم منى واشتعل الواسى شيبه﴾^۳ از ضیق پیروی خویش بنالد.

شیخ صدوق روایت کرده از ابوصلت هروی که گفت: پرسیدم از حضرت رضا (علیه السلام) که: «چیست علامت قائم شما چون خروج نماید؟»

فرمود: «علامتش آن است که در سن پیر باشد، و به صورت، جوان؛ تا به مرتبه‌ای که نظر کننده به آن حضرت، گمان برد که در سن چهل سالگی است یا کمتر از چهل سالگی. و دیگر از نشان‌های آن حضرت این است که به گذشتن شب‌ها و روزها بر آن حضرت، پیروی بر آن جناب، راه نیاید تا زمانی که اجل آن سرور، در رسد».

در «احتجاج» طبرسی روایت شده از امام حسن (علیه السلام) که در ضمن حالات آن جناب فرمود: که «طولانی می‌کند خداوند عمر آن حضرت را، آن گاه ظاهر می‌کند او را به قدرت خود در صورت جوان چهل ساله، و این برای آنکه بدانند که خداوند بر همه چیز قادر است (می‌باشد)».

هفدهم: بیرون کردن زمین، گنج‌ها و ذخیره‌ها را که در آن پنهان و سپرده شده. در «کمال الدین» است که خداوند، در شب معراج به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «از برای او - حضرت قائم (علیه السلام) - ظاهر می‌کنم گنج‌ها و ذخیره‌ها را به مشیت خود».

در «ارشاد» شیخ مفید است از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: «چون قائم (علیه السلام) خروج کند، ظاهر می‌کند زمین، گنج‌های خود را تا می‌بینند مردم، آن گنج‌ها را بر زمین».

در «غیبت» نعمانی است که امام باقر (علیه السلام) فرمود: «هرگاه که برخیزد قائم اهل بیت (علیه السلام) تقسیم می‌کند بالسویه» - تا این که فرمود: - «و جمع می‌شود در نزد او اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن».

۱. تاریخ تالیف نجم الثاقب، سال ۱۳۰۳ هجری قمری می‌باشد.

۲ - سوره هود: آیه ۷۲.

۳ - سوره مریم: آیه ۴.

هجدهم: زیاد شدن باران و گیاه و درختان و میوه‌ها و سایر نعم ارضیه؛ به نحوی که مغایرت پیدا کند حالت زمین در آن وقت، با حالت آن در اوقات دیگر، و محقق شود قول خدای تعالی: ﴿يَوْمَ قَبَهَ لِي الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾^۱.

نعمانی روایت کرده از یکی از روایان که «مهدی (علیه السلام)، چنین کند».

و مراد، تبدیل صورت زمین است در زمان آن حضرت، به صورتی دیگر، به جهت کثرت عدل و باران و اشجار و گیاه و سایر برکات. نوزدهم: تکمیل عقول مردم به برکت وجود آن حضرت و گذاشتن دست مبارک، بر سر ایشان، و رفتن کینه و حسد از دل‌هایشان و کثرت علوم و حکمت ایشان، چنان که در کتاب «زاد» است که گفت: «گفتم به امام صادق (علیه السلام): می‌ترسم که از مومنین نباشم.

فرمود: برای چه؟

گفتم: برای آن که نمی‌یابیم در میان خود، کسی را که بوده باشد برادر او در نزد او برگزیده‌تر و محبوب‌تر از درهم و دینار، و می‌یابیم در هم و دینار را محبوب‌تر در نزد خود از برادری که جمع نموده میان ما و او موالات امیرالمومنین (علیه السلام).

فرمود: نه چنین است. شماها مومنیند ولیکن کامل نخواهید کرد ایمان خود را تا این که خروج کند قائم (علیه السلام)؛ پس در آن زمان، جمع می‌نماید خداوند تبارک و تعالی عقول شما را».

در «خرایج» راوندی و «کمال الدین» صدوق روایت است از حضرت باقر (علیه السلام) که فرمود: «هرگاه خروج کرد قائم ما (علیه السلام)، می‌گذارد دست خود را بر سر بندگان، پس جمع می‌نماید به سبب آن، عقل‌های ایشان را و کامل می‌گردد به آن، خرده‌های ایشان».

بیستم: قوت خارج از عادت، در دیدگان و گوش‌های آن حضرت و اصحاب او.

چنانکه در «کافی» و «خرایج» روایت است از امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: «به درستی که قائم ما هرگاه خروج کند، قوت می‌دهد خداوند در گوش‌ها و چشم‌ها شیعیان ما تا این که می‌شود میان ایشان و قائم (علیه السلام)، به قدر چهار فرسخ، پس با ایشان تکلم می‌کند و ایشان می‌شنوند و نظر می‌کنند به سوی آن جناب».

شیخ جلیل، فضل بن شاذان، در کتاب «غیبت» خود روایت کرده از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمودند: «به درستی که مومن، در زمان قائم (علیه السلام) در مشرق است، و می‌بیند برادر خود را که در مغرب است و همچنین، آن که در مغرب است، می‌بیند برادر خود را که در مشرق است».

^۱ - سوره ابراهیم: آیه ۴۸.

بیست و یکم: دادن قوت چهل مرد به هر یک از اعوان و انصار آن حضرت. چنانکه در «کافی» است از عبدالملک بن اعین که گفت: «برخاستم در نزد ابی جعفر (علیه السلام)، تکیه کردم بر دستم، پس گریستم و گفتم: آرزو داشتم که من درک نمایم این امر را - یعنی سلطنت ظاهر ائمه (علیه السلام) - را و در من قوتی باشد».

پس فرمود: «آیا راضی نیستند که دشمنان شما بکشند بعضی، بعضی را و شما در خانه‌های خود آسوده باشید؟ اگر امر چنان شد، یعنی فرج عظیم آمد، داده می‌شود به هر مردی از شما، قوت چهل مرد و گردانده می‌شود دل‌های شما مانند پاره آهن (یعنی در محکم بودن) اگر خواستید به آن قوت، کوه را برکنید، خواهید توانست و شما باید قوام زمین و خزان آن».

و در «کمال الدین» صدوق روایت است از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: «نگفت جناب لوط به قوم خود ﴿لَوْ أَن لِي بِكُم قُوَّةٌ لَأُوتِي آلِي وَيَكُنُّ شَرِيكًا﴾^۱. مگر در قیاس و آرزوی فوت قائم (علیه السلام)، و ذکر نکرد مگر شدت اصحاب او را که داده می‌شود به یک مرد از ایشان، قوت چهل مرد».

و این مضمون را شیخ صدوق در «خصال» از حضرت سجاد (علیه السلام) و شیخ مفید در «اختصاص» و ابن قولویه در «کامل الزیاره» و فضل بن شاذان در «غیبت» خود، از امام صادق (علیه السلام) و و عیاشی در «تفسیر» خود روایت کردند.

و در «کمال الدین» است که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «آن جناب، دست خود را بر سر بندگان خدا بگذارد؛ پس نماند مؤمنی مگر آن که دلش محکم‌تر از پاره آهن شود، و بدهد به او قوت چهل مرد را».

بیست دوم: برداشته شدن فقیه و خوف از کفار و مشرکان و منافقان، و میسر شدن بندگی خدا تعالی و سلوک در امور دنیا و دین، حسب قوانین آسمانیه، بدون حاجت به دست برداشتن از پاره‌ای از آنها از بیم مخالفان و ارتکاب اعمال ناشایسته؛ چنان که خدای تعالی وعده فرمود در کلام خود: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...﴾^۲؛

وعده داده خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند از شما و کارهای شایسته کردند که البته خلیفه گرداند ایشان را چنان که خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بودند و البته متمکن خواهد کرد برای ایشان، دین ایشان را که پسندید برایشان، و البته تبدیل خواهد کرد ترس ایشان را به ایمنی، که بپرستند مرا و شریک قرار ندهند برای من چیزی را.

شیخ طبرسی در «مجمع البیان» فرمود که: «روایت از اهل بیت (علیه السلام) این است که آیه، در حق مهدی (علیه السلام) است».

و روایت کرده عیاشی که حضرت سجاد (علیه السلام) این آیه را تلاوت کرد، آن گاه فرمود که: «ایشان و الله شیعیان ما اهل بیت‌اند».

^۱ - سوره هود: آیه ۸۰.

^۲ - سوره نور: آیه ۵۵.

این کار، یعنی این سه احسان بزرگ^۱، به ایشان می‌شود بر دست مردی از ما، و او مهدی این امت است».

بیست سوم: فرا گرفتن سلطنت آن حضرت، تمام روی زمین را، از مشرق تا مغرب، بر و بحر، معموره و خراب و کوه و دشت؛ نماید جایی که حکمش جاری و امرش نافذ نشود و اخبار در این معنی متواتر است.

شیخ صدوق در «علل» و «عیون» و «کمال الدین» روایت کرده از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خبر طولانی که فرمود: «در شب معراج نظر کردم به ساق عرش پس دیدم دوازده نور را؛ در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن، اسم وصیی از اوصیای من بود؛ اول ایشان علی بن ابی طالب (علیه السلام) و آخر ایشان مهدی امت من».

گفتم: «ای پروردگار من! اینها اوصیای منند پس از من؟»

پس خطاب رسید که: «ای محمد! اینها اولیا و اوصیا و حجت‌های منند بعد از تو بر خلق، و ایشان اوصیای تو هستند و خلفای تو و بهترین خلق من بعد از تو.

قسم به عزت و جلال خود که البته ظاهر کنم به ایشان، دین خود را و بلند کنم از ایشان، کلمه خود را و پاک کنم به آخر ایشان، زمین خود را از دشمنان خود و البته مالک گردانم او را مشرق‌های زمین و مغرب‌های آن را و البته مسخر کنم برای او بادها را و البته همواره کنم برای او ابرهای سخت را و البته بالا برم او را در اسباب - یعنی راه‌های آسمان - و البته یاری کنم او را به لشکر خود و قوت دهم او را به ملائکه خود؛ تا بالا گیرد دعوت من، و جمع شوند خلائق بر توحید من. آن گاه سلطنت او را دوام دهم و روزگار سلطنت را میان اولیای خود، تا روز قیامت، به نوبت گذارم».

بیست و چهارم: پر شدن تمام روی زمین از عدل و داد؛ چنانکه در کمتر خبری - الهی یا نبوی، خاصی یا عامی - ذکر می‌شود از حضرت مهدی (علیه السلام) شده که این بشارت و این منقبت برای آن جناب، مذکور نباشد در آن.

در «عیون» شیخ صدوق روایت است از امام رضا (علیه السلام) که فرمود: «چون آن حضرت خروج کند، روشن شود زمین به نور پروردگار خود و گذاشته شود میزان عدل و میان مردم؛ پس ظلم نمی‌کند احدی، احدی را».

در «ارشاد» شیخ مفید روایت از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: «هر گاه قائم (علیه السلام) خروج کرد، حکم می‌کند به عدل و مرتفع می‌شود در ایام او جور، و ایمن می‌شود به و راهها، بیرون می‌آورد زمین، برکات خود را، و بر می‌گردد هر حقی به سوی اهل آن حق، و باقی نمی‌ماند اهل دینی مگر آن که اظهار اسلام کند و اعتراف کند به ایمان».

در «کمال الدین» است که ریان بن الصلت عرض کرد به امام رضا (علیه السلام) که: «تو صاحب این امری؟»

فرمود: «من صاحب این امر هستم ولیکن نیستم آن کسی که پر می‌کند زمین را از عدل، چنان که پر شده از جور».

بیست و پنجم: حکم فرمودن در میان مردم به علم امامت خود و نخواستن بینه و شاهد از احدی.

^۱ - استخلاف و تمکین دین و تبدیل خوف به امن، منظور است.

در «بصائر الدرجات» صفار روایت است از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: «هرگز دنیا به آخر نخواهد رسید مگر این که خروج کند مردی از ما اهل بیت که حکم کند به حکم داوود و آل داوود؛ نخواهد از مردم، بینه».

به روایت دیگر فرمود: «عطا خواهد کرد به هر نفسی (کسی) حکم او را».

نیز روایت کرده از آن جناب که فرمود: «هرگاه قائم آل محمد (علیه السلام) خروج کرد، حکم می‌کند به حکم داوود و سلیمان؛ نمی‌خواهد از مردم شاهی».

در «دعوات» سید فضل الله راوندی روایت است از حضرت عسکری (علیه السلام) که در جواب آن کسی که پرسید: «چون قائم (علیه السلام) برخاست، به چه حکم می‌کند؟»، نوشت: «پس هر گاه خروج کرد، حکم می‌کند میان مردم به علم خود، مثل حکم داوود و نمی‌خواهد از مردم، بینه».

بیست و ششم: اطاعت حیوانات، از انصار و یاران آن حضرت.

بیست و هفتم: امتیاز دادن خداوند تبارک و تعالی، آن حضرت را در شب معراج پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) -بهد از نمایانند اشباح نوانیه ائمه ((علیهم السلام)) به آن حضرت، از امیر المؤمنین (علیه السلام) تا حجت عصر (علیه السلام) -به این که فرمود به روایت ابن عباس: «این قائم (علیه السلام)، حلال می‌کند حلال مرا و حرام می‌کند حرام مرا و انتقام می‌کشد -ای محمد!- از اعدای من. ای محمد دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست می‌دارد او را».

بیست و هشتم: نزول حضرت روح الله -عیسی بن مریم (علیهما السلام)- از آسمان، برای یاری حضرت مهدی (علیه السلام) و نماز کردن پشت سر آن جناب.

در «کمال الدین» روایت است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «قسم به آن که مرا به راستی به پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز، طولانی می‌کند خدا آن روز را تا خروج کند در آن روز، فرزندم مهدی، و فرود آید روح الله -عیسی بن مریم (علیهما السلام)- و نماز کند پشت سر او».

در «اعلام الوری» از شیخ طبرسی روایت شده از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) که فرمود: «نیست از ما احدی مگر آن که واقع می‌شود در گردن او بیعت از طاغیه زمان او، مگر قائمی که نماز می‌کند روح الله -عیسی (علیه السلام)- پشت سر او».

در «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از آن جناب (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرموده به فاطمه (علیهما السلام) که: «ای فرزند من! داده شده به ما اهل بیت، هفت چیز که داده نشده به احدی پیش از ما:

۱- پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و آن پدر تو است.

۲- وصی ما بهترین اوصیاست و آن شوهر تو است.

۳- و شهید ما بهترین شهید است و آن عم پدر تو -حمزه- است.

۴- از ماست کسی که برای او دو بال سبز است که پرواز می‌کند به آن، در بهشت.

۵ و ۶- از ماست دو سبط این امت و آن دو پسر تو، حسن و حسینند.

۷- از ماست -قسم به خداوندی که نیست خدایی جز او!- مهدی این امت؛ آن که نماز می‌کند پشت سر او، عیسی بن مریم.

آن گاه دست مبارک بر کتف حسین (علیه السلام) گذاشت و سه مرتبه فرمود: «از این است».

آن گاه دست مبارک بر کتف حسین (علیه السلام) گذاشت و سه مرتبه فرمود: «از این است».

بیست و نهم: قتل دجال لعین که از عذابهای الهی است برای اهل قبله.

سی‌ام: انقطاع سلطنت جابران و دولت ظالمان در دنیا، به وجود او.

و مکرر حضرت صادق (علیه السلام) به این بیت مترنم بودند:

لکل اناس دولة یر قبونها و دولتنا فی آخر الدهر یظهر عسعع

و در «غیبت» نعمانی روایت شده از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: «دولت ما آخر دولتهاست و نمی‌ماند اهل بیته که برای ایشان دولتی است مگر آن که سلطنت خواهند کرد پیش از ما؛ تا این که آن گاه که بیند سیره و سلوک ما را، نگویند که هر گاه ما سلطنت می‌کردیم، سلوک می‌نمودیم مثل سلوک این جماعت، و این است قول خدای عزوجل: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱.

در «غیبت» فضل بن شاذان همین خبر را به سند صحیح از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است.

پوشیده نماند که آنچه ذکر کردیم^۲، نمونه ای است از خصایص و تشریفات الهیه مهدویه که معلوم می‌شود اندکی از مقامات علیه آن حضرت و بزرگی سلطنت آن جناب که کسی ندیده و نشنیده و نخواهد دید، و رفع می‌شود استغراب^۳ بعضی آنچه وارد شده در حق آن حضرت.

شیخ نعمانی در «غیبت» خود روایت کرده که: «کسی پرسید از حضرت صادق (علیه السلام) که: آیا قائم (علیه السلام) متولد شده؟ فرمود: نه! اگر من او را درک کنم، هر آینه خدمت می‌کنم او را، در ایام حیات خود.

و آن جناب، بعد از نماز ظهر، دعا می‌کردند برای حضرت قائم (علیه السلام). پس راوی عرض کرد که: «برای خود دعا کردی؟

فرمود: دعا دعا کردم برای نور آل محمد (علیهم السلام) و سابق ایشان و انتقام کشنده از اعدای ایشان».

باب چهارم:

^۱ - سوره اعراف: آیه ۱۲۸.

^۲ - در نجم الثاقب، ۴۶ امتیاز نقل شده که در اینجا به ۳۰ تا از آنها اکتفا شد.

^۳ - عجیب و غریب به نظر رسیدن.

گفتار دانشمندان سنی درباره آن جناب

مخفی نماند که اختلافی نیست در میان فرقه‌های معروفه مسلمین، در این که: «حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر دادند به آمدن شخصی در آخر الزمان که او را مهدی (علیه السلام) می‌گویند، و هم نام است با آن حضرت، و دین آن حضرت را رواج دهد و پر کند تمام زمین را از عدل و داد».

طایفه محقه و فرقه ناجیه، شیعه امامیه اثنا عشریه - ایدهم الله تعالی - به حسب نصوص متواتره از حضرت رسول و امیر المؤمنین علیهما، حضرت خلف صالح، حجه بن الحسن العسگری (علیهما السلام) را مهدی موعود و قائم منتظر و امام غایب می‌دانند و از همه امامان قبلی، تصریح به اسم و وصف و شمایل و غیبت آن جناب رسیده، و پیش از ولادت آن حضرت، در کتب معتبره ایشان ثبت شده است که بعضی از آن کتاب‌ها تا حال، موجود است و به نحوی که اخبار نمودند و وصف کردند، اشخاص فراونی آن حضرت را دیدند و اسم و نسب و اوصاف، مطابق شد آنچه فرمودند.

و با موافقت کردند در این مذهب و اعتقاد، جماعتی از اهل سنت که مناسب است ذکر اسامی ایشان با اشاره به علو مقام آنها در نزد آن جماعت، تا اهل تسنن از گفتار علما و محدثان خود، آگاهی پیدا کنند و تصور نکنند اعتقاد به مهدی، مختص به شیعیان است.

قبلا یاد آوری می‌کنیم که علماء اهل تسنن، کتاب‌های بسیاری درباره حضرت مهدی (علیه السلام) تألیف کرده‌اند؛ مانند:

«مناقب المهدی» و «صفه المهدی» از حافظ ابو نعیم اصفهانی.

«بیان در اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)» از محمد بن یوسف بن محمد شافعی گنجی.

«عقد الدرر فی اخبار الامام المنتظر» از یوسف بن یحیی السلمی.

«اخبار المهدی» از سید علی همدانی.

«کشف المخفی فی مناقب المهدی (علیه السلام)»؛ اگر چه مولف آن شیعه است ولیکن تمام اخبار آن - که ۱۱۰ حدیث است - ماخوذ از کتب اهل سنت است.

«ملاحم» ابوالحسن، احمد بن جعفر بن محمد بن عبدالله المنادی معروف به ابن المنادی.

«کتاب» سعد الدین حموی خلیفه: نجم الدین.

«برهان در اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)» از ملا علی متقی، صاحب کنز العمال.

«اخبار المهدی (علیه السلام)» از عباد بن یعقوب رواجی.

«عروف الوردی فی اخبار المهدی (علیه السلام)» از عبدالرحمن سیوطی و....

اینگ گفتار برخی از دانشمندان سنی**اول: ابوسالم کمال الدین محمد قریشی نصیبی**

وی در کتاب «مطالب السوول» در باب دوازدهم، به اعتقاد جازم و اصرار بلیغ، اثبات این مطلب را نموده و پاره‌ای از شبهات منکرین را ذکر و رد نموده و با بیان و عبارت موقفه، آن جناب را مدح نموده و نسخه آن کتاب، شایع و در تهران و نیز در هند چاپ شده.

دوم: ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی

او کتابی مستقل بر بیست چهار باب نوشته و اخبار مسنده از کتب معتبره نقل کرده و به نحو اتم، مذهب امامیه را اثبات، و شبهات اصحاب خود را رد نموده.

و در «کشف الظنون» گفته: کتاب «بیان در اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)» از شیخ ابی عبدالله محمد بن یوسف گنجی است که وفات کرده در سال ۶۵۸ و نیز گفته: «کفایه الطالب در مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام)» از شیخ حافظ ابی عبدالله محمد بن یوسف شافعی است و در معرفی «فصول المهمه» نیز از او به امام حافظ تعبیر کرده.

و در اصطلاح اهل حدیث علمای اهل سنت، حافظ کسی را گویند که علم او به صد هزار حدیث از روی متن و سند محیط باشد.

سوم: شمس الدین ابو المظفر یوسف بغدادی حنفی

عالم فقیه واعظ، شمس الدین ابو المظفر یوسف بن علی بن عبدالله بغدادی حنفی، سبط عالم واعظ، ابی الفرج عبد الرحمن الجوزی است که شرح حالش در «تاریخ ابن خلکان»، «مراه الجنان» یافعی و «کشف الظنون» و غیره مسطور است.

چهارم: شیخ نور الدین، علی بن محمد بن صباغ مالکی مکی

او در کتاب «الفصول المهمه فی معرفه الائمة (علیهم السلام)» شرحی وافی در احوال آن حضرت آورده و امامت و مهدویت حجه بن الحسن العسگری (علیهما السلام) را به نحو امامیه اثبات نموده، با رد شبهات و اهیه عامه.

و او از اعیان علمای عامه است و در ضمن احوال حضرت عسگری (علیه السلام) گفته: ابو محمد، حسن، از خود فرزند پسری که حجت قائم منتظر (علیه السلام) است به جای گذاشت برای دولت حقه، ولد او را مخفی نمود و امر او را ستر کرد به جهت صعوبت امر و خوف سلطان و طلب کردن او (سلطان) شیعه را و حبس نمودن و گرفتن ایشان را.

پنجم: شیخ ادیب ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد بن الخشاب

وی در کتاب «تاریخ موالید و وفات اهل بیت (علیهم السلام)» بعد از ذکر امام حسن عسگری (علیه السلام) گفته:

ذکر خلف صالح: خبر داد مرا صدقه بن موسی، گفت: خبر داد مرا پدرم از رضا (علیه السلام) که فرمود: «خلف صالح از فرزندان ابی محمد، حسن بن علی است و اوست صاحب الزمان و اوست مهدی (علیه السلام)».

و خبر داد مرا جراح بن سفیان گفت: خبر داد مرا ابوالقاسم، طاهرین هارون بن موسی العلوی از پدرش هارون از پدرش موسی، گفت که: فرمود سید من، جعفر بن محمد (علیهما السلام) که: «خلف صالح از فرزندان من است و اوست مهدی؛ اسم او محمد است، کنیه او ابوالقاسم؛ خروج می کند در آخر الزمان؛ نام مادر او صیقل است».

و ابوبکر دارع برای من نقل کرد که در روایت دیگر، مادر او حکیمه (ملیکه) است و در روایت سوم، او را نرجس می گویند و بعضی گفته اند که او را سوسن می گویند و خدای داناتر است به این، و کینه او ابوالقاسم است و او صاحب دو اسم است: خلف و محمد؛ ظاهر می شود در آخر الزمان؛ ابری او را سایه می افکند از آفتاب، می رود با او به هر جا که برود، ندا می کند به آواز فصیح که: «این مهدی است».

خبر داد مرا محمد بن موسی طوسی، گفت: خبر داد مرا ابوالسکین از بعضی از اصحاب تاریخ که: «مادر منتظر (علیه السلام) را حکیمه (ملیکه) می گویند».

خبر داد مرا محمد بن موسی طوسی، گفت: خبر داد مرا عبدالله بن محمد از هیثم بن عدی، گفت که می گویند: «کنیه خلف صالح، ابوالقاسم است و او صاحب دو اسم است».

ابن خلکان در «تاریخ» خود گفته، ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد - معروف به ابن خشاب بغدادی - عالم مشهور در ادب و نحو و تفسیر و حدیث و نسب و فرائض و حساب و حفظ قرآن به قراءت بسیار بود (بود)، و او مملو بود از علوم، و برای او ید طولایی بود در آنها و خط او در نهایت خوبی بود. و بعد از ذکر پاره ای از مولفات او گفته که مولد او سال ۴۹۲ بود و در سال ۵۶۷ وفات کرد. و سیوطی در «طبقات النحاه»، ثناء بلیغی از او کرده است.

ششم: محیی الدین عربی (ابن عربی)

محمی الدین العربی الاندلسی در باب ۳۶۶ از کتاب «فتوحات» خود مطابق آنچه شعرانی در «یواقیت» نقل کرده، گفته: «بدانید که ناچار است از خروج مهدی، ولكن خروج نمی کند تا آن که پر شود زمین از جور و ظلم؛ پس پر کند آن را از عدل و داد و اگر باقی نماند از ثنیا مگر یک روز، طولانی می کند خداوند آن روز را تا این که والی شود این خلیفه؛ او از عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و از عترت فاطمه (علیهما السلام) است. جد او حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) و والد او حسن عسگری (علیه السلام)، پسر امام علی النقی؛ پس امام محمد تقی، پسر امام علی رضا، پسر امام موسی کاظم، پسر امام حسین، پسر امام علی بن ابی طالب (علیهما السلام) است».

مطابق است اسم او با اسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ بیعت می‌کند او را مسلمانان ما بین رکن و مقام ابراهیم؛ شبیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است در خلق و پایین‌تر از اوست در خلق؛ زیرا که نمی‌شود احدی مانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در اخلاق او، و خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾^۱.

تقسیم می‌کند مال را بالسویه، و به عدالت رفتار می‌کند در رعیت؛ می‌آید در نزد او مرد، پس می‌گوید: ای مهدی عطا کن به من! و در پیش روی او مال است، پس عطا می‌کند به او، آن قدر که تواند او را بر دارد.

خروج می‌کند در وقت سستی دین. باز می‌دارد خداوند به او، مردم را از مناهی و معاصی، پیش (بیش) از آنچه نگاه داشته به قرآن...

هفتم: شیخ عبد الوهاب (الشعرانی)

شیخ عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی، عارف مشهور و صاحب تصانیف متعدده، در کتاب «یواقیت و جواهر» در عقاید اکابر، در مبحث شصت و ششم گفته که: «جمیع علامات قیامت که شارع به آن خبر داده، حق است و لابد است که واقع شود همه آنها پیش از برخاستن قیامت؛ مثل خروج مهدی (علیه السلام)؛ آن گاه دجال؛ آن گاه عیسی... تا این که اگر نماند مگر یک از دنیا، واقع می‌شود همه اینها».

هشتم: نور الدین عبدالرحمن جامی

نور الدین عبد الرحمن جامی، معروف به ملا جامی که نسبش منتهی می‌شود به محمد بن حسن شیبانی، تلمیذ ابو حنیفه، در کتاب «شواهد النبوه» - که عالم مشهور، قاضی حسین بن محمد بن حسن دیار بکری مالکی، در اول کتاب «تاریخ خمیس در احوال انفس نفیس» آن را از کتب معتبره شمردن - آن جناب را امام دوازدهم شمرد و شرح غریب ولادت آن حضرت را مطابق اخبار امامیه نقل نمودن با بخشی از اخباری که بر خلافت و مهدویت آن جناب تصریح می‌کند.

نهم: شیخ عبد الحق دهلوی

شیخ عبد الحق دهلوی، صاحب تصانیف معتبره شایعه در میان اهل سنت در فن رجال و حدیث و غیره است، وی در رساله «مناقب و احوال ائمه اطهار (علیهم السلام)» گفته که: «ابو محمد حسن عسگری و ولد او محمد علیه السلام معلوم است نزد خواص اصحاب و ثقات اهلش، و روایت کرده‌اند که حکیمه (علیهما السلام) - بنت ابی جعفر محمد جواد (علیه السلام) - که عمه ابو محمد حسن عسگری علیه السلام باشد، دوست داشت و دعا میکرد و تضرع می‌نمود که او را پسری به وجود بیاید، ای ابو محمد حسن عسگری علیه السلام را جاریه ای برگزیده بود که «نرجس» می‌گفتند.

چون شب نصف شعبان سنه ۲۵۵ شد، حکیمه نزد ابو محمد حسن عسگری علیه السلام، شب در خانه ایشان بایستاد؛ چون وقت فجر رسید، نرجس به درد زلایمان مضطرب شد؛ حکیمه نزد نرجس آمد؛ مولودی دی ختنه کرده به وجود آمده و فارغ از ختنه و کار شست

^۱ - سوره قلم: آیه ۴.

و شو که مولود را کنند؛ نزد حسن عسکری علیه السلام آورد؛ بگرفت و دست بر پشتش و چشمانش فرود آورد... و در گوش راست او اذان، و در گوش چپ او اقامه گفت و گفت: یا عمه! ببر او را پیش مادرش؛ پس حکیمه او را به مادرش سپرد.

حکیمه می گوید که: بعد از آن، پیش ابومحمد حسن عسکری آمدم؛ مولود را پیش وی دیدم در جامه های زرد، و او را نوری عظیم دیدم که دل من تمام گرفتار او شد. گفتم سیدی! هیچ علمی داری به حال این موجود مبارک که آن علم را بر من القا کنی؟ گفت: یا عمه! این مولود منتظر ماست که ما را بدان بشارت داده بودند.

حکیمه گفت: پس من بر زمین افتادم و به شکرانه آن به سجده رفتم. دیگر نزد ابو محمد حسن عسکری، آمد و رفت می کردم؛ روزی نزد وی آمدم، مولود را ندیدم؛ پرسیدم: ای مولا من! آن سید منتظر ما چه شد؟ فرمود که: او را سپردیم به آن کسی که مادر موسی (علیه السلام) پسر خود را به وی سپرده بود.

عبد الحق مذکور، از معتبران اهل سنت است و پیوسته علمای هندوستان از کتب احادیث و رجال او استشهاد کنند و اعتماد نمایند و شرح حال او در «سبحه المرجان فی آثار هندوستان» موجود است و در آنجا گفته که: «تصانیف او به صد مجلد رسیده و در سال ۱۰۵۸ وفات کرده».

دهم: سید جمال الدین حسین محدث

سید جمال الدین حسین محدث، مولف کتاب «روضه الاحباب» می باشد که از کتب متداوله معروفه در نزد اهل سنت است و قاضی حسین دیار بکری در اول «تاریخ خمیس» آن را از کتب معتمده شمرده و در «استقصاء» نقل کرده که ملا علی قادری در «مرقاه شرح مشکاه» و عبدالحق دهلوی در «مدارج النبوه» و «شرح رجال مشکاه» و شاه ولی الله دهلوی والد شاه صاحب عبدالعزیز معروف، در «ازاله الخفاء» از آن کتاب، مکرر نقل کنند و به آن، استدلال و احتجاج نمایند.

در آن کتاب مرقوم داشته که: کلام در بیان امام دوازدهم، موتمن، محمد بن الحسن: تولد همایون آن در درج ولایت و جوهر معدن هدایت، به قول اکثر راویان، در نیمه شعبان سال ۲۵۵ در سامره اتفاق افتاد... و مادر آن عالی گهر، ام ولد^۱ بوده و مسماه به صیقل یا سوسن و -گفته شده -نرجس و -گفته شده - حکیمه (ملیکه) و آن امام ذوالاحترام، در کنیه و نام با حضرت خیر خیر الانام -علیه و آله الصلاه والسلام- موافقت دارد، و مهدی منتظر و الخلف الصالح و صاحب الزمان، از القاب اوست.

در وقت رحلت پدر بزرگوار خود، حضرت واهب العطا یا آن شکوفه گلزار را مانند یحیی و زکریا (علیه السلام) در حالت طفولیت «حکم» کرامت فرمود و در وقت صبا (و کودکی) به مرتبه بلند امامت رسانید.

و بعد از ذکر کلماتی چند در اختلاف در حق آن جناب و بعضی روایات صریحه در آن که مهدی موعود، همان حجه بن الحسن العسکری (علیه السلام) است گفته: راقم حروف گوید که چون سخن بدینجا رسید؛ والله در من قال:

^۱- ام ولد به کنیزی گفته می شود که از مولایش فرزند دار شود.

بیا ای امام هدایت شعار که بگذشت غم از حد انتظار

ز روی همایون بیفکن نقاب عیان ساز رخسار چون آفات

برون آی از منزل اختفا نمایان کن آثار مهر و وفا

و این کلمات صریح است در این که مانند امامیه، معتقد به وجود آن حضرت و غیبت و اختفای آن جناب، و منتظر و مترقب ظهور آن حضرت است.^۱

باب پنجم:

در اثبات این که مهدی موعود، همان حجه بن الحسن العسکری (علیه السلام) است

در اثبات این که مهدی موعود، همان حجه بن الحسن العسکری (علیه السلام) است، به اتفاق همه مسلمین، به روایت اهل تسنن و شیعه، از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمومنین (علیه السلام) و بعضی از امامان (علیه السلام):

روایت اهل تسنن

اول: عالم حافظ، منتخب الدین محمد بن مسلم بن ابی الفوارس رازی در کتاب «اربعین» خود روایت کرده به اسناد خود از احمد بن ابی رافع بصری، (که) گفت:

«خبر داد مرا پدرم و او خادم امام ابی الحسن، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بود، از آن جناب که فرمود: خبر داد مرا پدرم، عبد صالح موسی بن جعفر (علیه السلام) گفت: خبر داد مرا پدرم، جعفر صادق (علیه السلام) گفت: خبر داد مرا پدرم باقر علم انبیا، محمد بن علی (علیه السلام) گفت: خبر داد مرا پدرم، سیدالعابدین علی بن الحسین (علیه السلام) گفت: خبر داد مرا پدرم، سیدالشهداء حسین بن علی (علیه السلام) گفت: خبر داد مرا پدرم، سیدالاصیاء علی بن ابی طالب (علیه السلام) که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: «کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خداوند به نظر رحمت، به او اقبال کند اعراض نکند از او، پی موالات کند با علی (علیه السلام).

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خداوند از او خشنود باشد، موالات کند با پسر تو، حسن (علیه السلام).

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و خداوند از او خشنود باشد، موالات کند با پسر تو، حسین (علیه السلام).

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که گناهانش از او کناره کرده و از آنها پاک شده باشد، پس موالات کند با علی بن الحسین (علیه السلام) و او چنان است که خدای فرموده: ﴿سِيعَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ الشُّجُورِ﴾^۱.

^۱ - در نجم الثاقب گفتار ۲۰ نفر از دانشمندان اهل تسنن نقل شده و در اینجا به ۱۰ تای آنها اکتفا شد.

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که چشمش خرسند باشد، پس موالات کند با محمد بن علی (علیه السلام).

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که کتاب اعمال او را به دست راستش دهند، پس موالات کند با جعفر بن محمد (علیه السلام).

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را پاک و پاکیزه شده، پس موالات کند با موسی بن جعفر (علیه السلام).

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که خندان است، پس موالات کند با علی بن موسی الرضا (علیه السلام).

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که درجات او را بلند کرده و سیئات او را مبدل به حسنات نموده‌اند، پس موالات کند با پسر او، محمد بن علی (علیه السلام).

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را، پس خداوند (در مورد او) به آسانی محاسبه نماید و مذاقه نکند، و داخل کند او را در بهشتی که فراخی او به فراخی آسمانها و زمین است که مهیا شده برای پرهیزکاران، پس موالات کند با پسر او، علی بن محمد (علیه السلام).

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را و حال آن که در زمره فائزین باشد، پس موالات کند با پسر او حسن عسکری (علیه السلام).

کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عزوجل را در حالی که ایمان او کامل و اسلامش نیکو شده باشد، پس موالات کند با پسر او، منتظر، م ح م د، صاحب الزمان، مهدی (علیه السلام).

پس اینانند چراغ‌های تاریکی شب جهالت و ائمه هدی و اعلام تقی.

هرکسی که دوست داشته باشد ایشان را و موالات کند با ایشان، من برای او بهشت را برای خدای تعالی ضامنم.

دوم: ملک العماء، شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در «هدایه السعداء» روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «بعد از حسین بن علی (علیهما السلام) از پسران او، نه امام است که آخر ایشان قائم (علیه السلام) است».

سوم: و نیز در آنجا روایت کرده از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: «داخل شدم بر فاطمه، دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و در پیش او لوح‌هایی بود، و در آن، نام‌های امامان از فرزندان او بود. پس شمردم یازده اسم را که آخر ایشان قائم (علیه السلام) بود».

^۱ - سوره فتح: آیه ۲۹.

چهارم: علم عارف مشهور نزد اهل سنت، ملا عبدالرحمن جامی در کتاب «شواهد النبوه» روایت کرده از بعضی که گفته: بر ابو محمد زکی (یعنی حضرت امام حسن عسگری علیه السلام) در آمدم و گفتم که: «یا بن رسول الله! خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود؟» به داخل خانه رفت، پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته، گویا که ماه شب چهاردهم بود، در سن سه سالگی؛ پس فرمود: «ای فلان! اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی، این فرزند خود را به تو نمی‌نمایاندم.

نام این، نام رسول و کنیه او، کنیه وی است؛ «هو الذی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا».

پنجم: و نیز در آنجا روایت کرده از دیگری که گفت: «روزی بر ابو محمد (یعنی امام عسگری) در آمدم، بر دست راست وی خانه‌ای دیدم پرده به آن فرو گذاشته؛ گفتم: یا سیدی! بعد از این، صاحب این امر که خواهد بود؟

فرمود: «آن پرده را بردار!»

برداشتیم؛ کودکی بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی؛ بر رخساره راست وی، خالی، و گیسوان گذاشته؛ آمد بر کنار ابو محمد نشست.

ابو محمد فرمود که: این است صاحب شما بعد از این...».

ششم: نور الدین علی بن محمد مکی مالکی، مشهور به ابن صباغ در «الفصول المهمه» روایت کرده از محمد بن علی بن بلال که گفت: «بیرون آمد ابی محمد حسن بن علی عسگری (علیهما السلام) پیش از وفاتش به دو سال، و خبر داد ما را به خلف (جانشین) بعد از خود. آن گاه بیرون آمد به سوی من، پیش از وفاتش به سه روز، خبر کرد مرا به این که خلف او، پسر اوست بعد از او».

هفتم: سید جمال الدین عطاء الله بن سید غیاث الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن محدث معروف در کتاب «روضه الاحباب» - بعد از ذکر اختلاف در آن جناب، و تطبیق اخبار و صحاح و مسانید کتب اهل سنت در حق مهدی (علیه السلام) بر آن که امامیه گویند- روایت کرده از جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم از جابر بن عبدالله انصاری که می‌گفت: چون ایزد تعالی نازل گردانید بر پیغمبر خود این آیه را: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۱، گفتم: «یا رسول الله! می‌شناسیم ما خدا و رسول او را، پس کیستند صاحبان امر که خدای تعالی اطاعت ایشان را به اطاعت تو قرین ساخته است؟»

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: «ایشان خلفای منند بعد از من؛ اول ایشان علی بن ابی طالب است، آن گاه حسین، آن گاه علی بن الحسین، آن گاه محمد بن علی -معروق در تورات به باقر، و زود است که درک می‌کنی او را؛ ای جابر! هر گاه ملاقات کردی او را، از من سلام برسان!- آن گاه جعفر بن محمد، آن گاه موسی بن جعفر، آن گاه علی بن موسی، آن گاه محمد

^۱ - سوره نساء: آیه ۵۹.

بن علی، آن گاه علی بن محمد، آن گاه حسن بن علی، آن گاه حجه الله در زمین او، و بقیه الله در میان بندگانش، محمد بن حسن بن علی (علیهما السلام).

این کسی است که فتح می کند خداوند عزوجل بر دست او مشارق زمین و مغارب آن را، و این کسی است که غیبت می کند از شیعه و اولیای خود، غیبتی که ثابت نمی ماند در آن، در قول به امامت او، مگر آن که خدای تعالی دل او را برای ایمان آزموده.

جابر گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا شیعه در غیبت امام، انتفاع یابند؟

فرمود: آری! قسم به آن که مبعوث فرموده مرا به پیغمبری، که ایشان استضاءه کنند به نور او و منتفع شوند به ولایت او، مثل انتفاع مردم به آفتاب، هر چند که بر او را پنهان کرده باشد.

ای جابر! این از اسرار مکنونه الهی است؛ پس پنهان دار آن را مگر از کسی که اهل آن باشد.

هشتم: حافظ بخاری حنفی، محمد بن محمد، معروف به خواجه پارسا، در کتاب «فصل الخطاب» بعد از ذکر روایت ولادت حضرت مهدی (علیه السلام) از حکیمه خاتون، گفته که حکیمه گفت: «من آمدم نزد ابی محمد الحسن العسکری و دیدم مولود را در پیش روی او در جامه زردی، و بر او بود از بهاء و نور آنقدر که قلبم را گرفت و گفتم: ای سید من! آیا در نزد تو علمی هست در این مولود، پس القاء فرمایی آن را به ما؟»

فرمود: ای عمه! این منتظر است؛ این کسی است که بشارت دادند ما را به او.

حکیمه گفت: به زمین افتادم برای خداوند که سجده کنم برای شکر این نعمت.

گفت: آن گاه من تردد می کردم نزد ابی محمد الحسن العسگری و آن مولود را نمی دیدم؛ روزی به آن جناب گفتم: ای مولای من! چه کردی با سید ما و منتظر ما؟

فرمود: سپردم او را به آن کسی که سپرد به او مادر موسی، پسر خود را.

نهم: موفق بن احمد خوارزمی، در قالب «مناقب» خود روایت کرده از سلمان محمدی که گفت: داخل شدم به (محضر) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که دیدم حسین (علیه السلام) بر زانوی آن جناب بود و او دو چشمانش را می بوسید و دهنش را می بوید و می فرمود: «تو سیدی پدر سیدی، پدر ساداتی؛ تو امامی، پسر امامی، پدر ائمه ای؛ تو حجتی، پسر حجتی برادر حجتی، پدر نه حجتی، که از صلب تو هستند که نهم ایشان، قائم ایشان است.»

دهم: ابن شهر آشوب، در «مناقب» از طریق اهل سنت روایت کرده از عبدالله بن مسعود که گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: «ائمه بعد از من، دوازده تن هستند؛ نه تن ایشان، از صلب حسین (علیه السلام) است که نهم ایشان مهدی است»^۱

روایات شیعه امامیه از رسول خدا و ائمه اطهار (علیهم السلام) بر امامت مهدی (علیه السلام)

و اما روایات امامیه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) بر این که «مهدی موعود، امام دوازدهم، حجه بن الحسن العسگری (علیهما السلام) است»، زیاده از آن است که بتوان احصاء کرد و ذکر تمام موجود، موجب تطویل است، و بحمد الله در بسیاری از کتب احادیث عربیه و فارسیه موجود است؛ خصوص مجلد نهم (چاپ سنگی) بحار و ترجمه آن از عالم فاضل، آقا رضا بن ملا نصیر بن ملا عبدالله بن العالم الجلیل ملا محمد تقی مجلسی رحمته الله علیه و مجلد سیزدهم (چاپ سنگی) بحار و ترجمه آن، ولکن در اینجا به ذکر چند حدیث، قناعت می کنیم:

اول: سلیم بن قیس هلالی، از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کتاب خود روایت کرده که از خود آن جناب، شنید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در بیان اولی الامر که: «تو یا علی! اول ایشانی....»

آن گاه شمردند تا امام حسن العسگری (علیه السلام) پس فرمود: آن گاه پسر او حجت قائم اوصیای من، و خلفای من و منتقم از اعدای من که پر می کند زمین را از عدل و داد، چنانکه پر شده از جور و ظلم».

دوم: فضل بن شاذان نیشابوری روایت کرده از سهل بن زیاد از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که گفت: داخل شدم بر سید خود، علی بن محمد - یعنی امام علی نقی (علیه السلام) -؛ چون نظر حضرت بر من افتاد، فرمود: «مرحبا به تو ای ابوالقاسم! حقا که تو دوست مایی».

گفتم: یابن رسول الله! اراده دارم که به تو عرض کنم معالم دین خود را اگر پسندیده تو باشد، بر آن ثابت باشم تا آن که ملاقات کنم با خدای خود.

آن حضرت فرمود که: بیاور آنچه داری یا ابالقاسم!

گفتم که: می گویم: خدای تبارک و تعالی یکی است و او را مثل و مانند نیست، و خارج از دو حد است که آن حد ابطال و حد تشبیه است، و او سبحانه و تعالی جسم نیست، و صورت نیست، عرض نیست، و جوهر نیست؛ بلکه او جل جلاله، جسم دهنده جسمها و صورت بخشنده صورتها و آفریننده اعراض و جوهر هاست، و پروردگار هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن چیز است؛

می گویم که محمد، بنده و رسول اوست و خاتم پیامبران است و بعد از او، تا روز قیامت، پیغمبری نیست؛

و می گویم که شریعت او، ختم کننده شریعت است و بعد از آن شریعت، تا روز قیامت، شریعتی نیست؛

۱. در نجم الثاقب سی روایت نقل شده و در اینجا به ده تای از آنها اکتفا شد.

و می‌گویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از او، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و بعد از او، فرزند او حسن، و بعد از او، حسین، پس علی بن الحسین، پس محمد بن علی، پس جعفر بن محمد، پس موسی بن جعفر، پس علی بن موسی، پس محمد بن علی (علیه السلام)، پس تو ای مولای من!

امام (علیه السلام) فرمود: بعد از من، امام و خلیفه و ولی امر، فرزند من حسن است؛ پس مردمان را عقیده چگونه است درباره جانشین بعد از او؟

گفتم: بر چه وجه است آن، ای مولای من؟!

فرمود: از آن جهت که نبینند شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا خروج کند و پر گرداند زمین را از عدل و داد، آن چنان که پر شده باشد از جور و ظلم.

عبدالعظیم (علیه السلام) گفت: پس گفتم: «اقرار کردم - یعنی به امامت حضرت امام حسن و خلف او (یعنی امام زمان) نیز قائل شدم - و می‌گویم که دوست این امامان، دوست خداست و دشمن ایشان، دشمن خداست و طاعت ایشان - یعنی فرمان برداری نمودن از ایشان - طاعت و فرمان برداری خداست و معصیت ایشان - یعنی نافرمانی نمودن ایشان - معصیت و نافرمانی خداست؛

می‌گویم که معراج حق است، و پرسش در قبر حق است، و بهشت حق است، و دوزخ حق است، و صراط حق است، و میزان حق است، و قیامت حق و آینده است، و شکی در آن نیست و خدای تعالی خواهد برانگیخت هر کسی را که در قبرهاست؛

و می‌گویم که فرائض واجب، بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه، نماز است و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر».

امام (علیه السلام) فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا قسم که این اعتقاد که تو داری و عرض کردی، دین خداست؛ آن دینی که پسندیده است آن را از برای بندگان خود؛ ثابت باش بر آن که خدای تعالی ثابت بدارد تو را به قول ثابت در دنیا و در آخرت».

سوم: و نیز روایت کرده از محمد بن عبدالجبار که گفت: گفتم به خواجه و مولای خود، حسن به علی (علیه السلام) که: «ای فرزند رسول خدا! فدای تو گرداند مرا خداوند! دوست می‌دارم که بدانم اسم امام و حجت خدا بر بندگان خدا، بعد از تو کیست؟

آن حضرت فرمود: امام و حجت بعد از من، پسر من است که هم نام و هم کنیه رسول خداست و آخرین خلفای اوست.

گفتم: کیست او؟ یعنی آن امام که پسر توست، از که بوجود خواهد آمد؟

فرمود: از دختر پسر قیصر پادشاه روم. بدان و آگاه باش که زود باشد که متولد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدنی دراز؛ بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال را و پر کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم. و حلال نیست احدی را که پیش از خروج او، او را به نام و کنیه ذکر کند.

و فرمود: صلوات خدا بر او باد.»!

چهارم: و نیز روایت کرده از احمد بن اسحاق بن عبدالله الاشعری که گفت: شنیدم از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) که می‌گفت: «حمد و سپاس آن خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا به من نمود (نشان داد) خلف را که بعد از من است و شبیه‌ترین مردمان است به حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از روی خلق و خلق».

محافظت خواهد نمود خداوند تعالی او را در زمان غایب بودنش، و بعد از آن، او را ظاهر خواهد گردانید؛ پس پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور».

پنجم: و نیز روایت کرده از محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عبیدالله بن العباس بن علی بن ابی طالب که گفت: شنیدم از امام حسن عسکری (علیه السلام) که می‌گفت: «متولد شد ولی، خدا و حجت خدا بر بندگان خدا و خلیفه بعد از من، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ در طلوع فجر».

اول کسی که او را شست، رضوان، خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را به آب کوثر سلسبیل شستند. بعد از آن شست او را عمه من حکیمه خاتون، دختر امام محمد بن علی رضا (علیه السلام) (یعنی دختر امام جواد (علیه السلام)).

از محمد بن علی - که راوی این حدیث است - پرسیدند از مادر صاحب الامر (علیه السلام)؛ گفت: «مادرش ملیکه بود که در بعضی از روزها، او را سوسن، و در بعضی از ایام، ریحانه می‌گفتند، و صیقل و نرجس نیز از نام‌های او بود».

ششم: در «کفایه المهدی» در احوال مهدی (علیه السلام) نقل کرده از کتاب «غیبت» حسن بن حمزه علوی طبری که فرمود: شیخ ابوعلی محمد بن همام در کتاب «نوادیر الانوار» خود گفته که: خبر داد ما را محمد بن عثمان بن سعد زیات گفت: شنیدم پدرم می‌گفت که از حضرت ابو محمد - یعنی امام حسن عسکری (علیه السلام) - پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کردند از پدران گرامی آن حضرت که ایشان فرمودند: خالی نمی‌ماند زمین از حجتی که خدای را باشد بر خلق، تا روز قیامت؛ هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است مردن جاهلیت؛ آن حضرت فرمود که: این حق است، همچنان که روز حق است؛ یعنی چنان که روز ظاهر و روشن است؛ این حدیث نیز، مبین و مبرهن است.

پس گفتند: ای فرزند رسول خدا! کیست حجت و امام بعد از تو؟

فرمود: فرزند من، امام و حجت است بعد از من؛ هرکس بمیرد و او را نشناخته باشد؛ مرده است مردن جاهلیت؛ یعنی حکم آنها را دارد که زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده‌اند.

آگاه باش که او را غایب شدنی خواهد بود که حیران خواهند شد در آن، جاهلان، و هلاک خواهند شد در آن، مبطلان، و دروغ خواهند گفت در آن، وقت گذران (یعنی کسانی که وقت خاصی برای ظهور آن حضرت تعیین می‌کنند).

بعد از آن، خروج خواهد نمود؛ گویا نظر می‌کنم به علم‌هایی (پرچم‌هایی) که می‌درخشند و حرکت می‌کنند در بالای سر او در نجف کوفه».

شیخ ابو علی مذکور، از اعیان علمای ماست، و این کتاب، معروف به کتاب «انوار» است، و از آن غالب محدثین نقل می‌کنند، و شهید اول مکرر از آن در مجموعه‌های خود نقل می‌کند و محمد بن عثمان و پدرش از وکلای معروف امام زمانند.

هفتم: علی بن حسین مسعودی در «اثبات الوصیه» روایت کرده از سعید بن عبدالله، از هارون بن مسلم، از مسعده، به اسناد خود از حضرت کاظم (علیه السلام) که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): «خداوند عزوجل، برگزید از روزها، روز جمعه را، و از شبها، شب قدر را، و از ماهها، ماه رمضان را، و برگزید مرا از رسولان، و برگزید پس از من، علی را، و برگزید پس از علی، حسن و حسین را، و برگزید پس از ایشان، نه تن را که نهمین ایشان، قائم ایشان است، و او ظاهر و باطن ایشان است».

هشتم: و نیز روایت کرده از حمیری به اسناد خود، از ابن ابی عمیر، از سعید بن غزوان، از ابی بصیر، از ابی جعفر باقر (علیه السلام) که فرمود: «از ما، بعد از حسین نه تن هستند که نهم ایشان، قائم ایشان است، و او افضل ایشان است».

نهم: و نیز روایت کرده از حمیری، از امیه بن علی قیسی، از هیثم تمیمی که گفت: فرمود ابو عبدالله (علیه السلام): «هرگاه پی در پی شد سه اسم محمد و علی و حسن (امام نهم و دهم و یازدهم، نامشان به ترتیب، محمد و علی و حسن است) چهارم ایشان قائم ایشان است».

دهم: و نیز روایت کرده به سند مذکور، از یکی از روایان، از جابر جعفی، از حضرت باقر (علیه السلام)، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: «داخل شدم روزی بر (محضر) حضرت فاطمه، دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که در جلو او لوحی بود که روشنایی آن، دیده‌ها را خیره می‌کرد؛ در آن سه اسم بود در ظاهر آن، و در باطن آن سه، و در یک طرف آن سه اسم و در طرف دیگر، سه اسم که دیده می‌شد از ظاهر او، آنچه در باطن او بود، و دیده می‌شد از باطن او، آنچه در ظاهر او بود؛ پس شمردم نامها را دیدم دوازده است. گفتم: کیستند اینها؟

فرمود: این نامهای اوصیاست از فرزندان من که آخر ایشان قائم است.

جابر گفت: پس دیدم در آن، محمد را در سه موضع، و علی را در سه موضع؛ یعنی علی بن ابی طالب و علی بن الحسین و علی بن موسی الرضا، و محمد بن علی الباقر و محمد بن علی الجواد و محمد بن الحسن امام زمان (علیه السلام)»^۱.

باب ششم: برخی از معجزات صادره از آن بزرگوار

امامت آن حضرت، به معجزات باهرات و خوارق عادات - که از آن جناب صادر شده در ایام غیبت صغری و رفت و آمد خواص و نواب، نزد آن حضرت - ثابت می‌شود و به آن، ثابت شود حیات و مهدویت آن جناب؛ زیرا در میان مسلمین، کسی نباشد که آن جناب را در زمانی، امام داند و غیر او را مهدی موعود داند.

و معجزات آن حضرت بسیار است و اکابر دانشمندان معروف به صلاح و صدوق و فضل، در نزد خاصه و عامه، آنها را نقل کرده‌اند.

^۱ - در نجم الثاقب ۴۰ روایت نقل شده که در اینجا به ۱۰ تای از آنها اکتفا شد.

شیخ جلیل، فضل بن شاذان در «غیبت» خود روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن ابی یعفر که گفت: حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد (علیه السلام) فرمود: «هیچ معجزه‌ای از معجزات پیغمبران و اوصیای ایشان نیست، مگر آن که ظاهر خواهد گردانید خدای تعالی مانند آن را به دست قائم ما، به جهت اتمام حجت بر اعداء».

اول: در «کفایه المہتدی» نقل کرده از شیخ ابو عبدالله، محمد بن هبه الله طرابلسی، در کتاب «فرج کبیر»^۱ که روایت نمود به سند خود از «ابی الادیان» - که یکی از چاکران حضرت عسکری (علیه السلام) بود- که او گفت: «به خدمت آن حضرت شتافتم، آن جناب را بیمار و ناتوان یافتم. آن جناب نامه‌ای چند نوشته، به من داد و فرمود: این نامه‌ها را به مدائن رسان و به فلان و فلان از دوستان ما بسپار و بدان که بعد از پانزده روز دیگر، به این بلده خواهی رسید و آواز نوحه از خانه من خواهی شنید و مرا در غسلگاه خواهی دید».

ابوالادیان می‌گوید که گفتم: ای مولای من! چون این واقعه عظیم روی دهد، حجت خدا و راهنمای ما چه کس خواهد بود؟

فرمود: آن کسی که جواب نامه‌های مرا از او طلب نماید.

گفتم: زیاده از این هم اگر نشانی مقرر فرمایی، چه شود؟

فرمود: آن کسی که بر من نماز گزارد، او حجت خدا و راهنما و امام و قائم به امر است بعد از من.

پس نشانی بیشتری از آن سرور، طلب نمودم؛ فرمود: آن کسی که خبر دهد به آنچه در همیان (کیسه پول) است.

پس، هیبت آن حضرت مرا مانع آمد که بپرسم که: چه همیان و کدام همیان و چه چیز است در همیان؟.

پس، از سامره بیرون آمدم و نامه‌ها را به مداین رسانیدم و جواب آن مکاتیب را گرفتم و بازگشتم، و روز پانزدهم بود که داخل سامراء شدم، بر وجهی که آن حضرت، به معجزه از آن خبر داده بود، آواز نوحه از خانه آن سرور شنیدم و نعش او را در غسلگاه دیدم و برادرش جعفر را بر در خانه آن حضرت دیدم که مردمان دور او جمع شده بودند و به او تسلیت می‌گفتند.

با خود گفتم: اگر امام بعد از امام حسن، او باشد، پس از امر امامت، باطل خواهد شد؛ زیرا می‌دانستم که نبیذ (شراب) می‌آشامد و طنبور می‌زند و قمار می‌بازد.

پس، او را تسلیت گفتم و هیچ چیز از من نپرسید و جواب نامه‌ها نطلبید. بعد از آن، خادمی بیرون آمد و به جعفر گفتم: ای خواجه من! برادر تو را کفن کردند؛ برخیز و بر او نماز گزار!

برخاست و به آن خانه در آمد و شیعیان، گریان به آن منزل در آمدند؛ در آن حال، امام (علیه السلام) را کفن کرده بودند و بر روی نعش گذاشته بودند؛ جعفر پیش رفت که نماز بگزارد؛ چون قصد آن کرد که تکبیر بگوید، دیدم کودکی پیدا شد، گندم گون و مجعد موی، ردای او را کشید و فرمود: ای عمو! من به نماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم!

^۱ - فرج کبیر در غیبت، تالیف محمد بن هبه الله طرابلسی (شاگرد شیخ طوسی)؛ ذریعه: ۱۶ / ۱۵۶.

جعفر، متغیر اللون به کنار رفت، و آن برگزیده، بر پدر بزرگوار نماز گزارد و او را در پهلوی مرقد پدر بزرگوارش، امام علی نقی (علیه السلام) دفن نمود.

بعد از آن، به من خطاب فرمود: جواب‌های نامه‌ها را بیاور!

جواب‌های نامه‌ها را دادم به او و با خود گفتم: این دو نشان! و نشان همیان ماند.

نشسته بودیم که چند تن از قم رسیدند و از حال امام پرسیدند و دانستند که آن حضرت رحلت نموده؛ گفتند: جانشین او کیست؟ جعفر را نشان دادند؛ پس بر او سلام کردند و تسلیت گفتند و گفتند: نامه‌ها داریم و مالی است با ما که گفته‌اند به آن حضرت برسانیم؛ چه باید کنیم؟

جعفر گفت: به خادمان من بسپارید!

گفتند: به ما بگوی که نامه را چه کسان نوشته‌اند و مال چقدر است؟

جعفر، خشمناک برخاست و جامه‌های خود را تکانید و گفت: می‌خواهند که از غیب خبر دهم!

آن جماعت، حیران شده بودند، که خادمی بیرون آمد و گفت: «ای اهل قم!» و یک یک را نام برد که با شما نامه فلان و فلان است و همیانی است که در آن هزار دینار است و از آن جمله، ده دینار مطالاست.

پس نامه را با آن همیان به آن خادم دادند و گفتند: بی شبهه، آن کسی که او را فرستاده، او امام است.»

دوم: روایت کرده از محمد بن یحیی فارسی، از شخصی که آزاد کرده خدیجه، دختر حضرت جواد (علیه السلام) بود، او گفت: قومی از سادات از اهل مدینه قائل بودند به حق یعنی امامت امامان شیعه، پس می‌رسید به ایشان، هدایای ابی محمد عسگری در وقت معینی؛ پس چون حضرت وفات کرد، برگشتند گروهی از ایشان، از اعتقاد به خلف - یعنی امام زمان (عجل الله تعالی فرج الشریف)؛ پس وارد شد آن هدایا بر آن کسانی که ثابت مانده بودند بر اعتقاد به آن جناب بعد از پدر بزرگوارش (علیهما السلام) و قطع شد از باقی، و دیگر بر ایشان برونگشت.

سوم: و نیز روایت کرده از ابی الحسن، احمد بن عثمان عمری، از برادرش، ابی جعفر، محمد بن عثمان که گفت: مردی از اهل سودا^۱ - که اطراف کوفه است - مال بسیاری حمل می‌کرد از برای صاحب الزمان (علیه السلام)؛ پس حضرت رد نمود مال را بر او و به او گفت: «حق پسر عموهای خود را از آن بیرون کن! و آن چهارصد درهم است.»

در دست او مزرع‌های بود از فرزندان عومیش، پس بعضی از منافع آن را به آنها داد و بعضی را نگاه داشت؛ وقتی نظر کرد در حساب مال دید که آنچه از پسر عموهایش با اوست، چهارصد درهم است؛ چنانکه حضرت فرموده بود.

^۱ - کذا و شاید «سودا» باشد.

و نیز روایت کرده از ابی الحسن عمری که گفت: «حمل نمود مردی از قائلین به حق یعنی امامت امامان شیعه، مالی را به سوی صاحب الزمان (علیه السلام)، مفصلاً^۱ با نامه‌های قومی از مؤمنین، و میان هر دو اسم را فاصله گذاشته بود، و از غیر ایشان، ده اشرفی برده بود به اسم زنی که مؤمنه نبود؛ پس جمیع مال را قبول فرمود، و نوشت در هر فاصله‌ای، رسید مال آن شخص را و آن ده اشرفی را برگرداند بر آن زن، و در زیر اسم او نوشت: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲».

چهارم: و نیز روایت کرده از عبدالله سفیانی که گفت: «مالی از جانب مرزبانی به آن حضرت (علیه السلام) رساندم که در آن بود دست بند طلائی؛ پس همه را قبول فرمود و دست بند را رد کرد و امر فرمود به شکستن آن. پس آمدم به نزد مرزبانی و به او گفتم آنچه را به آن را از او بیرون آوردیم و فرستادیم نزد آن حضرت؛ پس قبول فرمود».

پنجم: و نیز روایت کرده از علی بن سنان موصلی، از پدرش که گفت: «چون حضرت ابو محمد (علیه السلام) وفات کرد، جماعتی از قم و بلاد جبل، با اموالی که معمولاً می‌آوردند، وارد شدند. ایشان را خبری از فوت آن حضرت نبود؛ پس چون رسید به سامراء و سوال کردند از آن جناب، به آنها گفتند که وفات؛ گفتند: پس از او کیست؟ گفتند: جعفر، برادرش».

پس از او سوال کردند؛ (و سراغ جعفر را گرفتند) گفتند: برای سیر و تنزه بیرون رفته و در زورقی (قایقی) نشسته در دجله، شرب خمر می‌کند و با او سرایندگانند.

آن قوم با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: این صفت امام نیست.

بعضی از ایشان گفتند: برویم و این اموال را برگردانیم به صاحبانشان.

ابوالعباس محمد بن احمد بن جعفر حمیری قمی گفت: تامل کنید تا جعفر برگردد و در امر او تفحص کنیم.

چون برگشت، داخل شدند بر او سلام کردند و گفتند: ای سید ما! ما از اهل قوم هستیم، در ما جماعتی از شیعه و غیر شیعه‌اند و ما حمل می‌کردیم برای سید خود، ابو محمد عسگری اموالی.

گفت: کجاست آن مال‌ها؟

گفتند: با ماست.

گفت: تحویل نمایید آن را به نزد من!

گفتند: برای این اموال، جسری (پلی) است که راه به آن است.

^۱ - ظاهراً به معنی «جدا جدا» است.

^۲ - سوره مائده: آیه ۲۷.

گفتند: آن چیست؟

گفتند.... ما هر وقت مالها را می‌آوریم، سید ما می‌فرمود که همه مال فلان مقدار است؛ از فلان، این مقدار، و از نزد فلان، آن قدر، تا آن که تمام نام‌های مردن را می‌برد و می‌فرمود که بر نقش مهر کیسه‌ها چیست.

جعفر گفت: دروغ می‌گویید! و بر برادرم می‌بندید چیزی را که نمی‌کرد؛ این علم غیب است.

پس آن قوم سخن جعفر را شنیدند، بعضی به بعضی نگاه کردند.

پس گفت: این مال را بردارید به نزد من آرید!

گفتند، ما قومی هستیم که ما را اجاره کردند.

ما آن را از سید خود حسن (علیه السلام) دیده بودیم؛ اگر تو امامی، آن مالها را برای ما وصف کن، وگرنه به صاحبانش بر می‌گردانیم، هر چه می‌خواهند در آن مالها بکنند! جعفر رفت نزد خلیفه - و او در سامراء بود- و از ایشان شکایت کرد؛ چون در نزد خلیفه حاضر شدند، خلیفه به ایشان گفت: این اموال را بدهید به جعفر!

گفتند: اصلح الله الخلیفه! ما اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم، و ما را امر کردند که تسلیم نکنیم آنها را مگر به علامت و دلالتی که عادت، بر همین جاری شده بود با ابی محمد (علیه السلام).

خلیفه گفت: چه بود آن دلالتی که با ابی محمد (علیه السلام) بود؟

آنها گفتند: وصف می‌کرد برای ما اشرفی‌ها را و صاحبان آن را و اموال را و مقدار آن را؛ وصف می‌کرد، مالها را به او تسلیم می‌کردیم، و چند مرتبه بر او وارد شدیم، و این بود علامت ما بر او، و حال وفات کرده، پس اگر این مرد، صاحب این امر است، پس به پا دارد برای ما آنچه را به پا می‌داشت برای ما برادر او، وگرنه مال را بر می‌گردانیم به صاحبانش که آن را فرستادند به توسط ما.

جعفر گفت: یا امیرالمؤمنین! اینها قومی دروغ گویند و بر برادرم دروغ می‌بندند، و این، علم غیب است.

خلیفه گفت: آن قوم، رسولانند؛ ﴿وما علی الرسول الا البلاغ﴾^۱؛

جعفر، مبهوت شد و جوابی نیافت، و آن جماعت گفتند: امیرالمؤمنین بر ما احسان کند و فرمان دهد به کسی که به ما را بدرقه کند تا از این بلد بیرون رویم.

پس به شخصی امر کرد ایشان را بیرون کرد؛ چون از بلد بیرون رفتند، پسری به نزد ایشان آمد که نیکوترین مردم بود در صورت، پس ایشان را صدا کرد که: ای فلان! و ای فلان، پسر فلان! اجابت کنید مولای خود را!

^۱ - سوره عنکبوت: آیه ۱۸.

پس به او گفتند: تو مولای مایی؟! گفت: معانهج البلاغه الله! من بنده مولای شمایم؛ بروید به نزد آن جناب!

گفتند: با او رفتیم تا آن که داخل شد به خانه مولای ما، امام حسن (علیه السلام) پس دیدیم فرزند او قائم را، بر سریری نشسته، که گویا پاره ماه است، و بر بدن مبارکش جامه سبزی بود؛ سلام کردیم بر آن جناب، و سلام ما را جواب داد.

آن گاه فرمود: همه مال، فلان قدر است و مال فلان، چنین است، و پیوسته وصف می کرد تا آن که جمیع مال را وصف کرد، و وصف کرد جامه های ما را، و سواری ما را، و آنچه با ما بود از چهار پایان.

پس افتادیم به سجده برای خدای تعالی، و زمین را در پیش روی از بوسیدیم؛ آن گاه سؤال کردیم از هر چه می خواستیم و او جواب داد.

اموال را حمل کردیم به سوی آن جناب، و ما را امر فرمود که دیگر چیزی به سوی سامراء حمل نکنیم تا برای ما شخصی را در بغداد منصوب فرماید که اموال را به نزد او حمل کنیم، و از نزد او، توقیعات بیرون بیاید.

گفتند: پس، از نزد آن جناب مراجعت کردیم و عطا فرمود به ابو العباس، محمد بن جعفر حمیری قمی، مقداری از حنوط و کفن، و به او فرمود: خداوند، بزرگ نماید اجر تو را در نفس تو».

راوی گفت: «چون ابو العباس به عقبه همدان رسید، تب کرد و وفات نمود.

و بعد از آن، اموال حمل می شد به بغداد، نزد کسانی که حضرت منصوب کرده بود، و بیرون می آمد از نزد ایشان، توقیعات».

ششم: در کتاب «عیون المعجزات» نیز روایت کرده از محمد بن جعفر که گفت: «بیرون رفت یکی از برادران ما به عزم عسگر - یعنی سامراء- برای امری از امور، گفت: پس وارد عسگر شدم و من ایستاده بودم در حال نماز نمازی که دیدم مردی آمد و کیسه ای مهر کرده در پیش روی من گذاشت و من نماز می خواندم.

چون از نماز فارغ شدم و مهر آن کیسه را شکستم، دیدم در آن رقعهای است که شرح شده در آن، آنچه من برای آن بیرون آمده بودم، پس از عسگر مراجعت کردم».

هفتم: و نیز روایت کرده از محمد بن احمد که گفت: شکایت کردم از یکی از همسایگان خود که متأذی بودم از او، و از شر او ایمن نبودم؛ توقیع مبارک صادر شد که: «به زودی کفایت امر او، از خواهد شد؛ پس، خدای تعالی منت گذاشت بر من به مردن او در روز دوم».

هشتم: و نیز روایت کرده از ابی محمد ثمالی، گفت: «نوشتم برای دو، مقصد، و خواستم که بنویسم در مقصد سوم خود، پس در نفس خود گفتم: شاید آن جناب (علیه السلام) این را کراهت داشته باشد؛ پس توقیع شریف رسید در آن دو مقصد و آن مقصد سوم، که در نفس خود پنهان کردم و آن را نوشته بودم».

نهم: و نیز روایت کرده که: «توقیعی رسید درباره احمد بن عبدا لعزیز که او مرتد شده، و متبیین شد ارتداد او بعد از اصول توقیع، به یازده روز».

دهم: و نیز روایت کرده از علی بن محمد صمیری، که نوشت و درخواست کفنی کرد؛ آن حضرت نوشت به او که: «تو محتاج می‌شوی به آن، در سال هشتاد (ظاهرا یعنی دویست و هشتاد)، و اما دو جامه برای او فرستاد؛ پس وفات کرد در سال هشتاد»^۱.

باب هفتم: برخی از تکالیف مردم نسبت به امام ولی عصر (علیه السلام)

اول: مهموم بودن برای آن جناب (علیه السلام) در ایام غیبت و مفارقت.

و در «عیون» از جناب امام رضا (علیه السلام) روایت است که در ضمن خبری متعلق به آن جناب فرمود: «چه بسیار مؤمنه و چه بسیار مومنی که متاسف و حیران و محزونند در وقت فقدان ماء معین، یعنی حضرت حجت (علیه السلام)».

در فقرات شریفه دعای ندبه معروفه که در عید غدیر و قربان و فطر و روز جمعه و شب آن باید خواند، اشاره شده به این مطلب که حاصل مضمون بعضی از آن فقرات، این است:

«کاش می‌دانستم که تو در کجا اقامت نمودی؟ و کدام زمین و خاک، تو را (در) برگرفته؟ آیا به رضوی جای داری یا ذی طوی؟ گران است بر من که خلق را ببینم و تو دیده نشوی، و نشنوم از تو، نه آوازی و نه رازی.

گران است بر من، که احاطه کند به تو بلا، نه به من، و نرسد به تو از من، نه ناله‌ای و نه شکایتی.

جانم فدای تو؛ غایبی که از ما کناره نداری!

جانم فدای تو؛ دور شده‌ای که از ما دوری نگرفتی!

جانم فدای تو؛ که آرزوی هر مشتاق و آرزومندی از مرد و زن که تو را یاد آورند و ناله کنند!

گران است بر من، که من بر تو بگیریم و خلق، از تو دست کشیده باشند.

گران است بر من، آن که جاری شود بر تو آنچه جاری شده، نه بر ایشان.

آیا معینی هست که طولانی کنم با او گریه و ناله را؟

آیا جزع کننده‌ای هست که من او را بر جزعش یاری کنم هر گاه که خلوتی شد؟

آیا به چشمی خاشاکی رفته (کنایه از بسیاری گریه است)؟ که چشم من او را بر آن حالت مساعدت کند؟ آیا به سوی تو راهی هست -ای پسر احمد!- که به حضور جنابت مشرف شوند؟

^۱ - در نجم الثاقب ۴۰ معجزه نقل شده است و در اینجا به ۱۰ تای آنها بسنده شد.

آیا متصل می‌شود روز ما به فردای او که محظوظ شویم و بهره ببریم؟

کی وارد می‌شویم بر چشمه سارهای سیراب کننده که سیراب شویم؟

کی سیراب می‌شویم از آب گوارای تو؛ که تشنگی به طول انجامید؟

کی صبح و شام، به خدمت خواهیم رسید؟

کی تو ما را می‌بینی و ما تو را، و حال آن که لوای ظفر و نصرت برافراشته شده (باشد)؟».

تا آخر دعا، که نمونه‌ای است از درد دل آن که جمی از چشمه محبت آن جناب نوشیده، و سزاوار است او را که به امثال این کلمات، درد دلی کرده و بر آتش هجرانش، کفی از آب شور (یعنی اشک در چشم) بیاشد.

دوم: از تکالیف قلبیه، انتظار فرج آل محمد (علیه السلام) در هر آن، و انتظار ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی آل محمد (علیه السلام)، و پر شدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین اسلام بر جمیع ادیان (می‌باشد) که خدای تعالی به نبی اکرم و د خیر داده و وعده فرمود؛ بلکه بشارت آن را به جمیع پیغمبران و امت‌ها داده که: روزی خواهد آمد که جز خدای تعالی کسی را پرستش نکنند، و چیزی از دین نماند که از بیم احدی، در پرده ستر و حجاب بماند، و بلا و شدت، از حق پرستان برود؛ چنان که در زیارت مهدی آل محمد (علیه السلام) است که:

«اسلام علی المهدی الذی وعد الله به الامم ان یجمع به الکم و یلم به الشعث و یملا به الارض عدلا وقسطا و ینجز به وعد المومنین».

ترجمه: سلام بر مهدی! آن که (خدا) و عده داد به او جمیع امت‌ها را که جمع کند به وجود او کلمه‌ها را - یعنی اختلاف را از میان ببرد و دین یکی شود- و گرد آورد به او پراکندگی‌ها را، و پر کند به او زمین را از عدل و داد و انفانجهج البلاغه فرماید به سبب او، وعده فرجی که به مومنین داده.

شیخ نعمانی در کتاب «غیبت» روایت کرده از علاء بن سیابه از ابی عبدالله، جعفر بن محمد (علیهما السلام) که فرمود: «کسی که بمیرد از شما و منتظر باشد این امر را مانند کسی است که در خیمه‌ای باشد که از آن حضرت قائم (علیه السلام) است».

و نیز روایت نموده از ابو بصیر از آن جناب که فرمود: «آیا خبر ندهم شما را به چیزی که قبول نمی‌کند خداوند عملی را از بندگان، مگر به آن؟ گفتیم: بلی! پس فرمود: شهاده ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله، و اقرار به آنچه خداوند امر فرموده و دوستی ما، و بیزاری از دشمنان ما، و انقیاد و تسلیم امامان معصوم بودن، و ورع، اجتهاد، و آرامی، و انتظار کشیدن برای قائم (علیه السلام).

آن گاه فرمود: به درستی که برای ما دولتی است که خداوند آن را می‌آورد هر وقتی که خواست.

ا: گاه فرمود: هر کسی که خوش دارد که از اصحاب قائم (علیه السلام) باشد، پس انتظار کشد، و عمل کند با ورع و محاسن اخلاق در حالی که انتظار دارد.

پس اگر بمیرد و قائم (علیه السلام) پس از او خروج کند، هست برای او از اجر، مثل اگر کسی که آن جناب را درک کرده؛ پس کوشش کنید و انتظار کشید هنیئا هنیئا برای شما ای عصابه مرحومه (یعنی ای گروهی که مشمول رحمت خدا هستید)».

و شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از آن جناب که فرمود: «از دین ائمه است ورع و عفت و صلاح و انتظار داشتن فرج آل محمد (علیهم السلام)».

و نیز از جناب رضا (علیه السلام) روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «افضل اعمال امت من، انتظار فرج است از خداوند عزوجل».

نیز روایت کرده از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود: «منتظر امر ما، مانند کسی است که در خون خود غلطیده باشد در راه خداوند».

شیخ طبرسی در «احتجاج» روایت کرده که توقیعی از حضرت صاحب الامر (علیه السلام) بیرون آمد، به دست محمد بن عثمان، و در آخر آن مذکور است که: «دعا بسیاری کنید برای تعجیل فرج؛ به درستی که فرج شما در آن است».

و شیخ برقی در «محاسن» از آن جناب روایت کرده که به مردی از اصحاب فرمود که: «هر که از شما بمیرد با دوستی اهل بیت و انتظار کشیدن فرج، مثل کسی است که در خیمه جناب قائم (علیه السلام) باشد».

و در روایت دیگر: «بلکه مثل کسی است که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد».

و در روایت دیگر: «مانند کسی است که در پیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شهید گردد».

و نیز از جناب صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «هر که انتظار برد ظهور حجت دوازدهمی را، مانند کسی که شمشیر خود را برهنه کرده و در پیش روی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، دفع دشمنان آن حضرت می کند».

و برقی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «افضل عبادت مؤمن، انتظار کشیدن فرج حق است».

سوم: از تکالیف، دعا کردن است برای حفظ وجود مبارک امام عصر (علیه السلام) از شرور شیاطین انس و جن، و طلب تعجیل نصرت و ظفر و غلبه بر کفار و ملحدین و منافقین برای آن جناب؛ و این، نوعی است از اظهار بندگی، و رضای به آنچه خدای تعالی وعده فرموده که چنین گوهر گران بهایی را - که در خزانه قدرت و رحمت خود پرورده، و بر چهره آن حجاب عظمت و جلالت کشیده- در روزی که خود مصلحت داند، ظاهر و دنیا را از پرتو شعاع آن روشن نماید.

و با چنان وعده منجر حتمی، در دعای ما برای آن حضرت، جز ادای رسم بندگی و اظهار شوق، و زیادتى محبت و ثواب و رضا به موهبت کبرای خداوندی، اثری ظاهری نباشد؛ اگر چه بسیار تحریص و تاکید فرمودند در دعای برای آن حضرت (علیه السلام) در غالب اوقات.

سید جلیل، علی بن طاووس، در فصل هشتم از کتاب «فلان السائل» بعد از ذکر ترغیب در دعای برای اخوان، فرمود که: «هر گاه این همه فضل دعاست برای برادران تو، پس چگونه خواهد بود فضل دعا کردن برای سلطان تو؛ که او سبب وجود توست؛ و تو اعتقادی داری که اگر نبود آن جناب، نمی آفرید خداوند تو را و نه احدی از مکلفین را، در زمان او و زمان تو؛ و این که لطف وجود او (علیه السلام)، سبب است از برای هر چه که تو و غیر تو در آنید؛ و سبب است از برای هر خیر که می رسید به آن.

پس حذر کن و باز حذر کن از این که مقدم بداری نفس خود را، یا احدی از خلائق را در ولا و دعا، بر آن جناب (علیه السلام)، و حاضر کن قلب و زبان خود را در دعای از برای این سلطان عظیم الشان!

و حذر کن از این که اعتقاد کنی که من این کلام را گفتم برای این که جناب به دعای تو محتاج است؛ هیاهت! که اگر این را معتقد شوی، پس تو مریضی در اعتقاد و دوستی خود.

بلکه این را گفتم برای آن چیزی که تو را شناساندم از حق عظیم آن جناب بر، تو، و احسان بزرگ او بر تو، و به جهت این که هر گاه دعا کردی برای او پیش از دعا کردن برای نفس خود - برای آن که عزیز است نزد تو - نزدیک تر خواهد بود آن که خداوند جل جلاله، ابواب اجابت را در پیش روی تو باز نماید؛ زیرا تویی که ابواب قبول دعا را به سبب گناهان، به روی خود بستی.

پس هر گاه دعا کردی برای این مولا خاص، در نزد مالک احیاء و اموات، امید است به جهت آن وجود مقدس، خداوند، ابواب اجابت را باز نماید؛ پس تو در دعا کردن برای نفسی خود و برای آن که دعا می کنی برای او، داخل شوی در زمره اهل فضل او، و فرا می گیری رحمت خداوند جل جلاله تو را، و کرم و عنایت او به تو؛ زیرا که چنگ زدی در دعا به حبل او.

ذکر چند دعا در رابطه با امام عصر (عجل الله تعالی فرج الشریف)

سید رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله علیه در کتاب «فلاح السائل» بعد از کلام سابق فرموده: «از جمله روایات، روایتی است که ذکر کرده آن را جماعتی از اصحاب ما؛ و ما اختیار نمودیم خبری را که ذکر کرده آن را ابن ابی قره در کتاب خود به اسناد خود از صالحین (علیهم السلام) که فرمود: مکرر بخوان در شب بیست و سوم از ماه رمضان، در حالت ایستاده و نشسته، و بر هر حالتی که باشی، و در تمام آن ماه، و هر قسم که ممکن شود تو را، و هر زمان دیگر؛ می گویی بعد از تمجید کردن خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او (علیهم السلام):

«اللهم کن لولیک القائم بامرک، الحجة بن الحسن المهدی علیه و علی ابائه افضل الصلاه و السلام فی هذه الساعه و فی کل ساعه و ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و مویدا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طولا و عرضا و تجعله و ذریته من الائمة الواثین اللهم انصر و انتصر به واجعل النصر منک علی یده و اجعل النصر له و الفتح علی و جهة و لا توجه الامر الی غیره اللهم اظهر به دینک

و سنه نبیک حتی لا یتستخفی بشیء من الحق مخافه احد من الخلق اللهم انی ارغب الیک فی دوله کریمه تعز بها الاسلام و اهله و تذلل بها النفاق و اهله و تجعلنا فیها من الدعا الی طاعتک و القاده الی سیلک و اتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار و اجمع لنا خیر الدارین و اقض عنا جمیع ما تحب فیها و اجعل لنا فی ذلك الخیره برحمتک و منک فی عافیة امین رب العالمین و زدنا من فضلک و یدک الملا فان کل معط ینقص من ملکه و عطاوک یزید فی ملکک»^۱

و ثقہ الاسلام، در «کافی» روایت نموده از محمد بن عیسی، به اسناد خود از بعضی از صالحین (علیهم السلام) که فرمود: می‌گویی بعد از تحمید خداوند تبارک و تعالی و صلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

«اللهم کن لولیک فلان بن فلان فی هذه الساعه و فی کل ساعه و لیا و حافظا و ناصرا و دلیلا و قائدا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا»^۲.

و شیخ ابراهیم کفعمی - در «مصباح» - دعا را چنین نقل نموده:

« اللهم کن لولیک محمد بن الحسن فی هذه الساعه و فی کل ساعه و لیا و حافظا و ناصرا و دلیلا و قائدا و عینا (حتی) تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا »

چهارم: صدقه دادن است - به آنچه مسیر شود، در هر وقت - برای حفظ وجود مبارک امام عصر (علیه السلام) و ما این مطلب را در کتاب «کلمه طیبه» توضیح دادیم به این که: هر صدقه (ای) که انسان می‌دهد به هر کس، برای هر فایده و غرضی که در نظر گرفته، یا برای نفس خود است، یا برای محبوب عزیزی که در نزد او گرامی است و متوقف است - به حسب ظاهر - اصلاح بسیاری از امور معاش و معاد او به وجود سلامتی او؛ چون معلم ناصح، پدر و مادر، فرزند، عیان، اخوان و امثال ایشان؛ مثلا در حالت مرض یا سفر کردن یکی از ایشان، صدقه می‌دهد به جهت صحت و سلامتی او. و خیر آن - بالاخره - بر می‌گردد به خود او؛ زیرا صحت عالم، سبب سلامتی دین اوست، و سلامتی فرزند، باعث قلت یا بر طرف شدن زحمت و کلفت و بقای نام نیک او و استمرار طلب مغفرت برای اوست و هکذا.

و چون به برهان عقل و نقل و وجدان، هیچ نفسی عزیزتر و گرامی‌تر نیست و نباید باشد از وجود مقدس امام عصر (علیه السلام)؛ بلکه باید محبوب‌تر از نفس خویش باشد؛ که اگر چنین نباشد، در ایمان، ضعف و نقصان، و در اعتقاد، خلل و سستی است؛ چنان که به اسانید معتبره، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت است که فرمود: «ایمان نیاورده احدی از شما، تا این که بوده باشم من و اهل بیت من، محبوب‌تر نزد او از جان و فرزند و تمام مردم».

و چگونه چنین نباشد و حال آن که وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعم ظاهریه و باطنیه تمام موجودات، از پرتو آن وجود مقدس و اوصیای اوست؛ و چون ناموس عصر، و مدار دهر، و منیر آفتاب و ماه، و سبب آرامی زمین و سیر افلاک در این اعصار، حضرت حجت بن الحسن (علیهما السلام) است، و جامه صحت و عافیت، اندازه قامت موزون آن نفس مقدس، و شایسته

^۱ - بحار الانوار: ج ۹۷، ص ۳۴۹.

^۲ - کافی: ج ۱۰۳، ح ۳۷.

قد معتدل آن ذات اقدس است، پس بر تمامی خود پرستان که تمامی اهتمامشان در حفظ و حراست و سلامتی نفس خویش است، چه رسد به آنان که جز آن وجود مقدس، کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تن درستی ندانند، لازم و متحتم است که مقصود اولی و غرض اهم ایشان، از چنگ زدن به دامان هر وسیله و سببی که برای بقا صحت و استجلاب عافیت و قضای حاجت و دفع بلیات مقرر شده - چون دعا و تضرع و تصدق و توسل - سلامتی حفظ آن وجود مقدس باشد.

پنجم: حج کردن و حج دادن به نیابت امام عصر (علیه السلام)، چنان که در میان شیعیان مرسوم بود در قدیم، و آن جناب، تقریر فرمودند.

چنان که قطب راوندی در کتاب «خرایج» روایت کرده که: «ابو محمد دعلجی، دو پسر داشت که یکی از آن دو، صالح بود - و او را ابو الحسن می گفتند و او مردگان را غسل می داد - و پسر دیگر او مرتکب محرمات می شد.

مردی از شیعیان، زری به ابو محمد مذکور داد که به نیابت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) حج کند - چنان که عادت شیعیان در آن وقت چنین بود - و ابو محمد، قدری از آن زر را به آن پسر فاسد داد و او را با خود برد که برای حضرت حج کند.

وقتی که از حج برگشت، نقل کرد که: در موقف - یعنی عرفات - جوان گندم گون نیکو هیاتی را دیدم که مشغول تضرع و ابتهاج و دعا بود، و چون من نزدیک او رسیدم، به سوی من التفات نمود و فرمود: ای شیخ! آیا حیا نمی کنی؟ من گفتم: ای سید من! از چه چیزی حیا کنم؟

فرمود: به تو حجه می دهند از برای آن کسی که می دانی و تو آن را به فاسقی می دهی که خمر می آشامد، نزدیک است که این چشم ضایع شد».

ششم: برخاستن از برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آن حضرت، خصوص اگر به اسم مبارک قائم (علیه السلام) باشد؛ چنانکه سیره تمام اصناف امامیه - کثر هم الله تعالی - بر آن مستقر شده در جمیع بلاد، از عرب و عجم و ترک و هند و دیلم، و این خود کاشف باشد از وجود ماخذ و اصلی برای این عمل؛ اگر چه تاکنون به نظر نرسیده، ولكن از چند نفر از علما و اهل اطلاع، مسموع شد که ایشان خبری در این باب دیدند. بعضی از علما نقل کرده که این مطلب را سوال کردند از عالم متبحر جلیل، سید عبدالله، سبط محدث جزایری، و آن مرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند که خبری دیدند که مضمون آن این است: «روزی در مجلس حضرت صادق (علیه السلام) اسم مبارک آن جناب برده شد، پس حضرت به حجت تعظیم و احترام آن، برخاست.

در اهل سنت، این عادت مرسوم است برای مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)».

سید احمد مفتی شافعی مکی معاصر، در سیره خود گفته: «جاری شد عادت بر این که مردم چون می شوند ذکر وصف حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر می خیزند به جهت تعظیم آن حضرت، و این برخاستن مستحسن است؛ چون در آن برخاستن، تعظیم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و به جا آورده اند این کار را بسیاری از علمای امت که به ایشان باید اقتدا نمود».

حلبی، از علمای اهل سنت در سیره گفته که: «بعضی حکایت کرده‌اند از امام سبکی شافعی (که) جمع شد در نزد او بسیاری از علمای عصر او پس خوانده قصیده خوانی کلام صرصری را در مدح آن جناب (صلی الله علیه و آله و سلم):

قلیل لمدح المصطفی الخط بالذهب علی ورق من خط احسن من کتب

و ان تنهض الاشراف عند سماعه قیاما صفوفا او جثیا علی الرکب

پس در این حال، برخاست امام سبکی و جمیع کسانی که در مجلس بودند؛ پس وجد عظیمی در آن مجلس شد.»

هفتم: از تکالیف در ظلمات ایام غیبت، تضرع و مسالت از خداوند تبارک و تعالی، به جهت حفظ ایمان و دین از تطرق^۱ شبهات شیاطین و زنادقه مسلمین، که زندقه کفر خود را به لباسی از کلمات حقه پوشانیده‌اند چون دانه‌ای که صیاد در زیر دام پنهان کند، و پیوسته به آن، ضعفا را صید و اباطیل خود را به وسیله آن چند کلمه حقه، در قلوب داخل کنند.

چنانکه برای اهل دیانت مشکل و مشتهبه نمودند که راست شده و عده‌ای که صادقین (علیهم السلام) دادند، چنان که نعمانی در «غیبت» خود، از جناب صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «به درستی که از برای صاحب این امر، غیبتی است، که متمسک در آن غیبت به دین خود، مانند کسی است که به دست خود، خار درخت خاردار را بتراشد تا همواره شود».

و از این جهت، امر فرمودند به خوندن برخی از دعاها؛

شیخ نعمانی در «غیبت» و کلینی در «کافی» به اسانید متعدده روایت کردند از زراره که گفت: شنیدم که ابو عبدالله (علیه السلام) می‌فرماید: «به درستی که از برای قائم (علیه السلام) غیبتی است پیش از آن که خروج کند.

پس گفتیم: از برای چه؟

گفت: می‌ترسد؛ و اشاره فرمود با دست خود به شکم مبارک.

آن گاه فرمود: ای زراره! و اوست منتظر و اوست کسی که شک می‌شود در ولادتش؛ پس بعضی از مردم می‌گویند که پدرش مرد و جانشینی نگذاشت، و بعضی از ایشان می‌گویند که حمل بود، و بعضی از ایشان می‌گویند که او غائب است، و بعضی می‌گویند که متولد شد پیش از وفات پدرش به دو سال؛ و اوست منتظر؛ غیر این که خداوند خواسته که امتحان کند قلوب شیعه را؛ پس در این زمان، به شک می‌افتد مبطلون.

زراره گفت: پس گفتیم تن فدای تو شدم! اگر درک کردم آن زمان را کدام عمل را بکنم؟

فرمود: ای زراره! اگر درک کردی آن زمان را پس بخوان این دعا را:

اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک، لم اعرف نبيک؛

^۱ - راه یابی.

اللهم عرفنی رسولک، فانک ان لم تعرفنی رسولک، لم اعرف حجتک؛

اللهم عرفنی حجتک، فانک ان لم تعرفنی حجتک، ضللت عن دینی^۱.

دعای غریق

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت: فرمود ابو عبدالله (علیه السلام): «زود است می‌رسد به شم شبهه؛ پس می‌مانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده، و نجات نمی‌یابد در آن شبهه، مگر کسی که بخواند دعای غریق را.

گفتم: چگونه است دعای غریق؟

فرمود: می‌گویی: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب! ثبت قلبی علی دینک.

پس گفتم: یا مقلب القلوب و الابصار! ثبت قلبی علی دینک.

پس فرمود: به درستی که خداوند عزوجل مقلب قلوب و ابصار است، ولکن بگو چنان که من می‌گویم!؛ یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.

هشتم: از تکالیف عامه رعایای حضرت صاحب الامر (علیه السلام)، استمداد و استعانت و استکفاء و استغاثت به آن جناب است در هنگام شدايد و احوال و بلايا و امراض و رو آوردن شبهات و فتنه از اطراف و جوانب و اقارب و اجانب و ندیدن راه چاری، و خواستن از جنابش حل شبهه، و رفع کربه و دفع بلیه، و نشان دادن راه به مقصود را، به آن نحوی که خود صلاح داند و تواند به آن متوسل مستغیث برساند، حسب قدرت الهیه و علوم لدنیه ربانیه‌ای که داراست، و بر حال هر کس در هر جا، دانا، و بر اجابت مسؤولش توانا، بلکه پیوسته فضلش به هر کس به اندازه قابلیت و استعداد و مراعات صلاح نظام عباد و بلاد، رسیده و می‌رسد، و از نظر در اموری رعایانی خود -از مطیع و عاصی و عالم و جاهل و شریف و دنی و قوی و ضعیف- غفلت نکرده و نمی‌کند.

و خود آن جناب، در توفیقی که برای شیخ مفید فرستادند، نوشتند که: «پس به تحقیق که علم ما ما محیط است به خبرهای شما، و غایب نمی‌شود از علم ما هیچ چیز از اخبار شما و بلایی که به شما می‌رسد».

و شیخ جلیل، علی بن حسین مسعودی در کتاب «الثبات الوصیه» روایت کرده از حضرت ابی محمد، ایام حسن عسگری (علیه السلام) که آن جناب فرمود: «چون حضرت صاحب (علیه السلام) متولد شد خداوند تبارک و تعالی دو ملک را فرستاد؛ پس برداشتند آن جناب را و بردند تا سرداق عرش، تا این که ایستاد در حضور خداوند تبارک و تعالی؛ پس خداوند فرمود به او: مرحبا! به تو عطا می‌کنم، و به تو می‌آمزم، و به تو عذاب می‌کنم».

^۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۳۳۷.

و شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب «غیبت» روایت کرده به سند معتبر، از ابوالقاسم، حسین بن روح، نایب سوم امام زمان که گفت: اختلاف کردند اصحاب ما در تفویض و غیر آن؛ پس رفتم نزد ابی طاهر بن بلال، در ایام استقامتش - یعنی پیش از آن که بعضی مذاهب باطله اختیار کند - پس آن اختلاف را به او فهماندم؛ گفت: مرا مهلت بده؛ پس او را مهلت دادم چند روز؛ آن گاه مراجعت کردم به نزد او، بیرون آورد حدیثی به اسناد خود، از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود:

«هر گاه اراده نمود خدای تعالی امری را، عرضه می‌دارد آن را بر رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) آن گاه بر امیرالمؤمنین و یکایک ائمه (علیهم السلام) تا آن که منتهی بشود به سوی صاحب الزمان (علیه السلام)، آن گاه بیرون می‌آید به سوی دنیا.

و چون اراده نمودند ملائکه که بالا بردند عملی را به سوی خداوند عزوجل، عرض می‌شود بر صاحب الزمان (علیه السلام) آن گاه بر هر یک از امامان، تا این که عرض می‌شود بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن گاه عرض می‌شود بر خداوند عزوجل.

پس هر چه فرود می‌آید از جانب خداوند، بر دست ایشان است. آنچه بالا می‌رود به سوی خداوند عزوجل، بر دست ایشان است، و بی نیاز نیستند از خداوند عزوجل، به قدر به هم زدن چشمی».

و سید حسین مفتی کرکی، سبط محقق ثانی، در کتاب «دفع المناوات» از کتاب «براهین» نقل کرده که او روایت نموده از ابی حمزه، از حضرت کاظم (علیه السلام) که گفت: شنیدم آن جناب می‌فرماید: «نیست ملکی که خداوند او را به زمین بفرستد به جهت هر امری، مگر آن که ابتدا می‌کند به امام (علیه السلام)؛ پس معروض می‌دارد آن را بر آن جناب، و به درستی که محل رفت و آمد ملائکه از جانب خداوند تبارک و تعالی، صاحب این امر است».

و در حدیث ابوالوفای شیرازی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود به او: «چون درمانده و گرفتاری شدی، پس استغاثه کن به حجت (علیه السلام) که او تو را در می‌یابد و او فریادرس پناه است از برای هر کس که به او استغاثه کند».

و شیخ کشی در «رجال» و شیخ صفار در «بصائر» روایت کرده‌اند از رمیله که گفت: «تب شدید کردم در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، پس در نفس خود، خفتی یافتم در روز جمعه و گفتم: نمی‌دانم چیزی را بهتر از آن که آبی بر خود بریزم - یعنی غسل کنم - و نماز کنم در عقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس چنین کردم، آن گاه به مسجد.

چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالای بر آمد، آن تب به من برگشت.

وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراجعت نمود و داخل قصر (خانه) شد، داخل شدم با آن جناب و فرمود: «ای رمیله! (چه شده بود که) دیدم تو را که بعضی از اعضای تو درهم می‌شد؟

پس نقل کردم برای آن جناب، حالت خود را که در آن بودم، و آنچه مرا واداشت در رغبت بر نماز عقب آن جناب.

پس فرمود: ای رمیله! نیست مؤمنی که مریض شود، مگر آن که مریض می‌شویم ما به جهت مرض او، و محزون نمی‌شود، مگر آن که محزون می‌شویم به جهت حزن او؛ و دعا نمی‌کند، آن که آمین می‌گوییم برای او؛ و ساکت نمی‌شود، مگر آن که دعا می‌کنیم برای او».

پس گفتم به آن جناب: یا امیرالمؤمنین! فدای تو شوم! این لطف و مرحمت، برای کسانی است که با جناب تو در این قصر (خانه)؛ خبر ده مرا از حال کسانی که در اطراف زمینند!

فرمود: ای رمیله! غایب نیست یا نمی‌شود از ما مؤمنی در مشرق زمین و مغرب آن».

و نیز شیخ صدوق و صفار و شیخ مفید و دیگران، به سندهای بسیار روایت کرده‌اند از جناب باقر و صادق (علیهما السلام) که فرمودند: «به درستی که خداوند نمی‌گذارد زمین را، مگر آن که در آن عالمی باشد که می‌داند زیاده و نقصان را در زمین؛ پس اگر مومنین زیاد کردند چیزی را، بر می‌گرداند ایشان را (و به روایتی: می‌اندازد آن) و اگر کم کردند، تمام می‌کند برای ایشان؛ و اگر چنین نبود، مختلط (و مشتبه) می‌شد بر مسلمین، امور ایشان (و به روایتی: حق از باطل شناخته نمی‌شد)».

در «تحفه الزائر» مجلسی و «مفاتیح النجاه» سبزواری است که: «هر که را حاجتی باشد، آنچه مذکور می‌شود، بنویسید در رقعته‌ای، و در یکی از قبور ائمه (علیهم السلام) بیندازد، یا ببندد و مهر کند و خاک پاک را گل سازد و آن را در میان آن گذارد و در نه‌ری یا چاهی عمیق یا غدیر آبی اندازد، که به حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) می‌رسد و او -بنفسه- متولی برآوردن حاجت می‌شود».

رقعه حاجت

بسم الله الرحمن الرحيم

«کتب یا مولای صلوات الله علیک مستغیثا، و شکوت ما نزل بی مستجیرا با الله عزوجل، ثم بک من امر قد دهمنی، و اشغل قلبی و اطال فکری، و سلبتی بعض لبی، و غیر خطیر نعمه الله عندی، اسلمنی عند تخیل و روده الخلیل، و متبرا منی عند ترائی اقباله الی الحمیم، و عجزت عن دفاعه حیلتی، و خاننی فی تحملہ صبری و قوتی، فلجات فیہ الیک و تو کلت فی المساله لله جل ثناوه علیه و علیک فی دفاعه عنی علما بمکانک من الله رب العالمین، ولی التدبیر، و مالک الامور، و اثقا بک فی المسارعه فی الشفاعه الیه جبل ثناوه فی امری متیقنا لا جابته تبارک و تعالی ایاک با عطائی سولی، و انت یا مولای جدیر بتحقیق ظنی و تصدیق املی فیک امر کذا کذا (و به جای کذا کذا حاجت خود را بنویسید) فیما لا طاقه لی بحمله، و لا صبر لی بحمله، و لا صبر لی علیه و ان کنت مستحقاله و لا ضعفه بقبیح افعالی و تفریطی فی الواجبات الی الله عزوجل فاغثنی یا مولای صلوات الله علیک عند اللهف، قدم المساله لله عزوجل فی امری قبل حلول التلف و شماته الاعداء فیک بسطت النعمه علی و اسل الله جل جلاله لی نصرا عزیزا من الخواف کلها فی کل حال، انه جل ثناوه لما یشاء فعال، و هو حسبی و نعم الوکیلء و المال».

آن گاه بر بالای آن نهر یا غدیر برآید و اعتماد بر یکی از وکلای حضرت نماید: یا عثمان بن سعید العمری، یا ولد او محمد بن عثمان، یا حسین بن روح یا علی بن محمد السمری، و یکی از این جماعت را ندا کند و بگوید:

«یا فلان بن فلان، سلام علیک اشهد ان و فاتک فی سبیل الله، و انک حی عند الله مرزوق، و قد خاطبتک فی حیاتک التی لک عندالله عزوجل، و هذه رقعتی و حاجتی الی مولانا (علیه السلام) فسلمها الیه، فانت الثقه الامین»^۱. پس نوشته را در چاه یا نهر اندازد که حاجت او برآورده می‌شود.

واسطه بودن نواب اربعه، در ایام غیبت صغری و کبری

و از این خبر شریف، چنین مستفاد می‌شود که آن چهار شخص معظم، چنان که در غیبت صغری واسطه بودند میان رعایا و آن جناب در عرض حوایج و رقا و گرفتن جواب و ابلاغ توقعیات، در غیبت کبری نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب بزرگ، مفتخر و سرافرازند.

پس معلوم شود که خوان احسان وجودم و کرم و فضل و نعم امام زمان (علیه السلام) در قطری از اقطار ارض، برای هر پریشان درمانده و گم گشته و امانده و متحیر نادان و سر گشته حیران، گسترده است، و باب آن باز، و شارعش عام؛ با صدق اضطرار و حاجت، و عزم با صفای طویت و اخلاص سریرت؛ اگر نادان است، شربت عملش بخشند، و اگر گم شده است، به راهش رسانند، و اگر مریض است، لباس عافیتش پوشند.

سید بن طاووس رحمه الله علیه در «کشف المحجبه» فرموده در ضمن وصایای به فرزندش محمد که: «چون خبر ولادت تو به من رسید، و من در مشهد حسین (علیه السلام) بودم؛ برخاستم در حضور خداوند جل جلاله در مقام ذل و انکسار، و شکر برای آنچه مرا تشریف نمودند از ولادت تو -از سرور و نیکی‌ها- و گرداندم تو را به امر خداوند جل و جلاله، بنده مولای ما مهدی (علیه السلام) و تو را معلق کردم بر او؛ و چه بسیار شده که محتاج شدیم در وقت نزول حادثه‌ای که برای تو شد به سوی آن جناب، و دیدم آن جناب را در چندین مقامات در خواب، که خود، متولی شد قضای حوایج تو را با انعام بزرگی در حق من و در حق تو که نمی‌رسد وصف کردن آن؛ پس بوده باش در موالات آن جناب، و وفا کردن از برای او و تعلق خاطر او، به قدر مراد خداوند جل جلاله و مراد رسول و مراد پدران او و مراد آن جناب (علیه السلام) از تو. و مناسب است که ختم کنیم این مقام را به ذکر یکی از توسلات مأثوره مجربه:

شیخ ابو عبدالله، سلمان بن حسن صهرشتی، تلمیذ شیخ طوسی رحمه الله علیه در «قبس المصباح» -چنان که در بحار نقل کرده- ذکر نموده که شنیدم از شیخ ابو عبدالله، حسین بن حسن بن بابویه رحمه الله علیه -در ری، سال ۴۴۰- که روایت می‌کرد از عم خود، ابی جعفر، محمد بن علی بن بابویه رحمه الله علیه؛ گفت: خبر داد مرا بعضی از مشایخ قمیین که وارد شد بر من اندوه سختی، و طاقتم سست و ضعیف شد و آسان نبود در نفسم که آن را افشا کنم برای احدی از اهل و اخوان خودم؛

پس خوابیدم در حالتی که چنین مغموم بودم؛ پس دیدم مردی را که خوش رو و با جامه نیکو و بوی خوش بود، که گمان کردم او را بعضی از مشایخ قمیین که در نزد ایشان قرائت می‌کردم (درس می‌خواندم)؛ پس در نفس خود گفتم: «تا کی رنج و مشقت کشم از

^۱ - بحر الانوار: ج ۱۰۲ ص ۲۳۴.

هم و غم خود، و افشا نکنم آن را از برای او احدی از برادران خود؟ و این شیخی است از مشایخ علما؛ این را برای او ذکر می‌کنم؛ پس شاید بیابم در نزد او فرجی».

پس او ابتدا کرد به من و فرمود: «مراجعه کن در آنچه به آن گرفتار شدی، به سوی خداوند تبارک و تعالی، استعانت بجوی به صاحب الزمان (علیه السلام)، و او را برای خود مفرع بگیر؛ زیرا که او نیکو معینی است. و اوست عصمت اولیاء مؤمنین خود».

آن گاه دست راست مرا گرفت و گفت: «او را زیارت کن و سلام کن بر او، و تقاضا کن از او که شفاعت کند برای تو در نزد خداوند عزوجل در حاجت تو!

پس گفتم به او: تعلیم کن به من که چگونه بگویم! پس به تحقیق، همی که در او هستم، از خاطر من برد هر زیارت و دعا را».

پس آهی سرد برکشید و گفت: «لا حول و لا قوه الا بالله» و به دست خود، سینه مرا مسح کرد و گفت: «خدا کافی توست و بر تو باکی نیست؛ تطهیر کن و دو رکعت نماز به جای آور آن گاه بایست در حالتی که رو به قبله باشی در زیر آسمان بگو:

«سلام الله الكامل التام الشامل العام و صلواته الدائمه و بر کاته القائمه التامه علی حجه الله و ولیه فی ارضه و بلاده و خلیفته علی خلقه و عبادہ سلاله النبوه و بقیه العتره و الصفوه صاحب الزمان و مظهر الایمان و ملقن احکام القرآن و مظهر الارض و ناشر العدل فی الطول و العرض و الحجه القائم المهدی و الامام المنتظر المرضی المرتضی و ابن الائمہ الطاهرین الوصی ابن الاوصیاء المرضین الیهادی المعصوم بن الهداه المعصومین.

السلام علیک یا امام المسلمین و المومنین! اسلام علیک یا وارث علم النبیین و مستودع حکمه الوصیین! السلام علیک یا عصمه الدین! السلام علیک یا معز المومنین المستضعفین! السلام علیک یا مدل الکافرین المتکبرین الظالمین! السلام علیک یا مولای صاحب الزمان! السلام علیک یا بن رسول الله! السلام علیک یا بن امیرالمؤمنین! السلام علیک یا بن فاطمه الزهراء سیده نسا العالمین! السلام علیک یا بن الائمہ الحجج المعصومین و الامام علی الخلق اجمعین! السلام علیک یا مولای سلام مخلص لک فی الولایه! اشهد انک الامام المهدی قولا و فعلا؛ و انک الذی تملأ الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا؛ فعجل الله فرجک و سهل مخرجک و قرب زمانک و کثر انصارک و اعوانک و انجز لک ما وعدک و هو اصدق القائلین؛ و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین؛ یا مولای! یا صاحب الزمان! یا بن رسول الله! حاجتی کذا کذا، فاشع لی فی نجاحها؛ فقد توجهت الیک بحاجتی، لعمری لن لک عند الله شفاعه مقبوله و مقاما محمودا فبحق من اختصکم بامرہ و ارتضاکم لسره و بالشان الذی لکم عند الله بینکم و بینہ سل الله تعالی فی نجح طلبتی و اجابه دعوتی و کشف کربتی و به جای لفظ «کذا کذا»، حاجت خود را ذکر کن و بخواه آنچه می‌خواهی!».

گفت: پس بیدار شدم در حالتی که یقین داشتم به فرج، و از شب مقداری مانده بود که وسعتی داشت، پس مبادرت کردم و نوشتم آنچه را به من آموخته بود -از خوف آن که آن را فراموش کنم- آن گاه تطهیر کردم و به زیر آسمان در آمدم و دو رکعت نماز کردم؛

در رکعت اول، بعد از حمد -چنان که برای من تعیین نمود - ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾^۱ را خواندم، و در دوم، بعد از حمد، ﴿إِنَّا جَاءَ نَصْرَ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾^۲ را؛ پس چون سلام گفتم، برخاستم - در حالتی که رو به قبله بودم - و زیارت کردم؛ آن گاه حاجت خود را خواستم و استغاثه کردم به مولای خود، صاحب الزمان (علیه السلام)؛ آن گاه سجده شکر کردم؛ طول دادم در آن دعا را، تا آن که ترسیدم فوت شدن نماز شب را.

آن گاه برخاستم و نماز مقرری خود را خواندم و مشغول شدم به تعقیب بعد از نماز صبح، و نشستم در محراب خود و دعا می کردم... قسم به خدا که آفتاب طلوع نکرد، تا آن که فرج من از آنچه در آن بودم رسیده، و عود نکرد به من مثل آن، در بقیه عمر من، و ندانست احدی از مزدم که چه بود آن امری که مرا درهم انداخت، تا امروز؛ و منت مر خدای راست؛ و له الحمد کثیرا.

سید بن طاووس رحمه الله علیه این زیارت را در «مصباح» با اختلاف جزئی و بدون تعیین سوره، و شیخ کفعمی در «بلد الامین» با سوره نقل کرده، و پیش از نماز و زیارت، غسلی نیز ذکر کرده است این زیارت با کمی تفاوت، در مفاتیح الجنان محدث قمی رحمه الله علیه نقل شده است..

باب هشتم:

در ذکر پاره‌ای از زمان‌ها و اوقات مخصوص به امام عصر (عجل الله تعالی فرج الشریف) و تکلیف رعایا در آنها نسبت به آن

جناب

عدد آنها هشت است؛

اول: شب قدر، بلکه هر سه شب مردد؛ یعنی شب ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ ماه رمضان؛

دوم: روز جمعه؛

سوم: روز عاشورا؛

چهارم: از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن، در هر روز؛

پنجم: عصر دوشنبه‌ها؛

ششم: عصر پنجشنبه؛

هفتم: شب و روز نیمه شعبان؛

^۱ - سوره فتح: آیه ۱.

^۲ - سوره نصر: آیه ۱.

هشتم: روز نوروز.

اول: شب قدر، که شب بروز و ظهور قدر و منزلت و میمنت و سلطنت و عظمت و جلالت امام عصر (علیه السلام) است؛ در «تفسیر علی بن ابراهیم» به چند سند معتبر از حضرت باقر و صادق و کاظم (علیهم السلام) روایت کرده که در تفسیر آیه مبارکه ﴿فِيهَا يَفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^۱ فرمودند که: «خداوند تقدیر می‌کند هر امری را از حق و باطل و آنچه می‌شود در این سال.

و از برای خداوند است در آن بداء و مشیت، که پیش اندازد آن چه را بخواهد و می‌دهد آن را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و می‌دهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و می‌دهد آن را امیرالمؤمنین به ائمه (علیهم السلام)، تا این که می‌رسد به صاحب الزمان (علیه السلام) و شرط می‌کند در آن، بداء و مشیت و تقدیم و تاخیر را».

و نیز روایت کرده که: «خداوند تقدیر می‌کند در شب قدر، آجال و ارزاق را و هر امری که حادث می‌شود، از موت و حیات، یا ارزانی و گرانی، یا خیر یا شر... نازل می‌شود ملائکه و روح القدس بر امام زمان (علیه السلام) و می‌دهند به او آنچه را که نوشتند از این امور». و نیز روایت کرده که جناب باقر (علیه السلام) فرمود: «مخفی نمی‌شود بر ما شب قدر، زیرا که ملائکه طواف می‌کنند به ما در آن شب».

و شیخ صفار در «بصائر الدرجات» روایت کرده از داوود بن فرقد که گفت: سؤال نمودم از او -یعنی صادق (علیه السلام)- از قول خداوند عزوجل: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾^۲؛

فرمود: نازل می‌شود در آنچه می‌شود در این سال، از موت یا ولادت.

گفتم به او: به سوی که نازل می‌شود؟

فرمود: به سوی که شاید باشد؟^۳ به درستی که مردم، این شب را در نماز و دعا و مسالت‌اند و صاحب این امر، در شغلی است؛ نازل می‌شود ملائکه به سوی او به جهت امور سال، از غروب آفتاب تا طلوع».

و نیز روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت: «سوال کردم از آن جناب، از نصف شعبان؛

پس فرمود: در نزد من، از آن چیزی نیست، ولکن هر گاه شب نوزدهم از ماه رمضان شد، تقسیم می‌شود در آن، ارزاق، و نوشته می‌شود در آن، آجال، بیرون می‌آید در آن، برات و منشور حاج، و خداوند نظر لطف می‌فرماید به سوی بندگان خود؛ پس می‌آمرزد ایشان را، مگر شارب خمر.

^۱ - سوره دخان: آیه ۴.

^۲ - سوره قدر: آیات ۱ و ۲.

^۳ - «الی من عسی ان یکون».

پس هر گاه شب بیست و سوم شد، جدا می‌شود در آن، هر امر محکمی؛ آن گاه به پایان می‌رسد و امضا کرده می‌شود.

گفتم: به کی می‌رسد؟

فرمود: به سوی صاحب شما؛ یعنی امام شما.

در خبر حارث بن مغیره بصری فرمود: «نوشته می‌شود در آن شب قدر، قافله حاج، و آنچه می‌شود در آن سال، از طاعتی یا معصیتی یا مردنی یا حیاتی...، آن گاه می‌افکنند آن را به سوی صاحب الارض (علیه السلام)».

حارث بن مغیره سوال کرد که: «صاحب ارض کیست؟»

فرمود: صاحب شما.

و علامه مجلسی رحمه الله علیه در «زاد المعاد» فرمود: «از بعضی احادیث، ظاهر می‌شود که هر سه شب، قدرند و در شب اول، تقدیر امور می‌شود و در شب دوم، به کثرت دعا و عبادت، ممکن است بعضی تغییر بیابد و در شب سوم، حتم می‌شود و تغییر نمی‌یابد یا بسیار کم تغییر می‌یابد؛ بلا تشبیه، مانند حکم پادشاهان که اول تعلیقه می‌شود و تغییرش آسان است، بعد از آن ثبت دفاتر می‌شود و تغییرش دشوارتر است، اما به مهر آنان که مزین نگردیده، باز ممکن است تغییر بیابد، و چون به مهر آنان رسید، به منزله حتم است و تغییرش در نهایت سختی است».

و نیز در مقام ذکر مرغبات عبادت در شب قدر فرموده: «چون حضرت صاحب الامر (علیه السلام) در تمام این شب، با ملائکه مقربین محشور است، و فوج فوج به خدمت او می‌آید و بر او سلام می‌کند و تقدیرات که برای او و سایر خلق شده است و بر او عرض می‌کنند، سزاوار نیست در چنین شبی، تاسی به امام خود نکنند و به غفلت به سر آورند».

و نیز از فوائد عبادت آن شب شمرده که: «چون تقدیرات جمیع امور - از عمر و مال و فرزند و صحت و توفیق اعمال خیر و سایر امور - در این شب می‌شود، اصلاح تمام احوال سال، در دیوان اشقیاء نوشته (شده) باشد، و در این شب، تغییر یابد و از زمره سعادت‌مندان نوشته شود؛ چنان که این مضمون، در اکثر دعاها و احادیث معتبره وارد شده است».

بنابر آنچه در گذشته ذکر شد - که دعا برای آن جناب را باید و قدم داشت بر دعای برای نفس خود، و در این شب مشغول است به آن امر عظیم الهی که در اخبار گذشته و غیر آن اشاره شد به آن - بهترین دعاها طلب نصرت و اعانت و حفظ الهی است برای آن جناب؛ چنان که گذشت که در شب بیست سوم، در جمیع حالات - چه در رکوع، چه در سجود و چه نشسته یا ایستاده بلکه در سایر اوقات - باید خواند آن دعا را که مضمونش پس از حمد خداوند و صلوات بر رسول و آلش (علیهم السلام)، این بود که:

«بار خدایا! در این ساعت و هر ساعتی، ولی و حافظ و قائد و ناصر و راهنما و معین حجه بن الحسن المهدی (علیه السلام) باش».

پس از آن، توسل و استغاثه به آن جناب، و طلب اعانت و شفاعت در انجام آنچه می‌خواهد و باید به دست مبارک او جاری شود و به نظر انور او بگذرد، و تضرع و انابه، که نظر لطف و رافت خود را از بر ندارد و به وسیله‌ای خود را به نیکی در نزد آن جناب و ذکور نماید که او آنچه سزاوار بزرگی است، در این شب - که زمام امور به دست قدرت الهیه اوست - به او رفتار نماید.

دوم: روز جمعه که از چند جهت اختصاص و تعلق دارد به امام عصر (علیه السلام)؛

یکی آن که ولادت با سعادت آن جناب در آن بوده؛ چنانکه در باب اول ذکر شد؛

و دیگر آن که ظهور موفور السرور آن حضرت در آن روز خواهد بود، و ترقب و انتظار فرج، در آن روز، بیشتر از روزهای دیگر است؛ چنانکه در برخی از اخبار، تصریح به آن شده، و در زیارت مختصه به آن جناب در روز جمعه است که:

«یا مولای! یا صاحب الزمان! صلوات الله و علی آل بیتک! هذا یوم الجمعة و هم یومک المتوقع فیه ظهورک و الفرج فیه للمومنین علی یدیک...».

یعنی: ای آقا من! ای صاحب الزمان، که درود خداوند بر تو و آل بیت تو باد! این روز جمعه است و آن روز تو است که انتظار کشیده می‌شود در آن، ظهور تو و فرج مومنین بر دست جناب تو.

و من - ای آقای من! - در آن میهمان تو هستم و پناه آورده به تو، و تویی آقای من، کریم و از اولاد کریمان، و ماموری به پناه دادن؛ پس مرا مهمانی کن و پناه ده...!

سید بن طاووس رحمه الله علیه در «جمال الاسبوع» از حضرت کاظم (علیه السلام) روایت کرده که فرمود به محمد بن سنان در روز جمعه که: «آیا خواندی در این روز، واجب از دعا را؟

پرسیدم کدام است؟

فرمود، بگو: السلام علیک ایها الیوم الجدید المبارک (المتبارک خ) الذی جعله الله عیداً لاولیانه المطهرین من الدنس الخارجین من البلوی المکرورین مع اولیانه المصفین من العکر الباذلین انفسهم فی محبه اولیا الرحمن تسلیماً...^۱

یعنی: سلام بر تو باد ای روز تازه مبارکی که گردانده او را خداوند عید از برای دوستان خود که پاک شدگانند از قدرات و بیرون شدگانند از فتنه، و رجعت کنندگانند با اولیای او (علیهم السلام) و تصفیه شدگانند از درد و کثافات عقاید و اعمال قبیحه، و بذل کنندگان جان‌های خود را در محبت اولیای خداوند.

علامه مجلسی رحمه الله علیه در «بحار» نقل کرده از کتابی قدیم، از تالیفات قدمای علمای ما که: چون نماز صبح را خواندی در روز جمعه، ابتدا کن به این شهادت، آن گاه به صلوات بر محمد و آل او (علیهم السلام) و آن دعایی است طولانی، و بعضی از فقرات آن این است:

^۱ - بحار الانوار: ج ۸۹، ص ۳۳۱.

«اللهم کن لولیک فی خلقک و لیا و حافظا و قائدا و ناصرا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه منه طولا و تجعله و ذریته فیها و الائمه الوارثین و اجمع له شمله و اکمل له امره و اصلح له رعیته و ثبت رکنه و افرغ الصبر منک علیه حتی ینتقم...! اللهم اکفه هول عدوه و انسهم ذکره و ارد من اراده و کد من کاده و امکر بمن مکره به و اجعل دائره السوء علیهم؛ اللهم فض جمعهم و فل حدهم و ارعب قلوبهم و زلزل لقدمهم و اصدع شعبهم و شتت امرهم فانهم اضاعوا الصلوات و اتبعوا الشهوات و عملوا السیات و اجتنبوا الحسنات فخدمهم بالمثلات و ارهم الحسرات انک علی کل شی قدیر»^۱.

زیارت امام عصر (علیه السلام) در روز جمعه

و سید جلیل، علی بن طاووس در «جمال الاسبوع» این زیارت را برای حضرت حجت (علیه السلام) در روز جمعه نقل فرموده:

«السلام علیک یا حجه الله فی ارضه! السلام علیک یا عین الله فی خلقه! السلام علیک یا نور الله الذی یهدی به المهتدون و یفرج به عن المومنین! السلام علیک ایها المهدب الخائف! السلام علیک ایها الوالی الناصح! السلام علیک یا سفینه النجاه! السلام علیک یا عین الحیاه! السلام علیک صلی الله علیک و علی آل بیتک الطیبین الطاهرین! السلام علیک عجل الله لک ما وعدک من النصر و ظهور الامر! السلام علیک یا مولای انا مولاک عارف باولیک و اخیک اتقرب الی الله تعالی بک و بال بیتک و انتظر ظهورک و ظهور الحق علی یدیک و اسأل الله ان یرسل علی محمد و آل محمد و ان یجعلنی من المنتظرین لک و التابعین و الناصرین لک علی اعدائک و المستشهدین بین یدیک فی جمله اولیائک؛ یا مولای! یا صاحب الزمان! صلوات الله علیک و علی آل بیتک! هذا یوم الجمعة و هو یومک المتوقع فی ظهورک و الفرج قیه للمومنین علی یدیک و قتل الکافرین بسیفک و انا - یا مولای! - قیه ضیفک و جارك و انت - یا مولای - کریم من اولاد الکرام و مامور بالضیافته و الاجاره فاضغفی و اجزنی، صلوات الله علیک و علی اهل بیتک اطاهرین!».

و سید بن طاووس رحمه الله علیه بعد از نقل این زیارت می فرماید: و من این شعر را می خوانم بعد از این زیارت:

نزیک حیث ما اتجهت رکابی و ضیفک حیث کنت من البلاد

یعنی به هر جا که شترم متوجه شد و مرا ببرد و فرود آورد، من به در خانه احسان و نعمت تو فرود آمده‌ام و میهمان خوان جود و کرم جناب توام در هر شهر و دهکده که باشم.^۲

و نیز مستحب است دعای ندبه معروفه - که متعلق است به آن حضرت، و در حقیقت، مضامین آن، سوزنده دلها، و شکافنده جگرها، و ریزنده خون، از دیدگان آنان است که اندکی از شربت محبت آن جناب نوشیده، و تلخی زهر فراق او به کامشان رسیده باشد - در

^۱ - بحار الانوار: ج ۸۹، ص ۳۴۰.

^۲ - این زیارت در مفاتیح الجنان محدث قمی نقل شده است.

روز جمعه خوانده شود، بلکه در شب آن نیز؛ چنانکه در یکی از مزارات قدیمه که مؤلف آن، معاصر سیخ طبرسی - صاحب احتجاج - است، روایت شده است.

بهترین اعمال در روز جمعه

و نیز فرمودند که بهترین اعمال در روز جمعه، گفتن: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم» است، صد مرتبه بعد از نماز عصر روز جمعه، و در بسیاری از ادعیه روز جمعه، طلب نصرت و تعجیل فرج و ظهور شده است.

در اول دعای تعقیب ظهر روز جمعه است که: «بار خدایا! جان مرا که وقف شده است بر تو و حبس شده است، برای فرمان تو، بخر از من به بهشت، با معصومی از عترت پیغمبر خود محزون^۱ است به جهت مظلومی او، و نسبت داده شده به ولایت^۲ او که پر نمایی به او، زمین را از عدل، چنانکه پر شده از ظلم و جور».

سوم: روز عاشورا که روز سرافراز شدن حضرت حجت (علیه السلام) است از جانب خداوند عزوجل به لقب قائم؛ چنانکه شیخ جعفر بن محمد بن قولویه (رحمه الله علیه) در «کامل الزیاره» روایت کرده از محمد بن حمران که گفت: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «چون شد از امر حسین بن علی (علیه السلام) آنچه شد، ناله و فریاد کردند ملائکه به سوی خداوند عزوجل و گفتند: ای پروردگار ما! چنین می کنند با حسین، برگزیده و پسر پیغمبر تو.

فرمود: پس، واداشت خداوند برای ایشان، ظل قائم (علیه السلام) را. و فرمود: به این، انتقام می کشم برای حسین (علیه السلام) از آنها که بر او ظلم کردند».

شیخ صدوق (رحمه الله علیه) در «علل الشرایع» روایت کرده از ابو حمزه ثمالی که گفت: گفتم به حضرت باقر (علیه السلام): «یا بن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستند؟

فرمود: بلی!

گفتم: پس چرا قائم (علیه السلام) را قائم می گویند؟

فرمود: چون جدم حسین (علیه السلام) کشته شد، ناله کردند ملائکه به سوی خدای تعالی و گریه و زاری نمودند و گفتند: «الهنأ و سیدنا! آیا اعراض خواهی فرمود از کسی که بکشد برگزیده تو و پسر برگزیده و مختار از خلق تو را؟

پس خداوند وحی فرستاد به سوی ایشان که: قرار گیرید ای ملائکه من! قسم به عزت و جلال خود که البته انتقام می کشم از ایشان، هر چند بعد از زمانی باشد.

^۱ - مخزون.

^۲ - به ولادت.

ان گاه خدای تعالی ظاهر نمود ائمه از فرزندان حسین (علیه السلام) را برای ملائکه؛ پس ملائکه به این مسرور شدند؛ پس ناگاه دیدند که یکی از ایشان ایستاده و نماز می کند؛ پس خدای عزوجل فرمود: به این ایستاده انتقام می کشم از ایشان».

و نیز (عاشورا) روز خروج و ظهور آن حضرت است؛ چنانکه شیخ مفید (رحمه الله علیه) در «ارشاد» روایت کرده از ابی بصیر که گفت: فرمود حضرت صادق (علیه السلام): «منادی ندا می کند به اسم حضرت قائم (علیه السلام) در شب بیست و سوم - یعنی از ماه رمضان - و خروج می کند در روز عاشورا، و آن، روزی است که کشته شد در آن روز، حسین بن علی (علیهما السلام)».

و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت است که فرمود: «أذن للمؤمنين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير»^۱ نازل شده در شان قائم (علیه السلام) به درستی که آن حضرت، خروج نماید و مطالبه می کند خون حسین (علیه السلام) را».

در «غیبت» فضل بن شاذان روایت شده که شعار اصحاب آن حضرت این است: «يا لثارات الحسين».

و در یکی از زیارات جامعه در سلام بر آن حضرت مذکور است:

«السلام على الامام العالم الغائب عن الابصار والحاضر في الامصار والغائب عن العيون والحاضر في الافكار بقيه الاخير، وارث ذى الفقار الذى يظهر فى بيت الله الحرام ذى الاستار و ينادى بشعار يا لثارت الحسين انا الطالب بالواتار، انا قاصم كل جبار القاعم المنتظر ابن الحسن عليه و آله افضل السلام»^۲.

و در زیارت عاشورا مکرر خواسته شده که خداوند روزی فرماید طلب خون سیدالشهدا (علیه السلام) را با امام ظاهر ناطق، مهدی منصور از آل محمد (علیهم السلام)، و مکرر ائمه و اصحاب ایشان در نثر و نظم، خود را تسلی می دادند از آن مصیبت عظیمه و رزیه جلیله به ظهور قائم آل محمد (علیهم السلام) پس روز عاشورا که هم روز ظهور آن جناب است و هم مقصد اعظم برداشتن کرب و اندوه است که آن روز آورده، اختصاصی تمام به آن جناب دارد و باید اهتمام نمود در آن - بعد از ادای مراسم تعزیت و تاسی به آن حضرت در گریه و زاری - در لعن و نفرین و طلب هلاک اعدای آل محمد (علیهم السلام) و طلب نصرت و مظفر و تعجیل برای آن جناب؛ چنان که در اعمال آداب و آن روز اشاره شده است.

چنان که در یکی از اعمال جلیله آن روز - که مشتمل است بر هزار لعن بر قاتل سیدالشهدا (علیه السلام) - از فقرات دعایی که باید در قنوت خواند این است:

«اللهم ان سبلك ضائعة و احكامك معطلة و اهل نبیک فى الارض هائمة كالوحش السائمة. اللهم اعل الحق و استنقذ الخلق و امنن علينا بالنجاه و اهدنا للايمان و عجل فرجنا بالقائم (علیه السلام) و اجعله لنا رداء و اجعلنا رفا... اللهم اعل كلمتهم و افلج حجتهم و ثبت قلوبهم و قلوب شيعتهم على موالاتهم و انصرهم و اعنهم و صبرهم على الاذى فى جنبك و اجعل لهم اياما مشهورة و اياما معلومة كما ضمنت لاوليائك فى كتابك المنزل فانك قلت: وعد الله الذين امنوا

^۱ - سوره حج: آیه ۳۹.

^۲ - بحارالانوار: ج ۱۰۲، ص ۱۹۳.

منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلهم من بعد خوفهم امنا»^۱.

چهارم: از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن از هر روز، مخصوص اوست بنابر تقسیمیه که علما کرده‌اند هر روز را از طلوع فجر تا غروب آفتاب به دوازده بخش به نحوی که حسب فصول، فرقی نکند، و هر قسمی منسوب به امامی است (و ساعت آخرین از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن، مختص امام زمان (علیه السلام) است).

پنجم: عصر دوشنبه.

ششم: عصر روز پنج شنبه، که در آن دو وقت، اعمال عباد عرض می‌شود بر امام عصر (علیه السلام)، چنان که در عصر هر امامی بر آن امام، عوض می‌شد، و در زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آن جناب، و اخبار در این باب بسیار است و در غالب آن، تصریح به عصر نشده و لکن در بعضی دیگر اشاره شده است.

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه شریفه **﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ عَمَلًا مَّوَدِعًا﴾** گفته: «اصحاب ما روایت کردند که اعمال امت عرض می‌شود بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در هر دوشنبه و پنج شنبه، پس می‌شناسند آنها را، و ایشانند مقصود از قول خداوند: **﴿وَالْمُؤْمِنُونَ﴾**.

و از غرایب آن که، شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود^۳ فرموده که: «در اخبار آمده که اعمال امت را در هر شب دوشنبه و پنج شنبه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کنند و بر ائمه (علیهم السلام) و مراد به «مومنان»، امامان معصوم باشند».

و در «امالی» شیخ طوسی و «بصایر» صفار روایت است از داوود رقی که گفت: نشسته بودم در نزد حضرت صادق (علیه السلام) که ناگاه -ابتدا از پیش خود- فرمود: ای داوود! به تحقیق که عرض شد بر من اعمال شما، روز پنج شنبه؛ دیدم در آنچه عرض شد بر من از عمل تو، صله تو فلان پسر عمومیت را؛ پس این، مرا مسرور کرد؛ به درستی که می‌دانم که صله تو، زودتر عمر او را فانی و اجل او را قطع می‌کند».

داوود گفت: «مرا پسر عمی بود خبیث و معاند؛ رسید به من بدی حال او و عیالش؛ پس، پیش از بیرون آمدن به سمت مکه، براتی نوشتم برای مخارج او، چون به مدینه رسیدم، حضرت صادق (علیه السلام) مرا به این خبر داد».

و نیز در «بصائر الدرجات» صفار روایت است از آن جناب که فرمود: «اعمال، عرض می‌شود روز پنج شنبه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام)».

^۱ - بحارالانوار: ج ۱۰۱، ص ۳۱۱.

^۲ - سوره توبه: آیه ۱۰۵.

^۳ - ج ۶ صاحب الزمان ۱۰۹ چاپ اسلامی.

و در خبر دیگر فرمود: «اعمال عباد عرض می‌شود بر پیغمبر شما هر شامگاه روز پنج شنبه؛ پس حیا کند یکی از شماها که عرض شود بر پیغمبر او، عمل قبیح».

و نیز از یونس روایت کرده که گفت: «شنیدم از حضرت امام رضا (علیه السلام) که ذکر ایام می‌فرمودند، چون ذکر فرمود پنج شنبه را، پس فرمود که: آن روزی است که عرض می‌شود اعمال بر خداوند و رسولش و ائمه (علیهم السلام)».

و نیز از عبدالله بن ابان روایت کرده که گفت: «گفتم جناب رضا (علیه السلام) و میان من و آن جناب چیزی بود که: بخوان خدا را بر من و برای موالیان خود؛ پس فرمود: والله! که اعمال شما عرض می‌شود بر من در هر پنج شنبه».

سید جلیل، علی بن طاووس در رساله «محاسبه النفس» می‌گوید: «من دیدم و روایت کردم در روایات متفقه از ثقات، که روز دوشنبه و روز پنج شنبه عرض می‌شود اعمال در آن دو، بر خداوند عزوجل، و روایت شده از اهل بیت (علیهم السلام) که در روز دوشنبه و پنج شنبه عرض می‌شود اعمال بر خداوند جل جلاله و بر رسول او و بر ائمه (علیهم السلام)».

آن گاه از جد خود، شیخ طوسی (رحمة الله علیه) نقل کرده که در تفسیر تبیان خود فرمود: «روایت شده که اعمال عرض می‌شود بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در هر دوشنبه و پنج شنبه، پس عالم می‌شود به آن، و همچنین عرض می‌شود بر ائمه (علیهم السلام)، پس می‌شناسند آن را».

و پس از نقل جمله‌ای از اخبار بر این مضمون، از طریق اهل سنت نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «عرض می‌شود اعمال امت، من در هر هفته، دو مرتبه؛ روز دوشنبه و روز پنج شنبه؛ پس می‌آمرزد هر یک از بندگان خود را، مگر بنده‌ای که میان او و برادرش عدواتی باشد؛ پس می‌فرماید؛ بگذارید این دو را».

و نیز روایت کرده که: آن حضرت، روز دوشنبه و پنج شنبه را روزه می‌گرفتند، پس سبب آن را کسی از آن جناب پرسید؛ پس فرمود: «اعمال بالا می‌رود در هر دوشنبه و پنج شنبه و دوست دارم که عمل من بالا رود در حالتی که من صائم باشم».

پس سید فرمود: «سزاوار است که انسان در هر دوشنبه و پنج شنبه محافظت کند به هر طریقی در طلب توفیق، و مبادا که در این دو روز، خود را در استظهار در طاعت، مهمل بگذارد».

و در «کشف المحجبه» به فرزندش وصیت کرده که: «عرض کن حاجت خود را بر حضرت مهدی (علیه السلام) در هر روز دوشنبه و هر روز پنج شنبه از هر هفته به آن جناب، بعد از سلام بر او - به زیارت «سلام الله الکامل التام» (که در باب هفتم گذشت).

و بگو: «يا ايها العزيز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاء فاوف لنا الكيل و تصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين» تا آخر کلمات شریفه که چون منقول نبود و اختصاص داشت به سادات، نقل نکردیم.

و بالجمله: آخرین این دو روز که به مقتضای اخبار مستفیضه، روز عرض اعمال است - بنا به روایت شیخ طوسی در «غیبت»، اولاً بر حضرت حجت (صلی الله علیه و آله و سلم)، آنگاه بر خدای تعالی - و هم به حسب تقسیم ساعات روز، مختص است به آن جناب، و

نیز وقت تبدیل ملائکه حفظه است - که موکلین روز، بالا روند و موکلین شب، فرود آیند- باید نهایت مراقبت و مواظبت نمود در اصلاح اعمال و تدارکات آنچه فوت شده، و رفع شواغل و موانع از توجه و تضرع و انابه، و برخاستن از مجالس اهل غفلت، و توسل به امام عصر (علیه السلام) و خواستن از آن جناب، شفاعت در اصطلاح صحایف اعمال و تبدیل سیئات آن به حسنات و تمام کردن حسنات او به فاضل حسنات خود، حسب دعای مشهور از آن جناب که برای شیعیان خود کرده بود و از خداوند خواستند که چنین کند.

و نیز در شب و روز دوشنبه و پنج شنبه سعی کند در کردن علمی خالص، که شاید به برکت آن، از مفاصد باقی در گذرند.

هفتم: شب و روز نیمه شعبان، که ولادت با سعادت آن جناب (علیه السلام) در آن بوده و این نعمت عظیمه را خداوند، در آن به بندگانش عطا فرموده. کافی است در مقام بیان تعظیم و احترام این وقت شریف، آنچه لسان اهل البیت (علیه السلام)، عالم ربانی، سید علی بن طاووس (رحمه الله) در «اقبال» گفته که: «بدان! مولای ما مهدی (علیه السلام) کسی است که اطباق کردند اهل صدق از کسانی که اعتماد بر ایشان هست، به این که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بشارت داده امت را به ولادت آن جناب، و بزرگی انتفاع مسلمین، به ریاست او و دولت او....»

هشتم: روز نوروز که روز ظهور امام عصر (علیه السلام) است.

ولکن مخفی نماند که بودن روز خروج امام زمان (علیه السلام)، روز جمعه و نوروز و عاشورا، نه به نحوی است که در سالهای بسیاری که توافق نکنند، منتظر فرج نتوان شد؛ زیرا غیر ظهور و خروج حضرت حجة بن الحسن بن علی المهدی (علیه السلام) - که حال (یعنی زمان تالیف کتاب نجم الثاقب) از عمر شریفش، هزار و چهل و چند سال می گذرد- که خواهد شد و تبدیل و خلفی در او نخواهد شد، مابقی آنچه رسیده، از نشانه‌ها علامات پیش از ظهور و مقارن آن، همه قابل تغییر و تبدیل و تقدیم و تاخیر و تاویل به چیز دیگر - که از اهل بیت عصمت (علیه السلام) رسیده باشد - هست؛ حتی آنها که در شمار علائم حتمی ذکر شده؛ چه ظاهراً مراد از حتمی بودن در آن اخبار، نه آن است که هیچ قابل تغییر نباشد، بلکه مراد و الله یعلم - مرتبه‌ای است از تاکید در آن، که منافاتی با تغییر در مرحله (ای) از انحای وجود آن نداشته باشد.

تنبیه

بر ارباب بصیرت معلوم است که چنانکه زمان‌های مذکوره را اختصاص است به حضرت حجت (علیه السلام) - که لازم دارد توجه و استغائه و عمل به مراسم عبودیت، آن جناب را زیاده از سایر اوقات- بعضی از امکانه نیز هست که به ملاحظه پاره‌ای از اخبار عامه و خاصه - احتمال قریب دارد، بودن آن جناب را در آن جا در وقتی مخصوص؛ پس سزاوار است حاضر شدن در آن مکان، هر چند نبیند یا نشناسد آن جناب را؛ چه اقامه آن جناب در مکانی، اسباب نزول رحمت و برکات و الطاف خاصه الهیه است، و شاید به برکت مجاورت، و بودن با آن معدن خیر و برکت، لطف عام و رحمت، شامل حال او شود، هر چند مستحق نباشد؛ چنان که در بودن یا کسانی که مورد غضب و لعنت خداوندی‌اند، خوف شمول لعن، و دور شدن از رحمت الهیه است اگر لعن بر آنان وارد شود.

شیخ صدوق در «کمال الدین» فرموده: «روایت است در اخبار صحیح از ائمه ما (علیه السلام) که هر کس ببیند رسول خدا یا یکی از ائمه (علیه السلام) را که داخل شده در شهری یا قریه‌ای در خواب خود، پس به درستی که آن، امان است برای اهل آن شهر یا قریه از آنچه می‌ترسیدند و حذر می‌کردند، و رسیدن است به آنچه آرزو داشتند و امید رسیدن آن را داشتند».

و شیخ کلینی و شیخ طوسی روایت کردند از محمد بن مسلم که گفت:

«گذشت به من حضرت باقر یا حضرت صادق (علیهما السلام) و من نشسته بودم در نزد قاضی در مدینه.

فردا رفتم خدمت آن جناب؛ فرمود به من: چه مجلسی بود که دیروز تو را در آن دیدم؟

گفتم: فدای تو شوم! به درستی که این قاضی مرا اکرام می‌کند؛ پس بسا می‌شود که در نزد او می‌نشینم.

فرمود: چه چیزی تو را ایمن داشته از این که لعنتی فرود آید، پس فرو گیرد اهل مجلس را؟!»!

و شاهد این دو مطلب در اخبار بسیار است و غرض، تنبیه بر غنیمت دانستن حضور در آن امکان است از جمله آنهاست:

عرفات در موسوم حج، و سایر بقاع شریفه در اوقات شریفه که در شرع، ترغیب و تاکید شده در حضور آن جا در آن اوقات، و مکان تشبیه و نماز بر جنازه مومن.

که در روایت، (وعده حضور امام عصر بر سر جنازه مؤمنین داده شده).

باب نهم:

در ذکر اعمال و آداب مخصوص، جهت ملاقات آن حضرت (علیه السلام)

آدابی که به برکت آنها می‌توان حضرت را زیارت کرد:

در ذکر اعمال و آدابی که شاید بتوان به برکت آنها به سعادت ملاقات حضرت حجت (علیه السلام) رسید؛ شناسد یا نشناسد؛ در خواب یا بیداری، و بردن بهره و فیضی از آن حضرت؛ هر چند که نباشد مگر زیادتی نور یقین و معرفت وجدانی به آن وجود معظم، که از اهم مقاصد است.

از حکایت باب یازدهم معلوم می‌شود که رسیدن به این مقصود، و بلوغ این مرام، در غیبت کبری ممکن و میسر (است)، بلکه مکشوف می‌شود که می‌توان به وسیله علم و عمل تقوای تام معرفت و تضرع و انبات تهذیب نفس از هر غل و غش و ریه و شک و شبهه و صفات مذمومه، قابل تلقی اسرار، و دخول در سلک خاصان و خواص، شد و از کلمات علمای اعلام، در باب یازدهم، شواهدی ذکر می‌شود.

مقصود در این جا، نه بیان دست آوردن راه آن است؛ که زیاده بر ادای تمام فرایض و سنن و آداب، و ترک تمام محرمات و مکروهات و مبعوضات، به نحوی که از او خواسته‌اند، سایر مقدمات آن، مستور و مخفی (است) جز بر اهلش مکشوف و مبین ندارند؛ بلکه غرض، به دست آوردن راهی است که شاید به وسیله آن، در عمر خویش، نوبتی به این نعمت برسد؛ هر چند در خواب باشد.

مخفی نماند که از تامل در قصص و حکایاتی که در باب یازدهم یاد می‌گردد، معلوم می‌شود که مداومت بر عمل نیک و عبادتی مشروعه و کوشش در انابه و تضرع، در مدت چهل روز، به جهت این مقصد، از اسباب قریبه و وسیله‌های عظیمه است؛ چنان که رفتن چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله، یا چهل شب جمعه در کوفه، با اشتغال به عبادت، از عمل‌های متداوله معروفه است که بسیار از علما و صلحا دعوی تجربه کرده‌اند.

و نیز زیارت سید الشهداء (علیه السلام)، در چهل شب جمعه و امثال آن.

و ظاهراً مستندی مخصوص در دست ایشان نباشد - نه برای عدد مذکور و نه برای عمل - جز آنچه از کتاب سنت ظاهر می‌شود؛ که مداومت بر دعا در چهل روز، در اجابت و قبول، موثر است.

در کافی روایت است که محمد بن مسلم گفت: گفتم به جناب باقر، یا صادق (علیهما السلام) که: «ما می‌بینیم مرد که برای اوست عبادت و کوشش و خشوع، ولیکن قائل نیست به حق - یعنی به امامت ائمه (علیهم السلام) - پس آیا او را هیچ منفعت می‌دهد؟

فرمود: ای محمد! به درستی که مثل کسانی که به امامت ائمه قائل نیستند و عبادت می‌کنند. مثل اهل بیتی بود که در بنی اسرائیل بودند، که هیچ کدام از ایشان، چهل شب کوشش نمی‌کرد، مگر آن که چون دعا می‌کرد، به اجابت می‌رسید. مردی از ایشان، چهل شب سعی و کوشش کرد، آن گاه دعا کرد، پس مستجاب نشد.

پس به نزد عیسی بن مریم (علیهما السلام) آمد و شکایت کرد نزد آن جناب، از آن حالی که به آن مبتلا شده، و تقاضا کرد که برای او دعا کند، پس عیسی تطهیر کرد و دو رکعت نماز به جای آورد؛ آن گاه خدای عزوجل را خواند. پس خداوند وحی فرستاد به سوی او که: ای عیسی! به درستی که بنده من به نزد من آمد به غیر آن در که باید از آن در درآید؛ به درستی که او ما را دعا کرد و در دلش شکی بود از تو، پس اگر ما را دعا کند تا آن که گردش قطع شود و انگشتانش بر یزد، اجابت نمی‌کنم او را.

پس عیسی ملتفت او شد و فرمود: دعا می‌کنی خداوند را و حال آن که در دلت شکی است از پیغمبر او.

پس گفت: ای روح الله و کلمه او! این چنین بود و الله آنچه گفت؛ پس دعا کن خدا را که این را از من زایل کند.

پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول فرمود و پذیرفت از او».

و چون اجمالاً معلوم شد ماخذ عمل معهود علما و صلحا و اختیار در مواظب چهل شب و روز چهارشنبه یا جمعه، در کوفه یا سهله یا کربلا، به جهت این مقصد عظیم، و نبودن خصوصیتی در هیچ یک از آنها، ظاهر می‌شود که هر کس باید به حسب مقام و حالت و مکان و زمان و قدرت خود، نظر کند به دقت و تامل، یا از دانای بصیری جويا شود که از اعمال حسنه شرعیه و آداب سنن احمدیه،

کدام یک نسبت به او اولی و ارجح است که بدان مواظبت کند؛ زیرا ممکن است عملی از گفتنی‌ها یا کردنی‌ها نسبت به کسی مرجوع، و نسبت به دیگری راجح باشد؛ و بر فرض رجحان، تفاوت مراتب و درجات اعمال، بسیار است.

پس ممکن است که از کسی بذل و انفاق مال در محلش مطلوب باشد، و از دیگری تعلیم، و از دیگری نماز، و از دیگری روزه، و از دیگری زیارت، و هکذا، و لکن در همه آنها رعایت باید نمود شروط مشترکه را، چون ادای فرایض و اجتناب محرمات و طهارت مؤکول و مشروب و ملبوس و حلیت آنها، زیاده از آنچه به ظاهر می‌توان کرد، تخلیص نیت و غیر اینها که مقام بیان آنها نیست.

دعاهایی که به واسطه خواندن آن می‌توان حضرت حجت (علیه السلام) را در خواب یا بیداری دید.

و اما اعمال مخصوصه برای حاجت مذکوره؛ چه آن که مختص به امام زمان (علیه السلام) باشد، یا به مشارکت سایر ائمه، بلکه انبیا (علیهم السلام)؛ پس چند چیز از آنها مذکور می‌شود:

اول: سید جلیل، ابن باقی در «اختیار مصباح» روایت کرده از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: «هر کس بخواند بعد از هر نماز فریضه این دعا را، پس به درستی که او خواهد دید امام م ح م د بن الحسن (علیه السلام) را در بیداری یا در خواب:

بسم الله الرحمن الرحيم

«اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان اینما کان و حیثما کان من مشارق الارض و مغاربها سهلها و جبلها عنی و عن والدی و عن والدی و اخوانی التحیه و السلام عدد خلق الله، و زنه عرش الله و ما احصاه کتابه و احاط به علمه.

اللهم انی اجدد له فی صبیحه هذا الیوم و ما عشت فیه من ایام حیاتی عهدا و عقدا و بیعه له فی عنقی لا احوال عنها و لا ازول ابدا.

اللهم اجعلنی من انصاره و اعوانه و الذابین عنه و الممثلین لا و امره و نواهیة فی ایامه. المستشهدین بین یدیه.

اللهم فان حال بینی و بینة الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقضیا فاخر جنی من قبری موتزرا کفی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملیبا دعوه الداعی فی اللحاضر و البادی.

اللهم ارنی الطلعه الرشید و الغره الحمید و اکحل بصری بنظره منی الیه و عجل فرجه و سهل مخربه.

اللهم اشدد ازره و قو ظهره و طول عوره و اعمر اللهم به بلادک و احی به عبادک فانک قلت و قولک الحق ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس فاطهر اللهم لنا ولیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلواتک علیه و آله حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه و یحق الله الحق بکلماته و یحققه.

اللهم اكشفتم هذه الغمه عن هذه الامه بظهوره انهم يرونه بعيدا و نزيه قريبا و صلى الله على محمد و آله^۱.

دوم: شیخ ابراهیم کفعمی در «النه الواقیه» فرموده که: «دیدم در بعضی از کتب اصحاب خود که هر کس اراده کرده دیدن یکی از انبیا و ائمه (علیهم السلام) را با سایر مردم یا فرزندان خود را در خواب، پس بخواند سوره شمس، قدر، کافرون، توحید، و معوذتین^۲، آن گاه بخواند سوره توحید را صد مرتبه، و صلوات بفرستد بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صد مرتبه و بخواند بر طرف راست؛ پس به درستی که خواهد دید آن را که قصد کرده -ان شاء الله تعالی- و سخن خواهد گفت با آنها با آنچه می‌خواهد از سوال و جواب.

و دیدم در نسخه دیگر، همین را بعینه، جز آن که گفت: به جا می‌آورد این را هفت شب، بعد از دعایی که اولش این است: «اللهم انت الحی الذی...».

مخفی نماند که این دعا را سید علی بن طاووس روایت کرده در کتاب «فلان السائل» به اسناد خود از بعضی از ائمه (علیهم السلام) که فرمود: «هر گاه اراده کردی که ببینی میت خود را، پس بخواب با طهارت، و بخواب بر طرف راست خود، و بخوان تسبیح فاطمه زهرا (علیها السلام) را و بگو: «اللهم انت الحی...».

شیخ طوسی در مصباح خود فرموده: کسی اراده کرده دیدن میتی را در خواب خود، پس بگوید در وقت خواب:

«اللهم انت الحی الذی لا یوصف و الایمان منه منک بدات الاشیاء و الیک تعود فما اقبل منها کنت ملجا و منجا و ما ادبر منها لم یکن له ملجا و لا منجا منک الا الیک و اسئلك بلا اله الا انت و اسئلك بسم الله ارحمن الرحیم و بحق حبیبک محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سید النبیین و بحق علی خیر الوصیین و بحق فاطمه سید نساء العالمین و بحق الحسن و الحسین الذین جعلتها سیدی شباب اهل الجنه اجمعین ان تصلى على محمد و آله و اهل بيته و ان ترینی میتی فی الحال التی هو فیها»^۳.

پس، به درستی که تو خواهی دید او را -ان شاء الله تعالی-

و مقتضای عموم اول خبر، این دعا را برای میت، حتی انبیا و ائمه (علیهم السلام) -چه زنده و چه متوفی- می‌شود خواند.

باید آن کسی که عمل به این نسخه می‌کند، تبدیل کند آخر دعا را به آنچه مناسب مقام امام زنده و پیغمبر زنده است! بلکه ظاهر آن است که اگر برای نبی یا امام -چه زنده چه متوفی- باشد، باید تغییر دهد.

و موید این مطلب آن که در کتاب «تسهیل الدواء» بعد از ذکر دعای مذکور، گفته که: ذکر کرده بعضی از مشایخ ما (رحمة الله علیه) که هر کس اراده کرده که ببیند یکی از انبیا یا ائمه هدی (علیهم السلام) را، پس بخواند دعای مذکور را تا آن جا که «ان تصلى

^۱ - بحار الانوار: ج ۸۶ ص ۶۱.

^۲ - یعنی سوره ناس و فلق.

^۳ - بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۳۲۹.

علی محمد و آل محمد»، آن گاه بگوید: «ان ترینی فلانا»^۱ یعنی نام آن را که خواسته، ببرد و بخواند بعد از آن، سوره شمس، لیل، قدر، کافرون، توحید و معوذتین را، آن گاه صد مرتبه سوره توحید را بخواند، پس، هر که را اراده کرده، خواهد دید و سوال می‌کنی از او، آنچه را قصد کرده، و جواب خواهد داد او را -ان شاء الله تعالی-.

سوم: شیخ مفید (رحمة الله علیه) در کتاب اختصاص روایت کرده از یکی از راویان، از حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرماید: «هر کسی را برای او حاجتی است به سوی خداوند تبارک و تعالی، و اراده کرده که مرا ببیند و مقام و مرتبه خود را بداند، پس غسل نماید سر شب و مناجات کند به ما (یعنی -و الله العالم- که با خدای تعالی مناجات کند به توسط ما، به این که قسم دهد او را به حق ما و متوسل شود به حضرت او به وسیله ما، که ما را به او بنماید و مقام او را در نزد ما به او نشان دهد) پس به درستی که خواهد دید ما را و می‌آمرزد او را خداوند به سبب ما، و پوشیده نمی‌شود بر او موضع و محل او (یعنی مقام او)».

و یعنی گفته‌اند: مراد از «مناجات کردن به ما»، این (است) که دیدن «ما» را از هم خود قرار دهد و دیدن و محبت «ما» را ذکر نفس خود گرداند که خواهد دید ایشان را.

و این غسل مذکور در این خبر، به جهت حاجت مذکوره، یکی از اغسال مستحبه است که فقها -رضوان الله علیهم- ذکر فرمودند؛ چنانکه علامه طباطبایی، بحر العلوم (رحمة الله علیه) در منظومه خود می‌فرماید در ضمن غایات غسل:

و وریه الامام فی المنام لدرک ما یقصد من مرام

و ظاهر، بلکه مقطوع این است که نظر سید بحر العلوم، به همین خبر باشد؛ چنانکه صاحب «مواهب» مواهب، شرح سید منظومه سید بحر العلوم است، و غیره تصریح کردند.

و مناسب است ذکر یک عمل مختصر برای دیدن علی (علیه السلام) را در خواب؛ سید علی بن طاووس در «فلاح السائل» روایت کرده که از برای دیدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در خواب، این دعا را در وقت خوابیدن بخواند:

«اللهم انی اسئلك یا من لطفه خفی^۲ و ایادیه باسطه لا تنقضی اسئلك بلطفک الخفی الذی ما لطفت به لعبد الا کفی ان ترینی مولای علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی منامی»^۳.

اعمالی که با انجام آن می‌توان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب دید

^۱ - یعنی در این نقل به جای «میتی»، «فلانا» گفته شده که مخصوص به میت نباشد.

^۲ - یا من له لطف خفی، خ.

^۳ - بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۳۳۰.

اول: در «تفسیر برهان» و «مصباح کفعی» از کتاب «خواص القرآن» منقول است که روایت کرده از حضرت صادق (علیه السلام) که: «هر کس مداومت کند خواندن سوره مزمل را، می‌بیند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را و سوال می‌کند از آن جناب، آنچه می‌خواهد، و خداوند عطا می‌فرماید به او، آنچه خواسته از خیر».

دوم: کفعمی روایت کرده که: «هر کس سوره قدر را در وقت زوال، صد مرتبه بخواند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را خواب می‌بیند».

سوم: محدث جلیل، سید هبه الله بن ابی محمد موسوی، معاصر علامه حلی، در مجلد اول کتاب «مجموع الرائق» روایت کرده که: «هر کس مداومت کند تلاوت سوره جن را، می‌بیند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را و سوال می‌کند از او، آنچه می‌خواهد».

چهارم: نیز در آنجا روایت شده که: «هر کس سوره کافرون را در نصف شب جمعه بخواند، آن حضرت را خواهد دید».

پنجم: خواندن «دعای مجیر» با طهارت، هفت مرتبه وقت خواب، بعد از گرفتن هفت روز، روزه.

ششم: خواندن دعای معروف به «صحیفه» که روایت شده است در «مهج الدعوات» و غیره، با طهارت، پنج مرتبه؛ هر دو را شیخ کفعمی نقل فرموده.

هفتم: و نیز کفعمی از جناب صادق (علیه السلام) روایت کرده که: «هر کس بخواند سوره قدر را بعد از نماز ظهر و پیش از ظهر، بیست و یک مرتبه، نمی‌میرد تا این که ببیند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را».

هشتم: و نیز از «خواص القرآن» نقل کرده که: «هر کس بخواند در شب جمعه، بعد از ادای نماز شب، سوره کوثر را هزار مرتبه و صلوات بفرستد بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هزار مرتبه، می‌بیند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب خود».

نهم: در بعضی از مجموعه‌های معتبره دیدم که: «هر کس اراده کرده که ببیند سید انبیا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب، پس دو رکعت نماز بخواند بعد از نماز عشاء به هر سوره که خواسته، آن گاه بخواند این دعا را صد مرتبه:

بسم الله الرحمن الرحيم

«یا نور النور یا مدبر الامور بلغ منی روح محمد و ارواح آل محمد تحیه و سلاما».

و ادعیه و نماز و اوراد، برای این قسم حاجت بسیار است؛ ما بیشتر آنها را در فصل اول از مجلد ثانی از کتاب «دارالسلام» استقضا نمودیم.

باب دهم: استغاثه به حضرت (علیه السلام)

سید فضل الله راوندی در کتاب «دعوات» و علامه مجلسی در «بحار» از کتاب «مجموع الدعوات» تلکبری سید علی خان در «کلم الطیب» از «قبس المصباح» روایت کرده‌اند از ابوالوفای شیرازی که گفت: «من اسیر بودم در حبس الیاس، با ضیق حال؛ پس چنین

معلوم شد بر من که او قصد قتل من کرده؛ پس شکایت کردم به سوی خداوند تبارک و تعالی، و شفیع قرار دادم مولای خود، ابی محمد، علی محمد علی بن الحسن، زین العابدین (علیه السلام) را؛ پس خواب مرا ربود.^۱

در خواب دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (را) که آن جناب می‌فرماید که: متوسل نشو به من و نه به دختر من و نه به دو پسر من از برای چیزی از متاع دنیا، بلکه از برای آخرت و آنچه را آرزو داری از فضل خدای تعالی.

و اما برادرم، ابوالحسن (علیه السلام) پس او انتقام می‌کشد از کسی که ظلم کرده تو را.

پس گفتم: یا رسول الله! آیا نبود که فاطمه (علیها السلام) را ظلم کردند، پس صبر کرد، و میراث تو را غصب کردند، صبر نمود؛ پس چگونه انتقام می‌کشد از کسی که مرا ظلم نموده؟

پس حضرت نظر کردم به من از روی تعجب و فرمود: آن عهدی بود که به او کرده بودم و امری بود که به او، امر نمود بودم و جایز نبود برای او مگر به پاداشتن آن، و به تحقیق که ادا کرد حق را.

و الان، پس وای بر کسی که معترض شود موالی او را.

اما علی بن الحسین (علیهما السلام)، پس، از برای نجات از سلاطین و از شرور شیاطین.

و اما محمد بن علی و جعفر بن محمد (علیهما السلام)، پس، از برای آخرت و -به روایتی- آنچه خواهی از طاعت خداوند و رضوان او.

و اما موسی بن جعفر (علیهما السلام)، پس بخواه به او عافیت.

و اما علی بن موسی (علیهما السلام)، از برای نجات و به روایتی بطلب از او سلامتی را در سفرها در بحر و بر.

و اما محمد بن علی (علیهما السلام)، بطلب به سبب ائ نزل رزق را از خدای تعالی.

و اما علی بن محمد (علیهما السلام)، از برای قضای نوافل و نیکی اخوان و آنچه بخواهی از طاعت خداوند عزوجل.

و اما حسن بن علی (علیهما السلام)، از برای آخرت.

و اما حجت (علیه السلام)، پس هر گاه رسید شمشیر به محل ذبح تو -و حضرت اشاره فرمود به دست خود به سوی حلق- پس استغاثه بکن به او! به درستی که در می‌یابد تو را و او فریاد رس است و پناه است از برای هر کس که استغاثه کند؛ بگو: یا مولای یا صاحب الزمان! انا مستغیب بک.

^۱ - و به روایت «قبس» - پس موکلین به من گفتند که: «تصدی بدی به تو کرده» پس من مضطرب شدم بنا کردم به مناجات کردن با خداوند به توسل پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) و چون شب جمعه شد و فارغ شدم از نماز، خوابیدم.

و به روایت دیگر فرمود: «اما صاحب الزمان (علیه السلام)، پس هر گاه رسید کارد به اینجا - و اشاره فرمود به دست خود به سوی حلقش - پس از او اعانت بخواه! پس به درستی که او تو را اعانت خواهد کرد؛ پس بگو: «یا صاحب الزمان اغثنی! یا صاحب الزمان ادرکنی!».

و به روایت اول: پس من در خواب گفتم: «یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک».

و به روایت دیگر: پس فریاد کردم در خواب خود: «یا صاحب الزمان اغثنی! یا صاحب الزمان ادرکنی!».

و به روایت «قیس المصباح صهرشتی»: پس فریاد کردم در خواب: «یا مولای یا صاحب الزمان ادرکنی! فقد بلغ مجهودی».

و به روایت اول: پس در این حال، دیدم شخصی را که فرود آمد از آسمان و در زیر پای او اسبی است و در دست او حربه‌ای است از نور؛ پس گفتم: «ای مولای من! دفع کن از من، شر آن که مرا اذیت می‌کند.

پس فرمود: کار تو را انجام دادم.

چون صبح کردم، الیاس مرا خواست و گفت: به کی استغاثه کردی؟!!

گفتم: به آن که او فریادرس در ماندگان است».

دعای توسل به امام زمان (علیه السلام)

در «بحار» از «مجمع الدعوات» دعایی طولانی نقل کرده از برای توسل به هر یک از ائمه (علیهم السلام) برای مطلب مذکوره به همان ترتیب، و در «قیس المصباح» نیز دعایی مختصر به همان طریق نقل کرده و دعای توسل به امام عصر (علیه السلام).

در دومی این است:

«اللهم انی اسلک بحق ولیک و حجتک صاحب الزمان الا اعنتنی به علی جمیع اموری و کیفیتنی به موونه کل موذ و طاع و باغ و اعنتنی به فقد بلغ مجهودی و کیفیتنی کل عدو و هم و غم و دین، و ولدی و جمیع اهلی و اخوانی و من یعنینی امره و خاصتی، امین رب العالمین»^۱.

ظاهر آن است که مراد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن کلام (یعنی جمله هر گاه رسید کارد به اینجا)، نه اختصاص توسل به امام عصر (علیه السلام) است در آنجا که به چنگ دشمن افتد که قصد کشتن او نموده، بلکه آن کنایه است از به نهایت رسیدن شدت امور و منقطع شدن اسباب و قطع امید از مخلوق و نماندن جای صبر و شکیبایی؛ چه از بلای دینی باشد یا دنیوی و از شر دشمن انسی باشد یا جنی؛ چنان که از دعای مزبور نیز معلوم می‌شود.

^۱ - بحار الانوار: ج ۹۴، ص ۳۵.

و چنان که تکلیف مضطر و امانده و بیچاره درمانده، استغاثه به آن جناب است، اغاثه و فریا درسی درماندگان، از مناصب الهیه آن جناب خواهد بود.

و اگر به جهت کثرت اضطراب و اضطرار، متمکن نشود درمانده مضطر از استغاثه به آن جناب به آن زبان مقال و دعای مأثور، کفایت می‌کند او را برای قابلیت اغاثه آن جناب، سوال به لسان حال و استعداد، با داشتن مقام تولا و اقرار به ولایت و امامت و نحصر دانستن و ساطت فیض الهی در آن وجود مقدس.

و از جمله شواهد بر این مطلب آن که از القاب خاص آن حضرت است «غوث» که در زیارت معتبره وارد شده و معنی آن «فریادرس» است و به حقیقت معنی این لقب الهی که مجرد اسم نیست، محقق نشود تا آن که صاحب آن، دارای قوه سامعه‌ای باشد که هر کس در هر جا به هر زبان در مقام استغاثه برآید، بشنود، بلکه دارای عملی باشد که به حالات درماندگان احاطه داشته باشد که بی استغاثه و توسل، از حالشان آگاه باشد؛ چنان که در فرمانی که برای شیخ مفید نوشتند، به این مقام تصریح فرمودند، و دارای قدرت و توانایی باشند که اگر صلاح دانست، درمانده مستغیث به لسان حال با مقال را نجات دهد و از گرداب بلا در آورد، و این مقام را شایستگی ندارد جز کسی که دارای مقام امامت باشد.

نیز موید این مقال است آنچه در میان جمیع عرب‌های شهری و بیابانی شهرت دارد از تعبیر کردن از آن ذات مقدس به «ابوصالح» و در توسلات و استغاثات و ندبه‌ها و شکایت‌ها جز به این اسم، آن حضرت را نخوانند و شعرای معروفین، مکرر در قصاید، مدایح و مراثی و ندبه‌ها به همین کنیه، آن جناب را ذکر می‌کنند و ماخذی در اخبار خاصه برای آن به نظر نرسیده جز خبری که احمد بن خالد برقی روایت کرده در کتاب «محاسن» از ابو بصیر از جناب صادق (علیه السلام) که فرمود:

«هر گاه گم شدی در راه، پس ندا کن، یا بگو: یا صالح، یا اباصالح! ارشد و نا الی الطریق رحمکم الله»^۱.

عبید بن حسن زرنندی که راوی خبر است از علی بن ابی حمزه، گفت:

پس رسید به ما این بلا، پس امر نمودیم بعضی از کسانی که با ما بودند این که دور شود و ندا کند؛ پس دور شد و ندا کرد.

آن گاه آمد نزد ما؛ پس خبر داد ما را که او شنید آواز خفیفی را که گوید: راه طرف راست، یا گفت: سمت چپ؛ پس یافتیم راه را چنانکه گفته بود.

و تردید در «یا صالح یا اباصالح» و نیز تردید در سمت راست یا چپ از راوی خبر است که سهو کرده؛ چنانکه سید علی بن طاووس در کتاب «امان الاخطار» بعد از نقل خبر از محاسن، به این مطلب تصریح فرموده.

و شیخ برقی در کتاب مذکور، از پدر خود -محمد بن خالد برقی- نقل کرده که او در سفری با جمعی، از راه کج شدند.

گفت: «پس ما این کار را کردیم، پس راه را به ما نشان دادند.

^۱ - در محاسن برقی: «ارشدانا... رحمکما الله» و در نسخه چاپی نجم الثاقب: «ارشدنا... رحمکم الله» است و شاید «ارشدنا... رحمک الله» باشد.

رفیق ما - یعنی آن که کناره کرد و آن دعا را خواند - شنید صدای نازکی را که می‌گوید:

راه طرف راست است؛ پس مرا خبر داد و به آن جماعت خبر نکرد؛ پس گفتم: طرف راست را بگیرید! پس شروع کردیم به رفتن به طرف راست».

و شاید که چنین فهمیدند یا به دست آوردن که: «صالح» یا «اباصالح» اسم یا کنیه امام عصر (علیه السلام) است؛ چنان که بعضی حکایات معلوم می‌شود که این مطلب، میان شیعه، معهود بود.

پس معلوم شد که راهنمای در بیابان، و دستگیر گوشدگان که به عنوان «اباصالح» خوانده می‌شود، همان غوث اعظم، ولی عصر، صاحب الزمان (علیه السلام) است.

باب یازدهم:

کسانی که در زمان غیبت کبری خدمت آن جناب رسیده‌اند

حکایت اول: داستان مسجد جمکران

شیخ فاضل، حسن بن محمد بن حسن قمی - معاصر شیخ صدوق - در «تاریخ قم» از کتاب «مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین» از مصنفات شیخ صدوق نقل کرده که سبب بنای مسجد جمکران و عمارت آن این بوده است که شیخ عنیف صالح، حسن بن مثله جمکرانی (رحمة الله علیه) می‌گوید که: «من شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۲۹۳ در خانه خود خفته بودم که ناگاه جماعتی مردم به در خانه من آمدند، نصفی از شب گذشته؛ مرا بیدار کردند و گفتند: بر خیز طلب امام مهدی، صاحب الزمان (علیه السلام) را اجابت کن که تو را می‌خواند!

حسن گفت: من برخاستم و آماده شدم. گفتم: بگذارید تا پیراهنم بپوشم. آواز آمد که: هو ما کان قمیصک؛ پیراهن به بر مکن که از تو نیست! دست فرا کردم و شلوار خود را برگرفتم. او از آمد که: لیس ذلک منک، فخذ سراویلک؛ آن شلوار که برگرفتی از تو نیست؛ آن شلوار که از آن تو است بگیر!

آن را انداختم و از خود برگرفتم و در پوشیدم و طلب کلید در خانه کردم؛ آواز آمد که: الباب مفتوح.

چون به در خانه آمدم، جماعتی از بزرگان را دیدم؛ سلام کردم؛ جواب دادند و ترحیب کردند (یعنی مرحبا گفتند) مرا بیاورند تا بدان جایگاه که اکنون مسجد است.

چون خوب نگاه کردم، تختی دیدم نهاده و فرش نیکو بر آن تخت گسترده و بالش‌های نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت، تکیه بر چهار بالش کرده، پیری پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته و می‌خواند، و فزون از شصت مرد بر این زمین، بر گرد او نماز می‌کنند؛ بعضی جامعه‌های سفید، و بعضی جامعه‌های سبز داشتند و آن پیر، حضرت خضر بود.

پس آن پیر مرا نشانند و حضرت امام (علیه السلام) مرا به نام خود خواند و گفت «برو و حسن بن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین می‌کنی و می‌کاری و ما خراب می‌کنیم، و پنج سال است که زراعت می‌کنی و امسال دیگر باره باز گرفتگی و عمارتش می‌کنی؛ رخصت نیست که تو در این زمین، دیگر بار زراعت کنی؛ باید هر انتفاع (در آمد) که از این زمین بر گرفته‌ای، رد کنی؛ تا بدین موضع، مسجد بنا کنند.

و بگو این حسن بن مسلم را که این زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین‌های دیگر، برگزیده است و شریف کرده و تو با زمین خود گرفتی؛ و دو پسر جوان عزوجل از تو باز ستد و تو تنیه نشدی؛ و اگر نه چنین کنی، آزار وی به تو رسد، آنچه تو آگاه نباشی.

حسن بن مثله گفت: یا سیدی و مولای! مرا در این، نشانی باید؛ که جماعت، سخن بی نشان و حجت نشوند و قول مرا تصدیق نکنند.

گفت: **انا سنعلم هناک...؛** ما اینجا علامت بکنیم تا تصدیق قول تو باشد؛ تو برو و پیام مرا برسان!

به نزدیک سید ابوالحسن رو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و انتفاع چند ساله که گرفته است، از او طلب کند و بستاند و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد بکنند.

مردم را بگو تا رغبت بکنند بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند؛

دو رکعت تحیت مسجد؛ در هر رکعتی یک بار «الحمد» و هفت بار «قل هو الله احد» و تسبیح رکوع و سجود، هفت بار بگویند؛

و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان (علیه السلام) بگذارند به این نحو: چون «فاتحه» خواند، به «اباک نعبد و ایاک نستعین» رسد و صد بار بگوید و بعد از آن، فاتحه را تا آخر بخواند، و در رکعت دوم نیز به همین طریق بگذارد و تسبیح در رکوع و سجود، هفت بار بگوید و چون نماز تمام کرده باشد، «لا اله الا الله» و «تسبیح فاطمه زهرا (علیهما السلام) بگوید چون از تسبیح فارغ شود، سر به سجده نهد و صدر بار صلوات بر پیغمبر و آتش (علیهم السلام) بفرستد.

فمن صلیتها فکانما صلی فی البیت العتیق؛ هر که این دو رکعت نماز بگذارد، همچنین باشد که دو رکعت نماز در کعبه گزاره باشد.

حسن به مثله جمکرانی گفت: من چون این سخن را بشنیدم، با خود گفتم که: گویا این موضع است که تو می‌پنداری، انما هذا المسجد للامام صاحب الزمان؛ و اشارت بدان جوان کردم که در چهار بالش نشسته بود پس، آن جوان به من اشارت کرد که: «برو!»، من بیامدم؛ چون پاره‌ای راه بیامدم؛ دیگر باز خواندند و گفتند: «بزی در گله جعفر کاشانی چوپان است؛ باید آن بز را بخری؛ اگر مردم ده بها نهند، بخر، و اگر نه، تو از خاصه خود بدهی و آن بز را بیاوری و بدین موضع فردا شب بکشی! آن گاه روز هجدهم ماه مبارک رمضان، گوشت آن بز را بر بیماران و کسی که مرضی سخت داشته باشد، انفاق کنی و حق تعالی همه را شفا دهد، و بز ابلق است و موهای بسیار دارد و هفت علامت دارد؛ سه بر جانبی و چهار بر جانبی.

رفتم، مرا دیگر باره بازگردانید و گفت: هفتاد روز یا هفت روز ما اینجاییم.

(اگر بر هفت روز حمل کنی، دلیل کند بر شب قدر که بیست و سییم است و اگر بر هفتاد حمل کنی، شب بیست پنجم ذی القعدة بود و روز بزرگوار است).

پس حسن بن مثله گفت: بیامدم تا خانه، و همه شب در آن اندیشه بودم تا صبح شد.

نماز بگزارم و نزدیک علی المنذر آمدم و آن احوال با وی بگفتم؛ او با من بیامد. رفتم بدان جایگاه که مرا برده بودند.

پس گفت: با الله! نشان و علامتی که امام (علیه السلام) مرا گفت، یکی این است که زنجیرها و میخها اینجا ظاهر است.

پس به نزدیک سید ابوالحسن الرضا شدیم، چون به در خانه وی رسیدیم، خدم و حشم وی را دیدم که مرا گفتند: از سحرگاه، سید ابوالحسن در انتظار توست، تو از جمکرانی؟

گفتم بلی!

من در حال به درون رفتم و سلام کردم؛ جواب نیکو داد و اعزاز کرد، مرا به تمکین نشانده و پیش از آن که من حدیث کنم، مرا گفت: ای حسن مثله! من خفته بودم در خواب، شخصی مرا گفت: حسن بن مثله نام، مردی از جمکران پیش تو آید بامداد، باید آنچه گوید سخن او را تصدیق کنی و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست؛ باید که قول او را بازگردانی! از خواب بیدار شدم؛ تا این ساعت، منتظر تو بودم.

حسن بن مثله، احوال را به شرح، با وی بگفت؛ در حال بفرمود تا اسبها را زین بر نهادند و بیرون آوردند و سوار شدند.

چون به نزدیک ده رسیدند، جعفر چوپان، گله بر کنار راه داشت؛ حسن بن مثله در میان گله رفت، و آن بز، از پیش همه گوسفندان می آمد، پیش حسن بن مثله دوید، و آن بز را گرفت که به وی دهد، و بز را بیاورد.

جعفر چوپان سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده‌ام و در گله من نبوده است، الا امروز که می بینم، و هر چند که می خواهم این بز را بگیرم، میسر نمی شود.

پس بز را همچنان که سید فرموده بود، در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا بدین موضع آمدند و حسن بن مسلم را حاضر کردند و انتفاع (در آمدها) از او گرفتند و وجوه رهق را بیاوردند و مسجد جمکران را چوپ بپوشانیدن و سید ابوالحسن الرضا زنجیرها و میخها را به قم برد و در خانه خود گذاشت.

همه بیماران می رفتند و خود را در زنجیر می مالیدند؛ خدای تعالی شفای عاجل می داد و خوب می شدند.

ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که: به استفاضه شنیدم که: سید ابوالحسن الرضا مدفون است و در موسیان به شهر قم، و بعد از او فرزندی از وی را بیمار نازل شد و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند زنجیرها و میخها را نیافتند.

مؤلف می‌گوید: در نسخه فارسی «تاریخ قم» و در نسخه عربی که عالم جلیل، آقا محمد علی کرمانشاهی، مختصر این قصه را در حواشی «رجال میر مصطفی»، در باب «حسن» از آن نقل کرده، تاریخ قصه را در نود و سه - یعنی نود سه بعد از دویست - نقل کرده است.

و اما ما دو رکعت نماز منسوب به آن حضرت (علیه السلام) از نمازهای معروفه است، و جماعتی از علما آن را روایت کرده‌اند؛

اول: شیخ طبرسی - ثاحب تفسیر - در کتاب «کنوز النجاج» روایت کرده از یکی از خدمه ابی عبدالله حسین بن محمد بزوفری و او گفته است که: «بیرون آمده از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) که هر کس را بسوی حق تعالی حاجتی باشد، پس باید که بعد از نصف شب جمعه، غسل کند و به جای نماز خود رود و دو رکعت نماز گزارد و در رکعت اول بخواند سوره «حمد» را، و چون به ایاک نعبد و ایاک نستعین برسد، صد مرتبه آن را مکرر کند و بعد از آن که صد مرتبه بخواند و رکوع و دو سجده بجا آورد و سبحان ربی العظیم و بحمده را هفت مرتبه در رکوع بگوید و سبحان ربی الاعلی و بحمده را در هر یک از دو سجده، هفت مرتبه بگوید، از آن رکعت دوم را مانند رکعت اول به جا آورد و بعد از تمام شدن نماز، این دعا را بخواند، پس به درستی که حق تعالی البته حاجت او را بر آورد هر گونه حاجتی که باشد، مگر آن که حاجت او در قطع کردن صله رحم باشد.

و دعا این است:

اللهم ان اطعتک فالحمده للک و ان عصیتک فالحجه لک منک الروح و منک الفرج سبحان من انعم و شکر سبحان من قدر و غفر.

اللهم ان کنت عصیتک فانی قد اطعتک فی احب الاشیا الیک و هو الایمان بدک لم اتخذ لک ولدا و لم ادع لک شریکا منا منک به علی لا منا منی به علیک و قد عصیتک یا الهی علی غیر وجه المکابره والخروج عن عبودیتک ولا الجحود لربوبیتک ولكن اطعت هواى وازلنى الشيطان فلک الحجه علی و البیان فان تعذبنى فبذنوبى غیر ظالم لى وان تغفر لى وترحمنى فانک جواد کریم.

بعد از آن تا نفس او وفا کند، یا کریم یا کریم را مکرر بگوید بعد از آن بگوید:

یا امنا من کلی شیء و کل شیء منک خائف حذر اسئلك بامنک من کل شیء و خوف کل شیء منک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعطینی امانا لنفسی و اهلی و ولدی و سائر ما انعمت به علی حتی لا اخاف و لا احذر من شیء ابدا انک علی کل شیء قدیر و حسبنا الله و نعم الوکیل یا کافی ابراهیم نمرود و یا کافی موسی فرعون اسئلك ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تکفینی شر فلان بن فلان.

و به جای «فلان بن فلان» نام شخص را که از ضرر او می‌ترسد و نام پدر او را بگوید و از حق تعالی طلب کند که ضرر او را رفع نماید و کفایت کند پس، به درستی که حق تعالی، البته کفایت ضرر او را خواهد کرد - ان شاء الله تعالی -.

بعد از آن، به سجده رود و حاجت خود را درخواست نماید و تضرع و زاری کند به سوی حق تعالی؛ به درستی که نیست مرد مؤمنی و نه زن مومنه‌ای که این نماز را بگذارد و آن دعا را از روی اخلاص بخواند مگر آن که گشوده می‌شود بر او، درهای آسمان برای برآمدن حاجت او، و دعای او مستجاب می‌گردد در همان وقت و در همان شب؛ هر گونه که حاجتی که باشد، و این به سبب فضل و انعام حق تعالی بر ما و بر مردمان است».

دوم: سید عظیم القدر، سید فضل الله راوندی در کتاب «دعوات» در ضمن نمازهای معصومین (علیهم السلام) می‌گوید: «نماز مهدی (علیه السلام) دو رکعت است: در هر رکعتی حمد یک مرتبه و صد مرتبه ایاک نعبد و ایاک نستعین و صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آل او (علیهم السلام) بعد از نماز».

سوم: سید جلیل، علی بن طاووس در کتاب «جمال الاسبوع» همین نماز را به نحو نسبت به آن حضرت داده ولیکن ذکر صد صلوات بعد از او نقل کرده و فرمود این دعا را در عقب نماز بخواند:

اللهم عظم البلاء و برح الخفاء و انكشف الغطاء و ضاقت الارض و منعت^۱ السماء و الیک یا رب المشتکی و علیک المعول المعول فی الشده و الرخاء اللهم صل علی محمد و آل محمد الذین امرتنا بطاعتهم و عجل اللهم فرجهم بقائمهم و اظهر اعزاز یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانیا فانکما کافیا یا محمد یا علی یا علی یا محمد انصرانی فانکما ناصرای یا محمد یا علی یا علی یا محمد احفظانی فانکما حافظای یا مولا یا صاحب الزمان سه مرتبه الغوث سه مرتبه ادرکنی سه مرتبه الامان سه مرتبه.

مسجد شریف جمکران در یک فرسخی قم تقریباً، از سمت دروازه کاشان واقع است.

حکایت دوم: اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی

عالم فاضل، علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمه» می‌فرماید: «خبر داد مرا جماعتی از ثقات برادران من، که در بلاد حله، شخصی بود که او را اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی می‌گفتند؛ از اهل قریه‌ای بود که آن را هرقل می‌گویند؛ وفات کرد در زمان من، و من او را ندیدم...».

بیرون آمد در وقت جوانی از ران چپ او چیزی که آن را توتّه می‌گویند، به مقدار قبضه (کف دست) آدمی و در هر فصل بهار می‌ترکید و از آن خون چرک می‌رفت. این درد، او را از همه شغلی باز می‌داشت. به شهر حله آمد و به خدمت رضی الدین علی بن طاووس رفت و از این درد شکایت نمود.

سید، جراحان حله را حاضر نمود؛ آن را دیدند و همه گفتند: این توتّه بر بالای رگ اکحل، برآمده است و علاج آن نیست الا به بریدن، و اگر این را ببریم، شاید رگ اکحل بریده شود، و آن رگ هرگاه بریده شد، اسماعیل زنده نمی‌ماند، و در این بریدن چون خطر عظیم است، مرتکب آن نمی‌شویم.

۱. در برخی نسخه‌ها به جای «معت»، «بما وسعت» می‌باشد.

سید بن اسماعیل گفت: من به بغداد می‌روم؛ باش تا تو را به همراه ببرم و به اطبا و جراحان بغداد بنمایم؛ آگاهی ایشان بیشتر باشد و علاجی توانند کرد.

به بغدا آمد و اطبا را طلبید؛ آنان نیز جمعیا همان تشخیص کردند و همان عذر گفتند و اسماعیل دلگیر شد؛ سید به او گفت: «حق تعالی نماز تو را با وجود این نجسات که به آن آلوده‌ای، قبول می‌کند، و صبر کردن در این درد، بی‌اجر نیست.

اسماعیل گفت: پس چون چنین است، به زیارت سامره می‌روم و استغاثه به ائمه هدی (علیهم السلام) می‌برم، و متوجه سامره شد.»

صاحب «کشف الغمه» می‌گوید: «از پسرش شنیدم که می‌گفت: از پدرم شنیدم که گفت: چون به آن مشهد منور رسیدم و زیارت امامین هم‌امین، امام علی نقی و امام حسن عسگری (علیهما السلام) کردم و به سردابه رفتم و شب در آنجا به حق تعالی بسیار نالیدم و به صاحب الامر (علیه السلام) استغاثه بردم، و صبح به طرف دجله رفتم و جامه‌ام را شستم و غسل زیارت کردم و ابرقی (آفتابه‌ای) که داشتم، پر آب کردم و متوجه مشهد^۱ شدم که یک بار دیگر زیارت کنم.

به قلعه نارسیده، چهار سوار دیدم که می‌آیند و چون در حوالی مشهد جمعی از شرفاء (سادات) خانه داشتند، گمان کردم که از ایشان باشند، چون به من رسیدند، دیدم که دو جوان، شمشیر بسته‌اند، یکی از ایشان خطش دمیده بود (نوجوان بود) و یکی، پیری بود پاکیزه وضع، که نیزه‌ای در دست داشت، و دیگری شمشیری حمایل کرده و فرجی (یک نوع لباس) بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک بسته و نیزه به دست گرفته؛ پس آن پیر، در دست راست قرار گرفت و بن نیزه را بر زمین گذاشت، و آن جوان دو طرف چپ ایستادند، و صاحب فرجی در میان راه مانده، بر من سلام کردند و جواب سلام دادم.

فرجی پوش گفت: فردا روانه می‌شوی؟

گفتم: بلی.

گفت: پیش آی تا ببینم چه چیزی تو را در آزاد دارد؟

مرا به خاطر رسید که اهل بادیه (یعنی بیابان نشین‌ها) احتزاری از نجسات نمی‌کنند و تو غسل کرده‌ای و رخت را آب کشیده‌ای و جامه‌ات هنوز تر است؛ اگر دستش به تو نرسد، بهتر باشد.

در این فکر بودم که خم شد و مرا به طرف خود کشید و دست بر آن جراحت نهاده فشرده؛ چنان که به درد آمد و راست شده بر زمین قرار گرفت.

مقارن آن حال، آن شیخ گفت: **افلحت یا اسماعیل!**

من گفتم: افلحتم، و در تعجب افتادم که نام مرا چه می‌داند.

. مقصود حرم امام علی و امام حسن عسگری (علیهما السلام) است که در شهر سامراء عراق می‌باشد.

باز همان شیخ که با من گفت خلاص شدی و رستگار یافتی، گفت: امام است امام.

من دویدم ران و رکابش را بوسیدم؛ امام (علیه السلام) راهی شد و من در رکابش می‌رفتم و جزع می‌کردم؛ به من گفت: برگرد!
من گفتم: هرگز از تو جدا نمی‌شوم.

باز فرمود که: برگرد که مصلحت تو در برگشتن است!

و من همان حرف را اعاده کردم.

پس آن شیخ گفت: ای اسماعیل! شرم نداری که امام دوباره فرمود برگرد و خلاف قول او عمل می‌کنی؟!
این حرف در من اثر کرد؛ پس ایستادم.

چون قدمی چند دور شدند، باز به من ملتفت شد و فرمود که: چون به بغداد رسی، مستنصر تو را خواهد طلبید و به تو عطایی خواهد کرد؛ از او قبول مکن و به فرزندم رضی (الدین بن طاووس) بگو که چیزی در باب تو، به علی بن عوض بنویسد که من به او سفارش می‌کنم هر چه تو خواهی، بدهد».

من همان جا ایستاده بودم تا از نظر من غایب شدند و من تاسف بسیار خوردم؛ ساعتی همانجا نشستیم، و بعد از آن به مشهد برگشتم.
اهل مشهد چون مرا دیدند، گفتند: حالت متغیر است، آزاری داری؟
گفتم: نه.

گفتند: با کسی جنگ و نزاعی کرده‌ای؟

گفتم: نه، اما بگویند که این سواران را که از اینجا گذشتند، دیدید؟
گفتند: ایشان از شرفاء باشند.

گفتم: نبودند، بلکه یکی از ایشان امام بود.

پرسیدند که: آن شیخ، یا صاحب فرجی؟

گفتم: صاحب فرجی.

گفتند: زخمی را به او نمودی؟

گفتم: بلی آن را فشرد و درد کرد.

پس ران مرا باز کردند اثری از آن جراحت نبود، و من خود هم از دهشت به شک افتادم و ران دیگر را گشودم؛ اثری ندیدم، و در اینجا خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند، و اگر اهل مشهد مرا خلاص نمی‌کردند، در زیر و پا رفته بودم.

و فریاد و فغان، به مردی که ناظر بین النهرین بود، رسید و آمد؛ ماجرا شنید و رفت که واقعه را بنویسد، و من شب در آنجا ماندم.

صبح، جمعی مرا مشایعت نمودند، و دو کس همراه کردند و برگشتند و صبح دیگر بر در شهر بغداد رسیدم (دیدم) که خلق بسیار بر سر پل جمع شده‌اند و هر کس که می‌رسد، از او اسم و نسبتش را می‌پرسند.

چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند، بر سر من هجوم کردند؛ رختی را که ثنیا پوشیده بودم، پاره پاره کردند و نزدیک بود روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین به جمعی رسیدند و مردم را از من دور کردند و ناظر بین النهرین نوشته بود صورت حال را و به بغداد فرستاده و او را ایشان را خبر کرده بود.

سید فرمود که: ای مردی که می‌گویند شفا یافته تویی که این غوغا در این شهر انداخته‌ای؟

گفتم: بلی!

از اسب به زیر آمده، ران مرا باز کرد، و چون زخم را دیده بود و از آن اثری ندیده، ساعتی غش کرد و بی هوش شد، و چون به خود آمد گفت:

وزیر مرا طلبیده و گفته که از مشهد، این طور نوشته آمد، و می‌گویند آن شخص به تو مربوط است؛ زود خبر او را به من برسان! و مرا با خود نزد آن وزیر که قمی بود، برد.

گفت که: این مرد، برای من و دوست‌ترین اصحاب من است.

وزیر گفت: قصه را به جهت من نقل کن! از اول تا آخر، آنچه بر من گذشته بود نقل نمودم؛ وزیر فی الحال کسانی به طلب اطبار و جراحان فرستاد.

چون حاضر شدند، فرمود: «شما زخم این مرد را دیده‌اید؟»

گفتند: بلی!

پرسیدند که: دواي آن چیست؟

همه گفتند: علاج آن منحصر در بریدن است، و اگر ببرند، مشکل که زنده بماند.

پرسیدند: بر تقدیری که نمیرد، تا چند گاه آن زخم به هم آید؟

گفتند: اقلا دو ماه آن جراحت باقی خواهد بود؛ بعد از آن شاید مندمل شود، ولیکن در جای آن گودی سفید خواهد ماند که از آنجا موی نروید».

باز پرسید که: شما چند روز شد که او را دیده‌اید؟

گفتند: امروز دهم است.

پس وزیر ایشان را پیش طلبیده، ران مرا برهنه کرد؛ ایشان دیدند که با ران دیگر، اصلا تفاوتی ندارد و اثری به هیچ وجه از آن زخم نیست؛ در این وقت، یکی از اطبا که از نصاری بود، صحیه زده، گفت: و الله هذا من عمل المسيح؛ یعنی به خدا قسم که این شفا یافتن نیست مگر از معجزات مسیح، یعنی عیسی بن مریم (علیهما السلام).

وزیر گفت: چون عمل هیچ یک از شما نیست، من می‌دانم عمل کیست.

و این خبر به خلیفه رسید؛ وزیر را طلبید؛ وزیر مرا با خود به خدمت خلیفه برد، و مستنصر مرا امر فرمود که کیسه‌ای را که در آن، هزار دینار بود، حاضر کرد، و مستنصر به من گفت: این مبلغ را نفقه خود کن!

من گفتم: جبه‌ای را از این، قبول نمی‌توانم کرد.

گفت: از کی می‌ترسی؟

گفتم: از آن که این عمل اوست؛ زیرا که او امر فرمود که از ابوجعفر چیزی قبول مکن! پس خلیفه مکدر شد و بگریست.

صاحب «کشف الغمه» می‌گوید که: از اتفاقات حسنه این که، روزی من این حکایت را از برای جمعی نقل می‌کردم، چون تمام شد، دانستم که یکی از آن جمع، شمس الدین محمد، پسر اسماعیل است و من او را نمی‌شناختم؛ از این اتفاق، تعجب نمودم و گفتم: تو ران پدر را در وقت زخم دیده بودی؟

گفت: در آن وقت کوچک بودم، ولی در حال صحبت دیده بودم، و مو از آنجا برآمده بود و اثری از آن زخم نبود، و پدرم هر سال یکبار به بغداد می‌آمد و به سامره می‌رفت و مدت‌ها در آنجا به سر می‌برد و می‌گریست و تاسف می‌خورد؛ به آرزوی آن که مرتبه‌ای دیگر آن حضرت را ببیند، در آنجا می‌گشت، و یک بار دیگر، آن توفیق نصیب او نشد، و آنچه من می‌دانم، چهل بار دیگر به زیارت سامره شتافت و شرف آن زیارت را دریافت و در حسرت دیدن صاحب الامر (علیه السلام) از دنیا رفت».

مؤلف گوید که: شیخ حر عاملی در کتاب «امل الامل» می‌فرماید:

«شیخ محمد بن اسماعیل الهرقی، فاضل عالم و از شاگردان علامه بود و من کتاب «مختلف علامه حلی» به خط او دیدم، و ظاهر می‌شود از آن نسخه را در آن زمان مولفش نوشته و نزد او یا پسرش - یعنی فخر المحققین - خوانده است...»

حکایت سوم: داستان بردار میرزا محمد حسن نایینی^۱

که بسیار مشابَهت دارد با حکایت گذشته، و آن چنان است که خبر داد ما را جناب عالم فضال صالح، میرزا محمد حسین نایینی اصفهانی، فرزند ارجمند جناب عالم عامل و مهذب کامل، میرزا عبدالرحیم نایینی، ملقب به شیخ الاسلام که: مرا برادری است از پدر و مادر، نامش میرزا محمد سعید که مشغول تحصیل علوم دینی است؛ تقریباً در سال ۱۲۸۵ دردی در پایش ظاهر شد و پشت قدم او ورم کرد به نحوی که آن را (کج) کرد و از راه رفت عاجز شد.

میرزا احمد طبیب، پسر حاج میرزا عبدالوهاب نایینی را برای او آوردند؛ معالجه کرد؛ کجی پشت پا بر طرف شد و ورم رفت و ماده متفرق شد. چند روزی نگذشته که ماده‌ای^۲ در بین زانو و ساق ظاهر شد و پس از چند روز دیگر، ماده دیگر، در همان پا، در ران پیدا شد و ماده‌ای در میان کتف، تا آن که هر یک از آنها زخم شد و دردی شدید داشت؛ معالجه کردند؛ منفجر شد و از آنها چر؟ می‌آمد.

قریب یک سال یا زیاده، مشغول معالجه این زخم‌ها بود، به انواع معالجات، و هیچ یک از آنها ملتئم نشد، بلکه هر روز بر جراحت افزوده می‌شد، و در این مدت طولانی، قادر نبود بر گذاشتن پا بر زمین، و او را از جانبی به جانبی به دوش می‌کشیدند.

و از جهت طول مرض، مزاجش ضعیف شد و از کثرت خون و چرک که از آن زخم‌ها بیرون رفته بود، از او جز پوست و استخوان، چیزی باقی نمانده بود، و کار بر پدرمان سخت شد، و به هر نوع معالجه که اقدام می‌نمود، جز زیادی جراحت و ضعف حال و قوا و مزاج، اثری نداشت، و کار آن زخم‌ها بدانجا رسید که آن دو، که یکی در مابین زانو و ساق، و دیگری در ران همان پا بود، اگر دست بر روی یکی از آنها می‌گذاشتند چرک و خون از دیگری جاری می‌شد.

و در آن ایام، وبای شدیدی در نایین ظاهر شده بود و ما از خوف وبا در قریه‌ای از قرای آن، پناه برده بودیم؛ پس مطلع شدیم که جراح حاذقی که او را آقا یوسف می‌گفتند، در قریه نزدیک قریه ما منزل دارد.

پس پدرم کسی نزد او فرستاد و برای معالجه حاضر کرد، و چون عمویم مریضی را برای او عرضه داشت، ساعتی ساکت شد تا آن که پدرم از نزد او بیرون رفت و من در نزد او ماندم با یکی از خالوهای^۳ من که او را حاجی میرزا عبدالوهاب می‌گویند؛ مدتی با او نجوا کرد و من از آن کلمات دانستم که با او خبر یاس می‌دهد و از من مخفی می‌کند که مبادا به مادرم بگویم و مضطرب شود و به جزع افتد.

پس پدرم برگشت. آن جراح گفت که: من فلان مبلغ می‌گیرم، آن گاه شروع می‌کنم در معالجه. و غرض او از این سخن این بود که امتناع پدرم از دادن آن مبلغ پیش از معالجه، وسیله باشد برای او، از برای رفتن، پیش از اقدام به معالجه.

پس پدرم از دادن آنچه خواست پیش از معالجه امتناع نمود پس او فرصت را غنیمت شمرد و قریه خود مراجعت نمود و پدر و مادرم دانستند که عمل جراح به جهت یاس و عجز او بود، از معالجه با وجود آن حذاقت و استادی که داشت، و از او مایوس شدند.

^۱ - میرزا نایینی، از علمای بزرگ، و مراجع تقلید شیعه در سده چهاردهم است در سال تالیف نجم الثاقب ۲۶ ساله در سال وقوع آن داستان هشت ساله بوده است.

^۲ - گویا مقصود «دمل» است.

- خالو: برادر مادر؛ دایی.

و مرا خالوی دیگر لود در غایب تقوا و صلاح، که او را میرزا ابوطالب می‌گفتند - و در شهر، شهبوتی داشت که رقعهای استغاثه به سوی امام عصر حضرت حجت (علیه السلام) که او می‌نویسد برای مردم، سریع الاجابه (است) و زود تاثیر می‌کند و مردم در شدايد و بلاها، بسیار به او مراجعه می‌کردند.

پس، مادرم از او خواهش کرد که برای شفای فرزندش رقعہ استغاثه بنویسد، در روز جمعه نوشت، و مادرم آن را گرفت و برادرم را برداشت و به نزد چاهی رفت که نزدیک قریه ما بود؛ پس برادرم آنم رقعهای را در چاه انداخت، و او معلق بود در بالای چاه در دست مادرم، و در این حال برای او و پدرم، رقعی پیدا شد؛ پس هر دو سخت بگریستند و این در ساعت آخر روز جمعه بود.

پس چند روزی نگذشت که من در خواب دیدم که سه سوار بر اسب، به هیات و شمائلی که در داستان اسماعیل هر قلی وارد شده، از صحرا به خانه ما می‌آیند؛ در آن حال، واقعه اسماعیل به خاطر آمد و در آن روزها بر آن واقف شده بودم و تفصیل آن در نظر بود.

پس ملتفت شدم که آن سوار مقدم، حضرت حجت (علیه السلام) است، و این که آن جناب، برای شفای برادر مریض من آمده، و برادر مریض، در فراش خود، در فضای خانه، بر پشت، خوابیده تا تکیه داده، چنانکه در غالب ایام چنین بود.

پس حضرت حجت (علیه السلام) نزدیک آمدند و در دست مبارک نیزه داشت؛

پس آن نیزه را در موضعی از بدن او گذاشت و گویا در کتف او بود؛ به او فرمود: بر خیز که خالویت از سفر آمده!

و چنین فهمیدم در آن حال که مراد آن جناب از این کلام، بشارت است به آمدن خالوی دیگر نامش حاجی میرزا علی اکبر (است) که به سفر تجارت رفته بود و سفرش طول کشیده بود و ما بر او به جهت طول سفر و انقلاب روزگار - از قحط و غلای شدید - خائف بودیم.

چون حضرت نیزه را بر کتف او گذاشت و آن سخن را فرمود، برادرم از جای خواب خود برخاست و به شتاب به سوی در خانه رفت به جهت استقبال خالوی مذکور.

پس، از خواب بیدار شدم؛ دیدم فجر طلوع (کرده) و هوا روشن شده؛ کسی به جهت نماز صبح، از خواب بر نخاسته؛ پس از جای برخاستم و به سرعت پیش از آن که جامعه بر تن کنم، نزد برادرم رفتم؛ او را از خواب بیدار کردم و گفتم به او که: حضرت حجت (علیه السلام) تو را شفا داده؛ برخیز!

و دست او را گرفتم و به پا داشتم.

پس، مادرم از خواب برخاست بر من صیحه زد که چرا او را بیدار کردم؛ چون به جهت شدت درد، غالب شب بیدار بود و اندکی خواب در آن حال غنیمت بود؛ گفتم: حضرت حجت (علیه السلام) او را شفا داده.

چون او را به پا داشتم، شروع کرد به راه رفتن در فضای حجره و حال آن که در آن شب چنان بود که قدرت نداشت بر گذاشتن قدمش بر زمین، و قریب یک سال یا یازده چنین بر او گذشته بود و از مکانی به مکانی او را حمل می‌کردند.

پس، این حکایت در آن قریه منتشر شد و همه خویشان و آشنایان که بودند، جمع شدند که او را ببینند، زیرا به عقل باور نداشتند، و من خواب را نقل می‌کردم و بسیار فرحاک بودم از این که من مباردت کردم به بشارت شفا در حالی که او در خواب بود، و چرک و خون در آن روز منقطع و زخم‌ها ملتئم شد.

پس از گذشتن هفته و چند روز بعد از آن، خالو با غنیمت و سلامت وارد شد و در این تاریخ ۱۳۰۳ است، تمام اشخاصی که نام ایشان در این حکایت برده شد، در حیاتند جز مادرم و جراح مذکور که داعی حق را لیبیک گفتند. والحمد لله.

رقعه استغاثه به حضرت (علیه السلام)

مؤلف گوید که: رقعه‌ای استغاثه به سوی حضرت حجت (علیه السلام) به چند روایت شده و در کتب ادعیه متداوله موجود است، ولیکن نسخه‌ای به نظر رسیده که در آن کتب نیست؛ بلکه در مزار «بحار الانوار» و کتاب دعای «بحار» که جمع آنهاست نیز ذکر نشده.

چون نسخه آن کمیاب است، لهذا نقل آن در اینجا لازم دیدم.

فاضیل متبحر بن محمد الطیب، از علمای دولت صفویه، در کتاب «انیس العابدین» نقل کرده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم توسلت اليك يا ابا القاسم محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب النبا العظيم و الصراط المستقيم و عصمه اللاجين بامك سيده نساء العالمين و بابائك الطاهرين و بامهاتك الطاهرات بياسين و القرآن الحكيم و الجبروت العظيم و حقيقه الايمان و نور النور و كتاب مسطور ان تكون سفيري الي الله تعالى في الحاجه لفلان او هلاك فلان بن فلان. و اين را در گل پاکی بگذارد و در آب جاری یا چاهی بیندازد! در آن حال بگو: یا سعید بن عثمان و یا عثمان بن سعید او صلا قصتی الی صاحب الزمان (علیه السلام)».

نسخه چنین بود ولیکن به ملاحظه روایات و طریقه بعضی از رقاع، باید چنین باشد: «عثمان بن سعید و یا محمد بن عثمان!... والله العالم»^۱.

حکایت چهارم: از سید بن طاووس^۲

سید ابن معظم طاووس -طالب ثراه- در کتاب «فرج المهموم فی معرفه نهج الحلال و الحرام من النجوم» فرمود: به تحقیق که درک کردم در زمان خود جماعتی را که ذکر می‌کردند که ایشان، مشاهده نمود مهدی (علیه السلام) را، و در ایشان بود کسانی که حامل شده بودند از جانب آن حضرت رقعه‌ها و عریضه‌ها را که عرض شده بود بر آن جناب، و از این جمله است که صدق آن را دانستیم، و آن چنان است که خبر داد مرا کسی را که اذن نداده است که نام او را ببرم؛ پس ذکر نمود که: او را از خدای تعالی خواسته

^۱ - روایت دیگر از رقعه قبلا در باب هفتم یاد شده.

^۲ - از علما بزرگ سده هفتم.

بود که بر او تفضل نماید به مشاهده نمودن حضرت مهدی (علیه السلام) را. پس در خواب دید که او مشاهده خواهد نمود آن جناب را در وقتی که او را اشاره نمودند به آن وقت.

گفت: چون آن وقت رسید، او در مشهد مطهر مولای ما، موسی بن جعفر (علیهما السلام) بود؛ پس شنید آوازی را که شناخته بود آن را پیش از آن وقت، و او مشغول بود به زیارت مولای ما، حضرت جواد (علیه السلام)؛ پس سائل مذکور، خود را نگاه داشت از مزاحمت کردن آن جناب، و داخل شد در حرم منور، و ایستاد در نزد پاهای ضریح مقدس مولای ما، حضرت کاظم (علیه السلام).

پس بیرون آمد آن که معتقد بود که اوست مهدی (علیه السلام)، و با او بود رفیقی، و این شخص مشاهده نمود آن جناب را، و با او به جهت وجوب تادب در حضور مقدس آن جناب، تکلم نکرد.

حکایت پنجم: داستان شیخ ورام

و نیز سید ابن طاووس در آن کتاب فرموده که از آن جمله است خبری که حدیث کرد مرا به آن، ابوالعباس بن میمون واسطی، در حالی که ما به سمت سامره می‌رفتیم.

گفت: چون متوجه شد ورام بن ابی فراس (رحمة الله علیه) از شهر حله - به جهت تالم و ملاتی که پیدا کرده بود از مغازی - و اقامت نمود در مشهد مقدس، در مقابر قریش (کاظمین)، دو ماه الا هفت روز، گفت: پس متوجه شدم من از شهر واسط بسوی سامرا و هوا به شدت سرد بود؛ پس مجتمع شدیم با شیخ ورام در مشهد کاظمی و عزم خود را در زیارت سامراء برای او بیان کردم.

گفت: می‌خواهم با تو رقعه بفرستم که آن را بر دکمه لباس خود ببندی یا در زیر پیراهن خود؛ پس آن را در جامعه خود بستم.

فرمود: چون رسیدی به قبه شریفه - یعنی قبه سرداب مقدس - و داخل شدی در آنجا در اول شب و کسی در نزد تو باقی نماند و آخر کسی بودی که خواستی بیرون بیایی، پس رقعه را در قبه بگذار؛ چون وقتی صبح بروی به آنجا و رقعه را در آنجا نبینی، به احدی چیزی مگو!

گفت: پس من آنچه را به من امر فرمود، کردم.

پس صبح رفتم و رقعه را نیافتم و برگشتم به سوی اهل خود، و شیخ پیش از من، به میل خود برگشته بود به سوی اهل خود؛ یعنی به حله مراجعت نمود؛ پس در موسوم زیارت آمدم و شیخ را در منزلش در حله ملاقات کردم.

فرمود به من: این حاجت برآورده شد.

ابوالعباس گفت: این حدیث را به احدی قبل تو نگفتم؛ از وقت وفات شیخ ورام تا حال که قریب سی ساله است.

مؤلف گوید: شیخ ورام مذکور، از زهاد علما و ادعیان فقهاست و از اولاد مالک اشتر است و مصنف کتاب «تنبيه الخواطر» که معروف است به مجموعه ورام، و او جد مادری ابن طاووس است.

حکایت ششم: داستان علامه حلی^۱

سید شهید، قاضی نورالله شوشتری در «مجالس المومنین» در ضمن احوالات آیت الله علامه حلی گفته که:

از جمله مراتب عالیه که جناب علامه به آن، امتیاز داد، آن است که میان اهل ایمان، اشتهار یافته که یکی از علمای اهل سنت که در بعضی فنون علمی، استاد جناب علامه بود، کتابی در رد مذهب شیعه امامیه نوشته بود و در مجالس، آن را با مردم می‌خواند و اضلال ایشان می‌نمود، و از بیم آن کسی از علمای شیعه رد آن نماید، آن را به کسی نمی‌داد که بنویسد، و جناب علامه همیشه چاره می‌اندیشید که آن را به دست آرد، تا رد آن نماید.

لاجرم علاقه استاد و شاگردی را وسیله درخواست عاریت کتاب مذکور کرد، و چون آن شخص نخواست که یکبار دست رد بر سینه او نهد، گفت: سوگند یاد کرده‌ام که این کتاب را زیاده از یک شب پیش کسی نگذارم.

جناب علامه نیز آن را قدر را غنیمت دانسته، کتاب را برگت و به خانه برد که در آن شب از آن کتاب به قدر امکان، نقل نماید.

چون به نوشتن آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت، خواب بر او غلبه نمود؛ حضرت صاحب الامر (علیه السلام) پیدا شد و به علامه گفت که: «کتاب را به من واگذار و تو خواب کن!

چون شیخ از خواب بیدار شد، رونویسی آن نسخه، از کرامات صاحب الامر (علیه السلام) تمام شده بود.

مؤلف گوید: این حکایت را در کشکول فاضل المعی، علی بن ابراهیم مازندرانی - معاصر علامه مجلسی (رحمة الله علیه) - به نحو دیگر دیدم، و آن چنان است که نقل کرده آن جناب، کتابی از بعضی از افاضل خواست که نسخه‌ای از آن رونویسی کند؛ او ابا کرد از دادن و آن کتب بزرگی بود. تا آن که اتفاق افتاد که به او داد، به شرط آن که یک شب بیشتر، نزد او نماند، و استنساخ آن کتاب نمی‌شد مگر در یک سال یا بیشتر.

پس علامه آن را به منزل آورد و شروع کرد به نوشتن آن در آن شب؛ پس چند صفحه نوشت و ملالت پیدا کرد؛ پس دیدی مردی از در داخل شد به صفت اهل حجاز و سلام کرد و نشست و از علامه درخواست کرد که وی بنویسد و مشغول نوشتن شد.

چون بانگ خروس صبح آمد، کتاب بالتمام به اتمام رسیده بود.

و بعضی گفتند که: «چون شیخ خسته شد، خوابید، چون بیدار شد، کتاب را نوشته دید؛ و الله اعلم.

حکایت هفتم: نقل از سید بن طاووس

و نیز سید بن طاووس در کتاب «فرج المهموم» می‌فرماید: و از این جمله، است، حکایتی که دانسته‌ام آن را از کسی که محقق شده در نزد من حدیث او و تصدیق کرده‌ام او را؛ گفت: نوشتم به سوی مولای خود مهدی (علیه السلام) مکتوبی که متضمن بود چند امر

^۱ - از فقهای شیعه سده هفتم و هشتم.

مهم را، و تقاضا کردم که جواب دهد از آنها به قلم شریف خود، و برداشتم مکتوب را با خود به سوی سرداب شریف در سر من رای (سامراء). پس مکتوب را در سرداب گذاشتم؛ آن گاه خوف کردم بر او؛ پس برداشتم آن را با خود، و آن در شب جمعه بود و تنها، در یکی از حجره‌های صحن مقدس ماندم. چون نزدیک نصف شب شد، خادمی با شتاب داخل شد، گفت: «بده به من مکتوب را! (یا گفت: می‌گویند بده مکتوب را - و این شک از راوی است-) پس نشستم برای تطهیر نماز و طول دادم؛ چون بیرون آمدم، نه خادمی دیدم و مخدومی».

حکایت هشتم: شنیدن سید بن طاووس، صدای حضرت را

و نیز آن سید جلیل القدر (رحمة الله علیه) در اواخر کتاب «مهج الدعوات» فرموده است که: «بودم من در سامراء، پس شنیدم در سحر، دعای حضرت قائم (علیه السلام) را و حفظ کردم از آن جناب، دعا را... و بود این قصه در شب چهارشنبه، سیزدهم ذی قعدة سال ۶۳۸».

در محقات کتاب «انیس العابدین» مذکور است که نقل شده از ابن طاووس (رحمة الله علیه) که او شنید در سحر، در سرداب مقدس صاحب الامر (علیه السلام) که آن جناب می‌فرمود:

«اللهم ان شیعتنا خلقت من شعاع انوارنا و بقیه طینتنا و قد فعلوا ذنوبا کثیره اتکالا علی حینا و لایتنا فان کانت ذنوبهم بینک و بینهم فاصفح عنهم فقد رضینا و ما کان منها فیها بینهم فاصلح بینهم و قاص بها عن خمسنا و ادخلهم الجنة و زحزحهم عن النار و لا تجمع بینهم و بین اعدائنا فی سخطک»^۱.

حکایت نهم: زیارت امیرالمؤمنین توسط امام عصر (علیهما السلام)

و نیز سید بن طاووس (رحمة الله علیه) در کتاب «جمال الاسبوع» روایت کرده از شخصی که او مشاهده نمود حضرت صاحب الامر (علیه السلام) را که زیارت می‌کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به این زیارت و این مشاهده در بیداری بود نه در خواب، در روز یکشنبه که آن روز، روز امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

«السلام علی الشجرة النبویه و الدوحه الهاشمیه المزیئه المثمره بالنبوه (المونقه / خ) بالامامه السلام علیک و علی ضجعیک آدم و نوح السلام علیک و علی اهل بیتک الطیبین الطاهرین السلام علیک و علی الملائکه المحدقین بک و الحافین بقبرک یا امیر المومنین! هذا یوم الاحد و هو یومک و باسماک و انا ضیفک فیه و جارک فاضفنی یا مولای و اجزنی فانک کریم تحب الضیافه و مامور بالاجابه فافعل ما رغبت الیک فیه و ورجوته منک بمنزلتک و آل بیتک عند الله و منزلته عندکم و بحق ابن عمک رسول الله صلی الله علیه و علیکم اجمعین»^۲.

حکایت دهم: از شیخ ابراهیم کفعمی، از علمای سده نهم

^۱ - بحار الانوار: جلد ۵۳، ص ۳۰۲.

^۲ - این زیارت در مفاتیح الجنان ذکر شده است.

شیخ صالح، شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب «بلد الامین» گفته: مروی است از حضرت مهدی (علیه السلام): هر کس بنویسد این دعا را در ظرف تازه با تربت حسین (علیه السلام) و بشوید و بخورد آن را، شفا می‌یابد از مرض خود.

«بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله دواء و الحمد لله شفا و لا اله الا الله کفا و هو الشافی شفاء و هو الکافی اذهب الباس برب الناس شفاء لا یغادره سقم و صلی الله علی محمد و آله النجباء».

و دیدم به خط سید زین الدین علی بن الحسین حسینی که این دعا را آموخت به مردی که مجاور بود در حائر - یعنی کربلا، علی مشرفه السلام - از مهدی (علیه السلام) در خواب خود، و به مرضی مبتلا بود، پس شکایت کرد به سوی قائم (علیه السلام)؛ پس امر فرمود به نوشتن این دعا و شستن آن و خوردنش؛ پس کرد آنچه را فرموده بود و فی الحال از آن مرض آفیت یافت. و الحمد لله.

حکایت یازدهم: نقل از ریاض العلماء

عالم فاضل، میرزا عبدالله اصفهانی - معروف به افندی - در جلد پنجم کتاب «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» در احوالات شیخ ابن جواد نعمانی گفته که: «او از کسانی است که دیده است قائم (علیه السلام) را و روایت نموده از آن جناب».

دیدم منقول از خط شیخ زین الدین علی بن حسن بن محمد خازن حائری شهید، که به درستی تحقیق که دیده است ابن ابی (کذا) الجواد نعمانی، مولای ما - مهدی (علیه السلام) - را، پس عرض کرد به او: «ای مولای من! برای تو مقامی^۱ است در شهر نعمانیه عراق مقامی است در شهر حله؛ پس کدام وقت تشریف دارید در هر یک از آنها؟»

فرمود به او که: «در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه می‌باشم و روز جمعه و شب جمعه در حله می‌باشم. و لکن اهل حله به آداب و رفتار نمی‌کنند در مقام من، و نیست مردی که داخل شود در مقام من به ادب و سلام کند بر من و ائمه (علیهم السلام)، و صلوات فرستد و سلام کند بر من و بر ایشان دوازده مرتبه، آن گاه دو رکعت نماز به جای آورد با دو سوره، و با خدای تعالی مناجات کند در آن دو رکعت، مگر آن که خدای تعالی عطا فرماید به او آنچه را که می‌خواهد.

پس گفتم: ای مولای من تعلیم فرما به من این مناجات را!

فرمود: «اللهم قد اخذ التادیب منی حتی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و ان کان ما اقترفته من الذنوب استحق به اضعاف ما ادبتنی به و انت حلیم ذو اناه تعفو عن حتی یسبق عفوک و رحمتک عذابک».

و سه مرتبه این دعا را بر من تکرار فرمود تا آن که فهمیدم - یعنی حفظ نمودم - آن را.

مؤلف می‌گوید: نعمانیه بلدی است، ما بین واسط و بغداد، و ظاهراً از اهل آن بلد باشد شیخ جلیل، ابو عبدالله، محمد بن محمد ابراهیم بن جعفر کاتب شهر به نعمانی، معروف به ابی زینب، شاگرد شیخ کلینی و صاحب تفسیر مختصر که در انواع آیات است و کتاب غیبت از کتب مشروحه مفصله معتبره است؛ چنانکه شیخ مفید در «ارشاد» اشاره فرموده است.

^۱ - مقصود مکان‌هایی است در آن دو شهر، مانند مسجد جمکران در قم ایران.

اماکن مخصوص و معروف به مقام آن حضرت (علیه السلام)

مخفی نماند که در جمله‌ای از اماکن، محل مخصوصی است معروف به مقام آن جناب؛ مثل وادی السلام نجف و مسجد سهله در کوفه و مقامی که در حله و خارج قم و غیر آن هست. ظاهر آن است که کسی در آن مکان‌ها به زیارت امام زمان مشرف، یا از آن جناب معجزه‌ای در آنجا ظاهر شده؛ و از این جهت، آن اماکن شریفه متبرکه، محل انس و تردد ملائکه و قلت شیاطین است و این خود یکی از اسباب قریبه اجابت دعا و قبول عبادت است.

و در بعضی از اخبار رسیده که: «خداوند را مکان‌هایی است که دوست می‌دارد عبادت کرده شود در آنجا» و وجود امثال این اماکن - چون مساجد و مشاهد ائمه (علیهم السلام) و مقابر امام زادگان و صلحا و ابرار- در اطراف بلاد، از الطاف غیبیه الهیه است برای بندگان درمانده و مضطر و مریض و مقروض و مظلوم و هراسان و محتاج و نظایر ایشان که به آنجا پناه برند و تضرع نمایند و به وسیله صاحب مقام آن، از خداوند دوی درد خود را بخواهند و شفا طلبند و دفع شر اشرار کنند.

بسیار شده که با مرض رفتند و با عاقبت برگشتند، و مظلوم رفتند و مغبوط برگشتند، و با حال پریشان رفتند و آسوده خاطر مراجعت نمودند و البته در آداب و احترام آنجا بکوشند، خیر در آنجا بیشتر بینند.

حکایت دوازدهم: به نقل از سید حیدر کاظمینی

سید حیدر کاظمی (رحمة الله علیه) خبر داد شفاها و کتبا که: در زمانی که مجاور بود، در نجف اشرف به جهت تحصیل علوم دینه - و این در حد سال ۱۲۷۵ ق بود- می‌شنیدم از جماعتی از اهل علم و غیر ایشان از اهل دیانت که ذکر می‌کردند مردی را که شغلش فروختن سبزیجات و غیره بود که او دیده است مولای ما، امام منتظر (علیه السلام) را.

پس جویا شدم که شخص او را بشناسم؛ پس شناختم او را و یافتم که مرد صالح متدینی است، و خویش داشتم که با او در مکان خلوتی مجتمع شوم که از او مستفسر شوم کیفیت ملاقات و دیدنش، حجت (علیه السلام) را.

پس مقامات دوستی با او را پیش گرفتم؛ بسیاری از اوقات که به او می‌رسیدم سلام می‌کردم و از سبزیجات و امثال آن که می‌فروخت می‌خریدم؛ تا آن که میانم من و او رسته دوستی پیدا شد؛ همه اینها به جهت شنیدن آن خبر شریف بود از او؛ تا آن که اتفاق افتاد برای من که رفتم به مسجد سهله در شب چهارشنبه، به جهت نماز معروف به نماز استجاره^۱ چون به در مسجد رسیدم، شخص مذکور را دیدم که در اینجا ایستاده؛ پس فرصت کردم و از او خواهش کردم که امشب را نزد من بیتوته کند؛ پس با من بود تا آن گاه که فارغ شدیم از اعمال موظفه در آن مسجد شریفه، و رفتیم به مسجد کوفه.

چون به آن مسجد رسیدیم و پاره‌ای از اعمال آن را به جا آوردیم و در منزل مستقر شدیم، سؤال کردم او را از خبر معهود، و خواهش نمود که قصه خود را به تفصیل بیان کند.

^۱ - استجاره طلب پناه کردن و پناه بردن.

پس گفت: «من بسیار شنیدم از اهل معرفت و دیانت که هر کس ملازمت عمل استجاره داشته باشد در مسجد سهله، در چهل شب چهارشنبه، پی در پی، به نیت دیدن امام منتظر (علیه السلام) موفق می‌شود به رویت آن جناب، و این که این مطلب، مکرر واقع شده؛ پس شایق شدم به کردن این کار قصد کردم ملازمت عمل استجاره را در هر شب چهارشنبه، و مرا مانع نبود از کردن این کار، شدت گرما و سرما و باران و غیر آن؛ تا این که قریب یک سال گذشت بر من و من ملازم بودم عمل استجاره را و بیتوته می‌کردم در مسجد کوفه تا این که عصر سه شنبه‌ای بیرون آمدم از نجف اشرف، پیاده - به عادتی که داشتم - و موسوم زمستان بود و ابرها متراکم هوا تاریک تاریک و کم کم باران می‌آمد.

پس متوجه مسجد شدم و مطمئن بودم آمدن مردم را به آنجا حسب عادت مستمره، تا این که رسیدم به مسجد، هنگامی که آفتاب غروب کرده بود و تاریکی سخت عالم را فرا گرفته بود با رعد و برق زیاد؛ پس خوف بر من مستولی شد و از تنهایی، ترس مرا گرفت؛ زیرا که در مسجد احدی را ندیدم؛ حتی خادم مقرری که در شب‌های چهارشنبه به آنجا می‌آمد، آن شب نبود.

پس بسیار متوحش شدم، و با خود گفتم: سزاوار این است که نماز مغرب را بجای آورم و عمل استجاره را به تعجیل بکنم و بروم به مسجد کوفه؛ پس خود را به این ساکن کردم.

پس برخاستم و نماز خواندم، آن گاه عمل استجاره را کردم از نماز و دعا (و آن را حفظ داشتم) و در بین نماز استجاره، ملتفت مقام شریف شد. که معروف است به مقام صاحب الزمان (علیه السلام)، پس دیدم در آنجا روشنایی کامل و شنیدم از آن مکان، قرائت نماز گزاری؛ پس مطمئن شدم و دلم مسرور، و کمال اطمینان پیدا کردم و گمان کردم در آن مکان شریف، بعضی از زوار هستند که من مطلع نشدم به ایشان هنگامی که داخل مسجد شدم؛ پس عمل استجاره را با اطمینان خاطر، تمام کردم.

آن گاه متوجه مقام شریف شدم و داخل شدم در آنجا؛ پس روشنایی عظیمی در آنجا دیدم و چشم به چراغی و شمعی نیفتاد ولکن غافل بودم از تفکر در این مطلب (که به شمع و چراغ چگونه روشن است) و دیدم در آنجا سید جلیلی به هیات اهل علم، ایستاده، نماز می‌کند؛ پس دلم مایل شد به سوی او و گمان کردم او یکی از زوار غریب است؛ زیرا که چون در او تامل کردم، فی الجمله دانستم که او را از اهالی نجف اشرف نیست.

پس شروع کردم در خواندن زیارت امام عصر (علیه السلام) که از وظایف مقرر آن مقام آن است، و نماز زیارت کردم.

چون فارغ شدم، اراده کردم که از او خواهش کنم که برویم به مسجد کوفه، پس بزرگی و هیبت او مرا مانع شد، و من نظر کردم به خارج مقام؛ پس دیدم شدت تاریکی او را و شنیدم صدای رعد و باران را؛ پس به روی مبارک خود، ملتفت من شد و مهربانی و تبسم به من فرمود: می‌خواهی که برویم به مسجد کوفه؟

گفتم: آری ای سید من! عادت ما اهل نجف چنین است که چون مشرف شدیم به عمل این مسجد، می‌رویم به مسجد کوفه.

پس با آن جناب بیرون رفتیم و من به وجودش مسرور، و به حسن صحبتش خرسند بودم؛ پس راه می‌رفتیم در روشنایی و هوای نیک و زمین خشک که چیزی به پا نمی‌چسبید، و من غافل بودم از حال باران و تاریکی که می‌دیدم آن را، تا رسیدیم به مسجد.

آن جناب - روحی فداه- با من بود و من در غایت سرور امنیت بودم به جهت مصاحبت آن جناب؛ نه در تاریکی داشتم نه در باران.

پس در بیرون مسجد را زدم و آن بسته بود؛ پس خادم گفت: کیست در را می‌گوید؟

پس گفتم: در را باز کن!

گفت: از کجا آمدی در این تاریکی و شدت باران؟!

گفتم: از مسجد سهله.

چون خادم در را باز کرد، ملتفت شدم به سوی آن سید جلیل؛ پس او را ندیدم و دنیا را دیدم در نهایت تاریکی، و به شدت باران و بر ما می‌بارد؛

پس مشغول شدم به فریاد کردن که: «یا سیدنا و مولانا! بفرماید که در باز شد» و برگشتم به پشت سر خود فریاد می‌کردم؛ اثری اصلا از آن جناب ندیدم و در آن زمان اندک، سرما و باران و هوا مرا اذیت کرد.

پس داخل مسجد شدم و از حال غفلت بیدار شدم؛ چنانکه گویا در خواب بودم، و مشغول شدم به ملامت کردن نفس بر غفلتش از آن نشانه‌ها و معجزات ظاهره که دیده بودم، و متذکر شدم آن کرامات را؛ از روشنایی عظیم در مقام شریف، با آن که چراغی در آنجا ندیدم و اگر بیست چراغ هم در آنجا بود، آن قدر روشن نمی‌کرد، و نامیدن آن سید جلیل، مرا به اسمم، با آن که او را نمی‌شناختم و ندیده بودم، و به خاطر آوردم که چون در مقام، نظر به فضای مسجد می‌کردم، تاریکی زیادی می‌دیدم و صدای رعد و باران می‌شنیدم و چون بیرون آمدم از مقام، به مصاحبت آن جناب (علیه السلام)، راه می‌رفتیم در روشنایی، به نحوی که زیر پای خود را می‌دیدم و زمین خشک بود و هوا ملایم طبع، تا رسیدم به مسجد، و از آن وقت که مفارقت فرمود، تاریکی هوا و سردی باران دیدم، و غیر این‌ها از آنچه سبب شد که قطع کردم بر این که آن جناب، همان است که من این عمل استجاره را برای مشاهده جمالش می‌کردم، و گرما و سرما را در راه جنابش متحمل می‌شدم و ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾^۱.

حکایت سیزدهم: از علی بن یونس عاملی

شیخ عظیم الشان، زین الدین علی بن یونس عاملی بیاضی در کتاب «الصراف مستقیم الی مستحق التقدیم» فرموده که: من با جماعتی که زیاده از چهل نفر مرد بودند، بیرون رفتیم به قصد زیارت قاسم بن موسی الکاظم (علیه السلام) و رسیدم به آنجا که میان ما و مزار شریف او به قدر میلی (دو کیلومتر) بود؛ پس سواری را دیدم که پیدا شد؛ گمان کردیم که او اراده گرفتن اموال ما دارد؛ پس پنهان کردیم آنچه را که بر آن می‌ترسیدیم.

چون رسیدیم، آثاری اسبش را دیدم و او را ندیدم؛ پس نظر کردیم... احدی را ندیدم؛ تعجب کردیم از این مخفی شدن با مسطح بودن زمین و حضور آفتاب؛ پس ممتنع نیست که او امام عصر (علیه السلام) باشد.

^۱ - سوره جمعه: آیه ۴.

قاسم مذکور، در هشت فرسخی شهر حله مدفون است، و پیوسته علما و اخیار به زیارت او می‌روند، و حدیثی در میان مردم معروف است قریب به این مضمون که جناب رضا (علیه السلام) فرمود: «هر کس قادر نیست به زیارت من، پس زیارت کند برادرم قاسم را!» و این خبر را ندیدم ولکن در اصول کافی خبری است که دلالت می‌کند بر عظمت شان و بزرگی مقام او.

حکایت چهاردهم: نقل از میرزا محمد تقی الماسی

عالم فاضل متقی، میرزا محمد تقی بن میرزا کاظم بن میرزا عزیز الله بن ملا محمد تقی مجلسی (رحمة الله علیه) - نواده دختری علامه مجلسی که ملقب است به الماسی - در رساله «بهجه الاولیاء» فرمود (چنانکه شاگرد آن مرحوم، فاضل بصیر، سید محمد باقر بن سید محمد شریف حسینی اصفهانی در کتاب «نور العیون» از او نقل کرده) بعضی برای من نقل کردند که مرد صالحی از اهل بغداد که در سال ۱۱۳۶ هجری هنوز زنده بود، گفته که:

«روانه سفری بودیم و در آن سفر بر کشتی سوار بر روی آب حرکت می‌نمودیم؛ اتفاقاً کشتی ما شکست و آنچه در آن بود، غرق گشت و من به تخته پاره‌ای چسبیده بودم؛ در موج دریا حرکت می‌نمودم تا بعد از مدتی بر ساحل جزیره خود را دیدم. در اطراف جزیره گردش نمودم و بعد از ناامیدی از زندگی به صحرایی رسیدم؛ در برابر خود کوهی دیدم؛ چون نزدیک آن رسیدم، دیدم که اطراف کوه، دریا و یک طرفش صحرا است، بوی عطر میوه‌ها به مشام رسید؛ باعث انبساط و زیادتی شوقم گردید.

از کوه بالا رفتم؛ از آنجا رو به قله کوه آوردم و در برابرم باغی در نهایت سبزی و خرمی و طراوت و نضارت و معموری دیدم؛ رفتم تا داخل باغ گردیدم که اشجار میوه بسیاری در آنجا روییده بود، و عمارت بسیار عالی - مشتمل بر بیوتات و غرفه‌های بسیار - در وسط آن، بنا شده؛ پس من قدری از آن میوه‌ها خوردم و در بعضی از آن غرفه‌ها پنهان می‌شدم و تفرج آن باغ را می‌کردم.

بعد از زمانی که دیدم که چند سوار، از دامن کوه صحرا پیدا شدند و داخل باغ گردیدند و یکی مقدم بر دیگران، در نهایت مهابت و جلال می‌رفت.

پس پیاده شدند و اسب‌های خود را سر دادند، و بزرگ ایشان، در صدر مجلسی قرار گرفت و دیگران نیز در خدمتش در کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره کشیدند و چاشت حاضر کردند؛ پس آن بزرگ به ایشان فرمود که: «میهمانی در فلان غرفه داریم و او را برای چاشت طلب باید نمود».

پس به طلب من آمدند؛ من ترسیدم و گفتم: مرا معاف دارید!

چون عرض کردند، فرمود: چاشت او را همان جا ببرید تا تناول نماید!

و چون از چاشت خوردن فارغ شدیم، مرا طلبید و گزارش احوال مرا پرسید، و چون قصه مرا شنید فرمود: می‌خواهی به اهل خود برگردی؟

گفتم: بلی!

پس یکی از آن جماعت را فرمود که: این مرد را به اهل خودش برسان!

پس با آن شخص بیرون آمدیم؛ چون اندکی راهی رفتیم، گفت: نظر کن!

این است حصار بغداد؛ و چون نظر کردم، حصار بغداد را دیدم و آن مرد را دیگر ندیدم؛ در آن وقت ملتفت گردیدم و دانستم به خدمت مولای خود رسیده‌ام.

از بی طالعی خود، از شرفی چنین، محروم گردیدم، و با کمال حسرت و ندامت داخل شهر و خانه خود شدم.

مؤلف گوید: شرح احوال میرزا محمد تقی الماسی مذکور را در رساله «فیض قدسی در احوال مجلسی (رحمة الله علیه)» بیان کردیم.

و فاضل مذکور، یعنی سید محمد باقر، در چند ورق، قبل از نقل این حکایت گفته که او فاضل عالم باورع دینداری بود که در زهد از دنیا و کثرت عبادت و بکاء گوی سبقت از همگان می‌ربوده.

در فقه حدیث، مرجه طلبه اهل زمان خود بوده و این حقیر، بسیاری از احادیث و رجال در نزد آن حمید الخصال گذرانیده و قدری از فروع فقه و غیره از آن بزرگوار بوده. در سال ۱۱۵۹ به جوار رحمت الهی واصل گردیده. انتهی.

او را الماسی به جهت آن می‌گویند که پدرش میرزا کاظم، متمول و با ثروت بود و الماسی هدیه کرد به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در جای دو انگشت نصب کرد که قیمت آن پنج هزار تومان بود، و از این جهت به الماسی معروف شد.

حکایت پانزدهم: نیز به نقل از میرزا محمد تقی الماسی

و نیز سید محمد باقر مذکور، در کتاب «نور العیون» روایت کرده از جناب میرزا محمد تقی الماسی که در رساله «بهجه الاولیا» فرموده که:

خبر داد مرا مرد موثق صالحی از اهل علم از سادات شولستان، از مرد موثقی که گفت:

«اتفاق افتاده در این سال‌ها که جماعتی از اهل بحرین عازم شدند بر مهمانی کردند جمعی از مومنین به نوبت. پس مهمانی کردند تا آن که رسید نوبت به یکی از ایشان که در نزد او چیزی نبود، پس به جهت آن مغموم شد و حزن و اندوهش زیاد شد.

اتفاق افتاد که او شبی بیرون رفت به صحرا؛ دید شخصی را که به او رسید و گفت: «برو نزد فلان تاجر و بگو: محمد بن الحسن (علیهما السلام) می‌گوید:

«بده به من دوازده اشرفی که نذر کرده بودی آن را برای ما! پس بگیر آن را اشرفی‌ها را از او و خرج کن آن را در مهمانی خود!»

پس آن مرد رفت به نزد آن تاجر و آن رسالت را از جانب آن شخص به او رساند؛ پس آن تاجر به او گفت: گفت این را به تو، محمد بن الحسن (علیهما السلام) به نفس خود؟

پس بحرینی گفت: آری.

پس تاجر گفت: شناختی او را؟

گفت: نه.

گفت که: او صاحب الزمان (علیه السلام) بود، و این اشرفی‌ها را نذر کرده بودم برای آن جناب.

پس آن بحرینی را اکرام کرد و آن مبلغ را به او داد و از او التماس دعا کرد و خواهش نمود از او که چون آن جناب، نذر مرا قبول کرد، نصفی از آن اشرفی‌ها را به من دهی، و من عوض آن را به تو بدهم؛ پس بحرینی آمد و آن مبلغ را خرج کرد در آن مصرف، و آن شخص موثق به من گفت که: من این حکایت را از بحرینی به دو واسطه شنیدم».

حکایت شانزدهم: نقل از بحار الانوار

و در «بحار» ذکر فرموده که: «جماعتی از اهل نجف مرا خبر دادند که مردی از اهل کاشان در نجف اشرف آمد و عازم حج بیت الله بود. در نجف، مریض شد به مرض شدید، تا آن که پاهای او خشک شده بود و قدرت، بر رفتن نداشت و رفقای او، او را نجف، در نزد یکی از صلحاء گذاشته بودند که آن صالح، حجره‌ای در صحن مقدس داشت. آن مرد صالح، هر روز در را بر روی او می‌بست و بیرون می‌رفت به صحرا برای تماشا و از برای بر چیدن درها^۱.

در یکی از آن روزها آن مریض به آن مرد صالح گفت که: دلم تنگ شده و از این مکان متوحش شدم؛ مرا امروز با خود ببر بیرون و در جایی بینداز؛ آن گاه به هر جانب که خواهی برو!

پس گفت که: آن مرد راضی شد؛ مرا با خود بیرون برد و در بیرون نجف: مقامی بود که آن را مقام حضرت قائم (علیه السلام) می‌گفتند؛ مرا در آنجا نشانید و جامه خود را در آنجا در حوضی که بود، شست و بر بالای درختی در آنجا بود، انداخت و به صحرا رفت و من تنها در آن مکان ماندم؛ فکر می‌کردم که آخر امر من به کجا منتهی می‌شود؟

ناگاه جوان خوش روی گندم گونی را دیدم که داخل آن صحن شده و بر من سلام کرد و به حجره‌ای که در آن مقام بود، رفت؛ در نزد محراب آن، چند رکعت نماز با خضوع و خشوع به جای آورد که من هرگز نماز به آن خوبی ندیده بودم؛ چون از نماز فارغ شد، به نزد من آمد و از احوال من سوال نمود.

به او گفتم که: «من به بلایی مبتلا شدم که سینه من از آن تنگ شده و خدا مرا از آن عافیت نمی‌دهد تا آن که سالم گردم، و مرا از دنیا نمی‌برد تا آن که خلاص گردم.

آن مرد به من فرمود که: محزون مباش! زود است که حق تعالی هر دو را به تو عطا کند.

^۱ - در بیابان نجف، سنگ ریزه‌های است که به آنها در می‌گویند و گاهی نگین انگشتر می‌کنند.

از آن مکان گذشت و چون بیرون رفت، من دیدم که آن جامه از بالای درخت به زمین افتاد؛ من از جای برخاستم و آن جامه را گرفتم و شستم و بر درخت انداخت؛ بعد از آن با خود فکر کردم و گفتم که: «نمی‌توانستم که از جای برخیزم، اکنون چگونه چنین شدم که برخاستم و راه رفتم؟!»

و چون در خود نظر کردم، هیچ‌گونه درد و مرضی در خویش ندیدم؛

دانستم که آن مرد، حضرت قائم (علیه السلام) بود که حق تعالی به برکت آن بزرگوار و اعجاز او، مرا عافیت بخشیده است.

از صحن آن مقام بیرون رفتم و در صحرا نظر کردم؛ کسی را ندیدم؛

بسیار نادم و پشیمان گردیدم که چرا من آن حضرت را نشناختم؟ صاحب حجره رفیق من آمد و از حال من سوال کرد و متحیر گردید.

من او را خبر دادم به آنچه گذشت؛ او نیز بسیار متحسر شد که ملاقات آن بزرگوار، او را میسر نشد.

با او به حجره رفت و سالم بود تا آن که صاحبان و رفیقان او آمدند و چند روز با ایشان بود، آن گاه مریض شد و مرد و در صحن مقدس دفن شد و صحت آن دو چیز که حضرت قائم (علیه السلام) به او خبر داد، ظاهر شد، که یکی عافیت بود و دیگری مردن».

حکایت هفدهم: شیعیان بحرین

و نیز در «بحار الانوار» فرموده که: «جماعتی از ثقات ذکر کردند که مدتی ولایت بحرین، تحت حکم فرنگ بود، و فرنگیان، مردی از مسلمانان را والی بحرین کردند که شاید به سبب حکومت مسلمانی، آن ولایت معمورتر شود به حال آن بلاد اصلاح باشد، و آن حاکم از ناصبیان بود وزیری داشت که در عداوت با اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، از آن حاکم، شدیدتر بودند و پیوسته اظهار عداوت و دشمنی نسبت به اهل بحرین می‌نمود، به سبب دوستی که اهل آن شهر، نسبت به اهل بیت رسالت (علیهم السلام) داشتند.

آن وزیر لعین، پیوسته برای کشتن و ضرر رسانیدن اهل آن بلاد، حيله‌ها و مکرها می‌کرد.

در یکی از روزها، وزیر خبیث، داخل شد بر حاکم و اناری در دست داشت و به حاکم داد و حاکم چون نظر کرد در آن انار، دید که بر آن انار نوشته: «لا اله الا الله محمد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفا رسول الله»، چون حاکم نظر کرد، دید که آن نوشته، از اصل انار است و مصنوعی نیست.

پس متعجب شد و به وزیر گفت که: «این علامتی است ظاهر و دلیلی قوی بر ابطال مذهب شیعه؛ چه چیزی است رای تو در باب اهل بحرین؟»

وزیر لعین گفت: اینها جماعتی‌اند متعصب، انکار دلیل و براهین می‌نمایند و سزاوار است از برای تو که ایشان را حاضر نمایی و این انار را به ایشان بنمایی.

پس هر گاه قبول کنند و از مذهب خود برگردند، از برای تو است ثواب جزیل، و اگر از برگشتن ابا نمایند و بر گمراهی خود باقی بمانند، ایشان را مخیر نما میان یکی از سه چیز؛ یا جزیه بدهند با ذلت، یا جوابی از این دلیل بیاورند و حال آن که راه جواب و فراری ندارد، یا آن که مردان ایشان را بکشی و زنان و اولاد ایشان را اسیر نمایی و اموال ایشان را به غنیمت برداری.

حاکم، رای آن خبیث را تحسین نمود و به پی علما و افاضل و اخیار ایشان فرستاد؛ ایشان را حاضر کرد؛ انار را به ایشان نشان داد و به ایشان خبر داد که: «اگر جواب شافی در این باب نیاورید، مردان شما را می کوشم و زنان و فرزندان شما را اسیر می کنم و مال شما را به غنیمت بر می دارم، یا آن که باید به ذلت، مانند کفار، جزیه بدهید.

چون ایشان این امور را شنیدند، متحیر گردید و قادر بر جواب نبود و روهای ایشان متغیر گردید و بدن ایشان بلرزید.

پس بزرگان ایشان گفتند که: «ای امیر! سه روز ما را مهلت ده، شاید جوابی بیاوریم که تو از آن راضی باشی، و اگر نیاوریم، با ما بکن آنچه خواهی!»

پس تا سه روز، ایشان را مهلت داد، و ایشان با خوف و تحیر از نزد او بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و با هم مشورت کردند تا آن که ایشان بر آن متفق شدند که از صلحای بحرین و زهاد ایشان، ده نفر را اختیار نمایند؛ پس چنین کردند.

آن گاه از میان ده نفر، سه نفر را اختیار کردند؛ پس یکی از آن سه نفر را گفتند که: تو امشب بیرون رو به سوی صحرا و خدا را عبادت کن و استغاثه کن به امام زمان، حضرت صاحب الامر (علیه السلام) که او امام زمان ماست و حجت خداوند عالم است بر ما؛ شاید که به تو خبر دهد راه چاره بیرون رفتن از این بلیه عظیمه را.

آن مرد بیرون رفت و در تمام شب، خدا را از روی خضوع عبادت کرد و گریه و تضرع کرد خدا را خواند استغاثه به حضرت صاحب الامر (علیه السلام) نمود تا صبح؛ چیزی ندید و به نزد ایشان آمد و ایشان را خبر داد.

و در شب دوم، یکی دیگر را فرستادند؛ او مثل رفیق اول، دعا و تضرع نمود و چیزی ندید؛ پس اضطراب و جزع ایشان زیاده شد.

پس سومی را حاضر کردند و او مرد پرهیزکار بود و اسم او محمد بن عیسی بود و او در شب سوم، با سر و پای برهنه به صحرا رفت -و آن شبی بود بسیار تاریک- و به دعا و گریه مشغول شد و متوسل به حق گردید که آن بلیه را از مومنان بردارد، و به حضرت صاحب الامر (علیه السلام) استغاثه نمود، و چون آخر شب شد، شنید که مردی به او خطاب می نماید که: ای محمد بن عیسی! چرا تو را به این حال می بینیم؟ و چرا بیرون آمدی به سوی این بیابان؟

او گفت که: ای مرد! مرا بگذار که من از برای امر عظیمی بیرون آمده ام و آن را ذکر نمی کنم مگر از برای امام خود، و شکایت نمی کنم آن را مگر به سوی کسی که قادر باشد بر کشف آن.

گفت: ای محمد بن عیسی! منم صاحب الامر! ذکر کن حاجت خود را!

محمد بن عیسی گفت: «اگر تویی صاحب الامر (علیه السلام)، قصه مرا می دانی و احتیاج به گفتن من نداری.

فرمود: بلی راست می‌گویی.

بیرون آمده‌ای از برای بلیه‌ای که در خصوص آن انار بر شما وارد شده است و آن تو عید و تخویفی که حاکم بر شما کرده است.

محمد بن عیسی گفت: چون این کلام معجز نظام را شنید، متوجه آن جانب شدم که آن صدا می‌آمد، و عرض کردم: بلی ای مولای من! تو می‌دانی که چه چیزی به ما رسیده است و تو امام ما و ملاذ و پناه ما (هستی) و قادر بر کشف آن بلا از ما.

پس آن جناب فرمود: ای محمد بن عیسی! به درستی که وزیر -لعنه الله علیه- در خانه او درختی است از انار.

وقتی که آن درخت بار گرفت، او از گل به شکل اناری ساخت و دو نصف کرد و میان نصف هر یک از آنها، بعضی از آن کتاب را نوشت.

انار هنوز کوچک بود بر روی درخت؛ آن انار را در میان آن قالب گل گذاشت و آن را بست؛ چون در میان آن قالب، بزرگ شد، اثری از آن نوشته در آن ماند و چنین شد.

پس صبح به نزد حاکم روید، به او بگو که: من جواب این بلیه را با خود آوردم، ولكن ظاهر نمی‌کنم مگر در خانه وزیر.

پس وقتی که داخل خانه وزیر شوید، به جانب راست خود در هنگام دخول، غرفه‌ای خواهی دید؛ پس به حاکم بگو که: جواب نمی‌گویم مگر در آن غرفه؛ زود است که وزیر ممانعت می‌کند از دخول در آن غرفه، و تو مبالغه بکن تا آن که به آن غرفه بالا روی، و نگذار که وزیر، تنها داخل غرفه گردد زودتر از تو، و تو اول داخل غرفه شو!

پس در آن غرفه، طاقچه‌ای خواهی دید که کیسه سفیدی در آن هست، و آن کیسه را بگیر که در آن، قالب گلی است که آن ملعون، آن حيله را در آن کرده است؛ پس در حضور حاکم، آن انار را در آن قالب بگذار تا آن که حيله او معلوم گردد.

ای محمد بن عیسی! علامت دیگر آن است که به حاکم بگو که: معجزه دیگر ما آن است که آن انار را چون بشکنند، به غیر از دود و خاکستر، چیز دیگر در آن نخواهید یافت، و بگو اگر راستی این سخن را می‌خواهید بدانید، و به وزیر امر کنید که در حضور مردم، آن انار را بشکنند، و چون بشکنند، آن خاکستر و دود، بر صورت و ریش وزیر خواهد رسید.

چون محمد بن عیسی این سخنان اعجاز نشان را از آن امام علی شان، و حجت خداوند عالمیان شنید، بسیار شاد گردید و در مقابل آن جناب، زمین را بوسید و با شادی و سرور به سوی اهل خود برگشت، و چون صبح شد، به نزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی کرد آنچه را که امام (علیه السلام) به او امر فرموده بود، و ظاهر گردید آن معجزاتی که آن جناب به آنها خبر داده بود.

پس حاکم متوجه محمد بن عیسی گردید و گفت: این امور را کی به تو خبر داده بود؟

گفت: امام زمان و حجت خدا بر ما.

والی گفت: کیست امام شما؟

پس او را از ائمه (علیهم السلام) هر یک از بعد از دیگری خبر داد تا آن که به حضرت صاحب الامر (علیه السلام) رسید.

حاکم گفت: دست دراز کن که من بیعت کنم بر این مذهب! و من گواهی می‌دهم که نیست خدایی مگر خداوند یگانه و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسول خدا اوست و گواهی می‌دهم که خلیفه بعد از آن حضرت، بلافصل، حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است؛ پس به هر یک از امامان بعد از دیگری تا آخری ایشان اقرار نمود و ایمان او نیکو شد و امر به قتل وزیر نمود و از اهل بحرین عذر خواهی کرد.

و این قصه نزد اهل بحرین معروف است و قبر محمد بن عیسی نزد ایشان معروف است و مردم او را زیارت می‌کنند.

حکایت هیجدهم: نقل از شیخ حر عاملی

محدث جلیل، شیخ حر عاملی، در کتاب «اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات» فرموده که: «به تحقیق خبر دادند که مرا جماعتی از ثقات اصحاب ما که ایشان دیدند صاحب الامر (علیه السلام) را در بیداری، و مشاهده نمودند از آن جناب معجزاتی متعدده، و خبر داد ایشان را به خبرهای غیبی، و دعا کرد از برای ایشان دعاهایی که مستجاب شده بود، و نجات داد ایشان را از خطرهای مهالک.

فرمود که: ما نشسته بودیم در بلاد خودمان (جبل عامل) در قریه مشغری در روز عید، و ما جماعتی بودیم از طلاب علم و صلحا؛ پس من گفتم به ایشان که: «کاش می‌دانستم که در عید آینده، کدام یک از این جماعت زنده است و کدام مرده!

پس مردی که نام او شیخ محمد و شریک ما بود در درس، گفت: من می‌دانم که در عید دیگر زنده‌ام، و عید دیگر تا بیست و شش سال.

و ظاهر شد از او که جازم است در این دعوی و مزاح نمی‌کند.

پس گفتم به او که: تو علم غیب می‌دانی؟

گفت: نه! ولکن من دیدم مهدی (علیه السلام) را در خواب و من مریض بودم به مرضی سختی و می‌ترسیدم که بمیرم در حالی که نیست برای من عمل صالحی که ملاقات نمایم خداوند را به آن عمل؛ پس به من فرمود که: «مترس! زیرا که خداوند شفا می‌دهد تو را از این مرض و نمی‌میری در این مرض، بلکه زندگانی خواهی کرد بیست و شش سال، آن گاه عطا فرمود به من، جامی که در دستش بود؛ پس نوشیدم از آن، و مرض از من کنار کرد و شفا حاصل شد، و من می‌دانم که این کار شیطان نیست.

پس چون من شنیدم سختی آن مرد را، تاریخ آن را نوشتم - و آن در سال ۱۰۴۹ بود - و مدتی بر آن گذشت و من منتقل شدم به سوی مشهد مقدس سال ۱۰۷۲؛ پس چون سال آخر شد، در دلم افتاد که مدت گذشت؛ پس رجوع کردم به آن تاریخ و حساب کردم؛ دیدم که گذشت از آن زمان، بیست و شش سال؛ پس گفتم سزاوار است که آن مرد، مرده باشد؛ پس نگذشت مدت یک ماه یا دو ماه که مکتوبی از برادرم رسید - و او در آن بلاد بود - و خبر داد مرا که آن مرد وفات کرد».

حکایت نوزدهم: از شیخ حر عاملی

و نیز شیخ جلیل مذکور، در همان کتاب فرموده که: «من در زمان کودکی که ده سال داشتم، به مرض سختی مبتلا شدم و به نحوی که اهل و اقارب من، جمع شدند و گریه می‌کردند و مهیا شدند برای عزاداری، و یقین کردند که من خواهم مرد در آن شب.

پس دیدم پیغمبر و دوازده امام (علیهم السلام) را و من در میان خواب و بیداری بودم؛ پس سلام کردم بر ایشان و با یکایک مصافحه کردم، و میان من و حضرت صادق (علیه السلام) سختی گذشت که در خاطر من ماند، جز آن که آن جناب در حق من دعا کرد؛ پس سلام کردم بر صاحب (علیه السلام) و با آن جناب مصافحه کردم و گریستم و گفتم: ای مولای من! می‌ترسم که بمیرم در این مرض و مقصد خود را از علم و عمل بدست نیاورم.

پس فرمود: نترس! زیرا که نخواهی مرد در این مرض، بلکه خداوند تبارک و تعالی تو را شفا می‌دهد و عمر خواهی کرد عمر طولانی.

آن گاه قدحی به دست من داد که در دست مبارکش بود؛ پس آشامیدم از آن، و در حال عافیت یافتم و مرض -بالکلیه- از من زایل شد و نشستیم و اهل و اقاربم تعجب کردند و ایشان را خبر نکردم به آنچه دیده بودم، مگر بعد از چند روز».

حکایت بیستم: مقدس اردبیلی

سید نعمت الله جزایری در «الانوار النعمانیه» فرموده که: «خبر داد مکرما موثق‌ترین اساتید من در علم و عمل که: از برای ملا احمد اردبیلی، شاگردی بود از اهل تفرش که نام او میر علام بود؛ در نهایت فضل و ورع بود، و او نقل کرد: مرا حجره‌ای بود در مدرسه‌ای که محیط است به قبه شریفه.

پس یک شب از مطالعه خود فارغ شدم -و بسیاری از شب گذشته بود- بیرون آمدم از حجره و نظر می‌کردم در اطراف، و آن شب سخت تاریک بود؛ مردی را دیدم که رو به حرم کرده، می‌آید؛ گفتم: شاید این دزد است آمده که چیزی از قندیل‌ها را بدزد.

پس، از حجره خود به زیر آمد و رفتم به نزدیکی او و او مرا نمی‌دید.

رفت به نزدیکی در حرم مطهر و ایستاد؛ دیدم قفل را که افتاد و باز شد برای او؛ در دوم و سوم به همین ترتیب، و مشرف شد بر قبر شریف؛ سلام کرد و از جانب قبر مطهر جواب شنید.

پس شناختم صدای او را که سخن گفت با امام (علیه السلام) در مساله علمیه؛ آن گاه بیرون رفت از نجف و متوجه شد به سوی مسجد کوفه؛ پس من از عقب او رفتم و او مرا نمی‌دید.

چون رسید به دروازه نجف، صبح روشن شده بود؛ خود را بر او ظاهر کردم و گفتم: «من بودم با تو از اول تا آخر؛ مرا آگاه کن که شخص اولی، کی بود که در قبه شریفه با او سخن می‌گفتی، و شخص دوم، کی بود که با او سخن می‌گفتی در کوفه؟؛ پس عهده‌ها از من گرفت که خبر ندهم به سر او، تا آن که وفات کند.

پس به من فرمود: ای فرزند من! بر من بعضی از مسایل، مشتبه می‌شود؛ پس بسا هست بیرون می‌روم در شب، نزد قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در آن مساله، با آن جناب، تکلم می‌کنم و جواب می‌شنوم، و در این شب مرا به سوی صاحب الزمان (علیه السلام) حواله فرمود و فرمود که: فرزندم مهدی امشب در مسجد کوفه است؛ پس برو به نزد او و این مساله را از او سوال کن! و این شخص مهدی (علیه السلام) بود.

مؤلف گوید که: فاضل نحیر، میرزا عبدالله اصفهانی در «ریاض العلماء» ذکر کرده که سید میر علام، عالم فاضل جلیل معروف است، و مثل اسم خود علامه بود و از افاضل شاگردان ملا احمد اردبیلی بود و از برای او فواید و افادات و تعلیقاتی است بر کتب در اصناف علوم. چون سوال کردند از ملا احمد در هنگام وفات او که بعد از وفات او به کدام یک از شاگردان او رجوع کنند و اخذ علوم نمایند، فرمود: «اما در شرعیات، پس به میر علام و در عقلیات، به میر فیض الله.

و شیخ ابو علی در حاشیه رجال خود از استاد خود وحید بهبهانی نقل کرده که میر علام مذکور، جد سید سند، سید میرزا است که از اجلاء ساکنین نجف اشرف بود و از جمله علمایی که در قضیه طاعون - که در واقع شده بود در بغداد و حوالی آن، در سال ۱۱۸۶- وفات کردند.

علامه مجلسی در «بحار» فرموده که: جماعتی مرا خبر دادند از سید فاضل، میر علام که او گفت:...؛ با مختصر اختلافی، و آخر آن در «بحار» چنین است که:

من در عقب او بودم تا آن که در مسجد خانه مرا سرفه گرفت، به نحوی که نتوانستم آن را از خود دفع کنم و چون سرفه مرا شنید، به سوی من التفات نموده، مرا شناخت و گفت: تو میر علامی؟! گفتم بلی! گفت: در اینجا چه می‌کنی؟ گفتم: من با تو بودم در وقتی که داخل روضه مقدسه شدی تا حال، و تو را قسم می‌دهم به حق صاحب قبر، که مرا بر آنچه در این شب بر تو جاری شده، خبر دهی، از اول تا آخر.

گفت: خبر می‌دهم به شرطی که مادام حیات من، به احدی خبر ندهی.

و چون از من عهد گرفت، من در بعضی از مسایل فکر می‌کردم و آن مساله بر من مشکل شده بود؛ پس در دل من افتاد که نزد حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بروم و آن مساله را از او سوال کنم، و چون به نزد در رسیدم، در به غیر کلید، گشوده شد؛ چنانکه دیدی، و از حق تعالی سوال کردم که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مرا جواب گوید؛ پس از قبر صدایی ظاهر شد که: به مسجد کوفه برو و از حضرت قائم (علیه السلام) در آنجا سوال کن؛ زیرا که او امام زمان تو است.»

حکایت بیست و یکم: از ملا محمد تقی مجلسی

آن مرحوم در جلد چهارم شرح «من لایحضره الفقیه» در ضمن وتوکل بن عمیر - که راوی «صحیفه کامله سجادیه» است - ذکر نموده، و آن این است که فرمود:

«من در اوایل بلوغ، طالب بودم مرضات خداوندی را و ساعی بودم در طلب رضای او و مرا از ذکر جنابش قرار نبود، تا آن که دیدم در میان بیداری و خواب صاحب الزمان (علیه السلام) ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهان است، نزدیک به در طنابی که الان مدرس من است؛ پس سلام کردم بر آن جناب و قصد کردم که پای مبارکش را ببوسم؛ پس نگذاشت مرا و گرفت مرا، پس بوسیدم دست مبارکش را و پرسیدم از آن جناب، مسایلی را که مشکل شده بر من، که یکی از آنها این بود که من وسوسه داشتم در نماز خود، و می‌گفتم که آنها نیست به نحوی که از من خواسته‌اند، و من مشغول بودم به قضا، و میسر نبود برای من نماز شب، و سوال کردم از شیخ خود، شیخ بهایی از حکم آن؛ پس گفت: به جای آور یک نماز ظهر و عصر و مغرب به قصد نماز شب! و من چنین می‌کردم؛ پس سوال کردم از حجت (علیه السلام) که: من نماز شب بخوانم؟

فرمود: نماز شب کن و بجای نیاز مانند آن نماز مصنوعی که می‌کردی! و غیر اینها، از مسایلی که در خاطر من مانده.

آن گاه گفتم: ای مولای من! میسر نمی‌شود برای من که برسم به خدمت جناب تو در هر وقتی؛ پس عطا کن به من کتابی که همیشه عمل کنم بر آن!

پس فرمود که: من عطا کردم به جهت تو کتابی به مولا محمد تاج و من در خواب او را شناختم.

پس فرمود: برو و بگیر آن کتاب را از او!

پس بیرون رفتم از در مسجدی که مقابل روی آن جناب بود، به سمت دار بطیخ که محله‌ای است از اصفهان.

پس چون رسیدم به آن شخص و مرا دید، گفت: تو را صاحب الامر (علیه السلام) فرستاده نزد من؟

گفتم: آری! پس بیرون آورد از بغل خود، کتاب کهنه‌ای؛ چون باز کردم آن را و ظاهر شد بر من که آن کتاب دعاست، پس بوسیدم آن را و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از نزد او و متوجه شدم به سوی صاحب (علیه السلام)؛ که بیدار شدم و آن کتاب با من نبود.

پس شروع کردم در تضرع و گریه و ناله به جهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر؛ پس چون فارغ شد از نماز و تعقیب، در دلم چنین افتاده بود که مولانا محمد، همان شیخ بهایی است، و نامیدن حضرت او را به تاج، به جهت اشتها اوست در میان علما؛ پس چون رفتم به مدرس او - که در جوار مسجد جامع بود - دیدم او را که مشغول است به مقابله صحیفه کامله، و خواننده، سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی بود.

پس ساعتی نشستم تا فارغ شد از آن کار، و ظاهر آن بود که کلام ایشان در سند صحیفه بود، لکن به جهت غمی که بر من مستولی بود، نفهمیدم او و سخن ایشان را، و من گریه می‌کردم؛ پس رفتم نزد شیخ و خواب خود را به او گفتم و گریه می‌کردم به جهت فوت کتاب؛ پس شیخ گفت:

«بشارت باد تو را به علوم الهیه و معارف یقینیه و تمام آنچه همیشه می‌خواستی! و بیشتر صحبت من با شیخ، در تصوف (یعنی عرفان مورد قبول ائمه اطهار (علیهم السلام)) بود و مایل بود به آن؛ پس قلبم ساکن نشد و رفتم با گریه و تفکر، تا در دلم افتاد که بروم به آن سمتی که در خواب به آنجا رفتم.

پس چون رسیدم به محله دار بطیخ، دیدم مرد صالحی را که اسمش آقا حسن بود و ملقب به تاج؛ پس چون رسیدم به او، سلام کردم بر او؛ گفت: یا فلان! کتب وقفیه‌ای در نزد من است که هر طلبه که از آن می‌گیرد، به شروط وقف، عمل نمی‌کند و تو عمل می‌کنی به آن، بیا و نظر کن به این کتب و هر چه را که محتاجی به آن، بگیر!

پس با او رفتم به کتابخانه او؛ پس اول کتابی که به من داد، کتابی بود که در خواب دیده بودم (یعنی کتاب دعا که همان صحیفه سجاده بود)؛ پس شروع کردم در گریه و ناله و گفتم: مرا کفایت می‌کند.

و در خاطر ندارم که خواب را برای گفتم یا نه، و آمدم در نزد شیخ و شروع کردم در مقابله با نسخه او که جد پدرم نوشته بود از نسخه شهید و شهید نسخه خود را نوشته بود از نسخه عمیدالروساء و ابن سکونت، و مقابله کرده بود با نسخه ابن ادريس، بدون واسطه یا به یک واسطه، و نسخه‌ای که حضرت صاحب الامر (علیه السلام) به من عطا فرمود، از خط شهید نوشته شده بود و نهایت موافقت داشته با آن نسخه».

مؤلف می‌گوید که: علامه مجلسی (رحمة الله علیه) در «بحار» صورت اجازه مختصری از پدر خود، از برای صحیفه کامله ذکر نمود و در آنجا گفته که: «من روایت می‌کنم صحیفه کامله را که ملقب به زبور آل محمد، انجیل اهل بیت (علیهم السلام)، و دعای کامل به اسانید بسیار و طریقه‌های مختلف است.

یکی از آنها آن است که من روایت می‌کنم آن را به نحو مناوله از مولای ما، صاحب الزمان و خلیفه رحمان (علیه السلام) در خوابی طولانی...».

حکایت بیست دوم: از میرزا محمد استرآبادی و شیخ محمد، نوه شهید نانی

علامه مجلسی در «بحار» فرموده که: «جماعتی مرا خبر داد از سید سند فاضل، میرزا محمد استرآبادی که گفت: شبی در حوالی بیت الله الحرام مشغول طواف بودم، ناگاه جوانی نیک رو را دیدم که مشغول طواف بود؛ چون نزدیک من رسید، یک طاقه گل سرخ را به من داد - و آن وقت، موسوم گل نبود - و من آن گل را گرفتم و بوییدم و گفتم: این از کجاست ای سید من؟!

فرمود: از ...^۱ برای من آوردند؛ آن گاه از نظر من غایب شد و من او را ندیدم.

مؤلف گوید که: شیخ اجل اکمل، شیخ علی، عالم ربانی، شهید ثانی (رحمة الله علیه) در کتاب «الدر المثنور» در ضمن احوال والد خود - شیخ محمد، صاحب «شرح استبصار» و غیره، که مجاور مکه معظمه بود در حیات و ممات - نقل کرده که خبر داد مرا زوجه او - دختر سید محمد بن ابی الحسن (رحمة الله علیه) و مادر اولاد او - که: چون آن مرحوم که وفات کرد، می‌شنیدند در نزد او تلاوت

^۱ - به جای سه نقطه، کلماتی است که معنای آن روشن نیست.

قرآن را در طول آن شب، و از چیزهایی که مشهور است این که او طواف می‌کرد، پس مردی آمد و عطا نمود به او گلی از گل‌های زمستان که نه در آن بلاد بود و نه آن زمان، موسوم آن بود؛ پس به او گفت: این را از کجا آوردی؟ گفت: از این...^۱ آن گاه اراده کرد او را ببیند، پس او را ندید.

مخفی نماند که سید جلیل، میرزا محمد استر آبادی سابق الذکر، صاحب کتب رجالیه معروفه و آیات الاحکام، مجاور مکه معظمه بود و استاد شیخ محمد مذکور است و مکرر شیخ محمد در «شرح استبصار» با احترام، اسم او را می‌برد و هر دو جلیل القدرند و دارای مقام عالیه، و می‌شود که این قصه برای هر دو روی داده باشد.

و در پشت «شرح استبصار» که نزد حقیر است و ملک مولفش بود و در چند جا خط آن مرحوم را دارد و نیز خط فرزندش، شیخ علی را دارد، چنین نوشته: منتقل شده مصنف این کتاب - و او شیخ سعید حمید، شیخ محمد بن شهید ثانی است - از دار غرور، به سوی دار سرور، شب دوشنبه، دهم ذیقعد الحرام سنه ۱۰۳۰ از هجرت سید المرسلین (صلی الله علیه و آله و سلم) به تحقیق که من شنیدم از او پیش از انتقال او به چند روز، اندکی مشافهه که او می‌گفت برای من که: به درستی که من انتقال خواهم کرد در این ایام؛ شاید که خداوند مرا اعانت نماید بر آن، و چنین شنید از او، غیر من این را، و این در مکه مشرفه بود و او را در قبرستان معلی، نزدیک مزار خدیجه کبری (علیها السلام) دفن کردیم.

حکایت بیست و سوم: از سید علی خان موسوی

سید فاضل، سید علی خان، فرزند عالم جلیل، سید خلف بن سید عبدالمطلب موسوی مشعشی حویزی، در کتاب «خیر المقال» در ضمن حکایت آن که در غیبت، امام عصر (علیه السلام) را دیدند گفتند که: از آن جمله است حکایتی که خبر داد من را به آن: «مردی از اهل ایمان، از کسانی که من وثوق دارم به آنها که: او حج کرده با جماعتی از راه احساء در قافله کمی.

پس چون مراجعت کردند، مردی با ایشان بود که گاهی پیاده می‌رفت و گاهی سوار می‌شد؛ پس اتفاق افتاد که در یکی از منازل، سیر آن قافله بیشتر از سایر منازل شد و از برای آن مرد، سواری میسر نشد.

پس فرمود آمدند برای خواب اندکی استراحت؛ آن گاه از آنجا کوچ کردند.

آن مرد از شدت تعجب و رنجی که بر او رسیده بود، بیدار نشد؛ آن جماعت نیز در تفحص او بر نیامدند و آن مرد در خواب ماند تا آن که حرارت آفتاب او را بیدار کرد؛ چون بیدار شد، کسی را ندید؛ پس پیاده به راه افتاد و یقین داشت به هلاکت خود.

پس استغاثه نمود به حضرت مهدی (علیه السلام) پس در آن حال بود که دید مردی را که در هیات بیابان است و سوار است بر نافله‌ای؛ پس فرمود: ای فلان! تو از فلان و اماندی؟

گفت: آیا دوست داری که تو را برسانم به رفقای تو؟

- به جای سه نقطه کلمه‌ای است که معنای آن روشن نیست؛

گفتم: این -و الله- مطلوب من است و سوای آن چیزی نیست.

فرمود: پس نزدیک من بیا! خود را خوابانید و مرا در ردیف خود سوار کرد و به راه افتاد؛ پس نرفتم چند گامی مگر رسیدیم به قافله؛ چون نزدیک آن آنها شدیم، گفت: اینها رفقای تواند؛ آن گاه مرا گذاشت و رفت».

حکایت بیست و چهارم: از سید بحر العلوم

خبر داد ما را عالم کامل و زاهد عامل و عرف بصیر، برادر ایمانی و صدیق روحانی، آقا علی رضا -خلف عالم جلیل، حاجی ملا محمد نایینی و همشیره زاده فخر العلمکا، الزاهدین، حاجی محمد ابراهیم کلباسی (رحمة الله علیه)، که در صفات نفسانیه و کمالات انسانیه از خوف محبت و صبر و رضا و شوق و اعراض از دنیا بی نظیر بود- گفت: خبر داد ما را عالم جلیل، آخوند ملا زین العابدین سلماسی: «روزی نشسته بود. در مجلس درس آیت الله سید سند و عالم مسدد، فخر الشیعه، علامه طباطبایی بحر العلوم (رحمة الله علیه) در نجف اشرف، که داخل شد بر او، عالم محقق، جناب میرزا ابوالقاسم قمی -صاحب «قوانین»- در آن سالی که از ایران مراجعت کرده بود به جهت زیارت ائمه عراق و طواف بیت الله الحرام.

پس متفرق شدند کسانی که در مجلس بودند و به جهت استفاده حاضر شده بودند -و ایشان زیاده از صد نفر بودند- و من ماندم با سه نفر از خاصان اصحاب او که در اعلی درجه صلاح و سداد و ورع و اجتهاد بودند.

پس محقق، متوجه سید شد و گفت: شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه و قرب مکان ظاهری و باطنی را.

پس چیزی به ما تصدق نمایید از آن نعمت‌های غیر متناهی که بدست آوردید!

پس سید بدون تامل فرمود که: من شب گذشته یا دو شب قبل (و تردید از راوی است) در مسجد کوفه رفته بودم برای ادای نافله شب، با عزم به رجوع در اول صبح به نجف اشرف که مباحثه و مذاکره تعطیل نشود، پس چون از مسجد بیرون آمدم، در دلم شوقی افتاد برای رفتن به مسجد سهله؛ پس خیال خود را از آن منصوف کردم از ترس نرسیدن به نجف پیش از صبح، و فوت شدن مباحثه در آن روز، ولکن شوق، پیوسته زیاد می‌شد و قلب، میل می‌کرد.

پس در آن حال که متردد بودم، ناگاه بادی وزید و غباری برخاست و مرا به آن طرف حرکت داد؛ اندکی نگذشت که مرا بر در مسجد سهله انداخت؛ پس داخل مسجد شدم؛ دیدم که خالی است از زوار و مترددین جز شخصی جلیل که مشغول است به مناجات با قاضی الحاجات به کلماتی که در قلب را منقلب، و چشم را گریان می‌کند.

حالت من متغیر و دلم از جا کنده شد و زانوهایم لرزان و اشکم جاری شد از شنیدن آن کلمات که هرگز به گوشم نرسیده بود و چشمم ندیده از آنچه به من رسیده بود از ادعیه مأثوره، و دانستم که مناجات کننده، انشای می‌کند آن کلمات را، نه آن که از محفوظات خود می‌خواند.

پس در مکان خود ایستادم و گوش به آن کلمات فرا داشتم و از آنها متلذذ بودم تا آن که از مناجات فارغ شد.

پس ملتفت شد به من و به زبان فارسی نمود: مهدی بیا! چند گامی پیش رفتم و ایستادم.

امر فرمود که پیش روم؛ اندکی رفتم و توقف نمودم؛ باز امر فرمود به پیش رفتم و فرمود: ادب در امتثال است؛ پیش رفتم تا به آنجا که دست آن جناب به من و دست من به آن جناب می‌رسید.

چون کلام سید (رحمة الله علیه) به اینجا رسید، یک دفعه از این رشته سخن، دست کشید و اعراض نمود و شروع کرد در جواب دادن محقق مذکور سوالی که قبل از این از جناب سید کرده بود.

حکایت بیست و پنجم: از سید مهدی قزوینی

از آن مرحوم (رحمة الله علیه) شنیدم که فرمود: بیرون آمدم روز چهاردهم ماه شعبان از شهر حله، به قصد زیارت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) در شب نیمه آن. پس چون رسیدیم به شط هندیه (و آن شعبه‌ای است از نهر فرات که از زیر مسیب^۱ جدا می‌شود و به کوفه می‌رود و قصبه طویرج که در راه حله به طرف کربلا واقع شده، بر کنار این شط است) عبور کردیم به جانب غربی آن و دیدیم زواری که از حله و اطراف آن رفته بودند و زواری که از نجف اشرف و حوای آن وارد شده بودند، جمعیا محصورند و راهی نیست برای ایشان به سوی کربلا؛ زیرا که دزدها در راه فرود آمده بودند و راه مترددین را از عبور و مرور قطع کردند و نمی‌گذاشتند احدی از کربلا بیرون آید و نه کسی به آنجا داخل شود، مگر این که او را غارت می‌کردند.

فرمود: من نزد عربی فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را به جای آوردم و نشستم؛ منتظر بودم که چه خواهد شد وضع این زوار، و آسمان ابر داشت و باران کم کم می‌آمد...

پس مرا به حالت ایشان، رقتی سخت گرفت و انکسار عظیمی برابم حاصل شد؛ پس متوجه شدم به سوی خداوند تبارک و تعالی به دعا و توسل به پیغمبر و آل او (علیهم السلام) و طلب کردم از او اغاثه زوار را از آن بلا که به آن مبتلا شدند.

پس در این حال بودیم که دیدیم سواری را که می‌آید بر اسب نیکویی -مانند آهو که مثل آن ندیده بودم- و در دست او نیزه درازی است و او آستین‌ها را بالا زده، اسب را می‌دوانید؛ تا آن که ایستاد در نزد خانه‌ای که من در آنجا بودم.

پس سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم؛ آن گاه فرمود: یا مولانا -و اسم مرا برد- فرستاد مرا کسی که سلام می‌فرستد بر تو.... (و اسم دو نفر را برد) و می‌گویند که زوار ببینند که ما طرد کردیم دزدها را از راه و ما با لشکر خود، در پشته سلمانیه، بر سر جاده، منتظر زواریم.

پس به او گفتم: تو با ما هستی تا پشته سلمانیه؟

گفت: آری.

^۱ - نام محلی است.

ساعت را از بغل بیرون آوردم؛ دیدم دو ساعت و نیمی تقریباً به روز مانده؛ پس گفتم اسب مرا حاضر کردند؛ آن عرب بیابانی که ما در منزلش بودیم، به من چسبید و گفت: ای مولای من! جان خود و این زوار را در خطر می اندازد! امشب را در نزد ما باشید تا اوضاع روشن شود.

پس به او گفتم: چاره نیست از سوار شدن به جهت ادراک زیارت مخصوصه.

پس چون زوار دیدند که ما سوار شدیم، پیاده و سوار در عقب ما حرکت کردند.

پس به راه افتادیم و آن سوار مذکور در جلوی ما بود -مانند شیر بیشه- و ما در پشت سر او می رفتیم تا رسیدیم به پشته سلمانیه؛ پس سوار بر آنجا بالا رفت و ما نیز او را متابعت کردیم؛ آن گاه پایین رفت و ما رفتیم تا بالای پشته؛ پس نظر کردیم؛ از آن سوار اثری ندیدیم، گویا به آسمان بالا رفت، یا به زمین فرو رفت، و نه ریس لشکری را دیدیم و نه لشکری؛ پس گفتم به کسانی که با من بودند: آیا شک دارید که او صاحب الامر (علیه السلام) بوده؟

گفتند: نه والله!

و من در آن وقتی که آن جناب در پیش روی ما می رفت، تامل زیادی کردم در او که گویا وقتی پیش از این، او را دیده‌ام؛ لکن به خاطر نمی‌آید که او را دیده‌ام، پس چون از ما جدا شد، متذکر شدم همان شخصی (است) که در حله به منزل من آمده بود و...

بعضی از کرامات و مقامات سید مهدی قزوینی

مولف می‌گوید: این کرامات و مقامات از سید مرحوم بعید نبود؛ زیرا دارا شد از فضایل و مناقب، مقداری که جمع نشد در غیر او از اعلامی ابرار.

اول: آن که آن مرحوم بعد از آن که هجرت کردند از نجف اشرف به حله مستقر شدند در آنجا، شروع نمودند در هدایت مردم و اظهار حق و ازهاق باطل، و به برکت دعوت آن جناب، از داخل حله و خارج آن، زیاده از صد هزار نفر از اعراب، شیعه مخلص اثنا عشری شدند، و شفاهای به حقیر فرمودند: «چون به حله رفتیم، دیدیم شیعیان آنجا از علائم امامیه و شعار شیعه، جز بردن اموات خود به نجف اشرف، چیزی ندارند، و از سایر احکام و آثار، عاری و بری؛ حتی از تبری از اعداء الله.

و به سبب هدایت او، همه از صلحا و ابرار شدند، و این فضیلت بزرگی است که از خصایص اوست.

دوم: کمالات نفسانیه که در آن جناب بود؛ از صبر و تقوا و رضا و تحمل مشقت عبادت و سکون نفس و دوام اشتغال به ذکر خدای تعالی.

هرگز در خانه خود، از اهل و اولاد و خدمتگزاران، چیزی از حواجج نمی‌طلبید، و اجابت دعوت می‌کرد و در لیمه‌ها و میهمانی‌ها حاضر می‌شد، لکن به همراه کتبی بر می‌داشت و در گوشه مجلس، مشغول تألیف خود بود و از صحبت‌های مجلس، ایشان را خبری نبود، مگر آن که مساله پرسند و او جواب گوید.

و رسم آن مرحوم در ماه مبارک رمضان چنین بود که نماز مغرب را با جماعت در مسجد می‌خواند، آن گاه نافله مقرری مغرب را - که در ماه رمضان از هزار رکعت در تمام ماه حسب قسمت، به آن شب می‌رسد - می‌خواند و به خانه می‌آمد و افطار می‌کرد و بر می‌گشت به مسجد، به همان نحو نماز عشاء را می‌خواند و به خانه می‌آمد و مردم جمع می‌شدند؛ اول، قادری حسن الصوتی با لحن قرآنی، آیاتی از قرآن که تعلق داشت به وعظ و زجر و تهدید و تخویف می‌خواند؛ و به نحوی که قلوب قاسیه را نرم، و چشم‌های خشک شده را تر می‌کرد.

آن گاه دیگری به همان طور، خطبه‌ای از نهج البلاغه می‌خواند.

آن گاه سومی قرائت می‌کرد مصائب ابی عبدالله (علیه السلام) را.

آن گاه یکی از صلحا مشغول خواندن ادعیه ماه مبارک می‌شد و دیگران متابعت می‌کردند تا وقت خوردن سحر.

پس هر یک به منزل خود می‌رفت.

و بالجمله در مراقب و مواظبت اوقات و تمام نوافل و سنن قرائت - با آن که بسیار پیر بود - آیت و حجتی بود در عصر خود.

و در سفر حج - رفت و برگشت - با آن مرحوم بودم و در مسجد غدیر^۱ و جحفه با ایشان نماز خواندیم و در مراجعت، دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۰۰، تقریباً پنج فرسخ مانده به سماوه، داعی حق را لیبیک گفت و در نجف اشرف، در جنب مرقد عمومی مکرم خود مدفون شد و بر قبرش قبه عالییه بنا کردند.

و در حین وفاتش در حضور جمع کثیری از موالف و مخالف ظاهر شد از قوت ایمان و طمأنینه و از اقبال و صدق یقین آن مرحوم مقامی که همه متعجب شدند و کرامت باهره‌ای که بر همه معلوم شد.

سوم: تصانیف رایقه بسیاری در فقه و اصول و توحید و امامت و کلام غیر اینها که یکی از آنها، کتابی است در اثبات بودن شیعه، فرقه ناجیه که از کتب نفیسه است؛ طوبی له و حسن مآب^۲.

باب دوازدهم:

در جمع بین حکایات و قصه‌های گذشته و بین روایتی که در تکذیب مدعی مشاهده آن جناب (علیه السلام)، در غیبت کبری

رسیده است

^۱ - معلوم می‌شود تا سال ۱۳۰۰ ق، مسجد غدیر در جحفه بوده، و متأسفانه بعد خواب کرده‌اند. بسیار مناسب، بلکه لازم است این مسجد که می‌تواند داستان غدیر خم و امامت امیرمومنان را زنده نگهدارد، بازسازی شود و در صورت عدم امکان، لاقلاً تابلویی آنجا نصب شود که آن محل را از فراموشی حفظ کند و زائرین ایرانی و شیعیان به زیارت غدیر و محل آن مسجد بروند.

^۲ - در نجم الثقب ۱۰۰ حکایت نقل شده بود که در اینجا به ۲۵ تای آن بسند شد.

شیخ صدوق (رحمة الله عليه) در «کمال الدین» و شیخ طبرسی (رحمة الله عليه) در «احتجاج» روایت کرده‌اند که: بیرون آمد توقیع به سوی ابی الحسن سمري که:

«ای علی بن محمد سمري! بشنو! خداوند اجر برادران تو را در تو بزرگ گرداند، پس به درستی که تو فوت خواهی شد، از حال تا شش روز؛ پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن به احدی که قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو؛ پس به تحقیق که واقع شد غیبت تامه؛ پس ظهوری نیست مگر بعد از اذن خدای تعالی، و این بعد از طول زمان و قساوت قلوب و پر شدن زمین است از جور. و زود است که می‌آید مدعی شود مشاهده را پیش از خروج سفیانی و صحیفه^۱، پس او کذاب و مفتری است؛ **ولا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم**».

و نیز در چند خبر دیگر اشاره به این مطلب فرموده‌اند.

و جواب از این خبر به چند وجه است:

جواب اول آن که: این خبر که سندش ضعیف است و غیر آن، خبر واحد است که جز ضمن و گمان از آن حاصل نشود و موجب جزم و یقین نباشد؛ پس قابلیت ندارد که معارضه کند با وجدان قطعی، که از مجموع قصص و حکایات - که تعدادی از آنها در باب یازدهم نقل شده - پیدا می‌شود؛ هر چند از هر یک از آنها پیدا نشود؛ بلکه برخی از آن حکایات دارا بود کرامات و خارق عاداتی را که ممکن نباشد صدور آنها از غیر آن جناب (علیه السلام).

پس چگونه رواست اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن که شیخ طوسی است، به آن در همان کتاب عمل نکرده؛ پس چه رسد به غیر او.

و علمای اعلام - از قدیم تا حال - امثال آن حکایت را قبول دارند و در کتب ضبط فرموده‌اند و به آن استدلال کرده‌اند و از یکدیگر گرفته‌اند و از هر کس اطمینان به صدق کلام او را داشته‌اند، تصدیق کرده‌اند.

جواب دوم آن که: شاید مراد از این خبر، تکذیب کسانی باشد که مدعی مشاهده‌اند با ادعای نیابت و رساندن اخبار از جانب آن جناب (علیه السلام) به سوی شیعه؛ چنان که سفرای خاص آن حضرت در غیبت صغری داشتند.

و این جواب، از علامه مجلسی در کتاب «بحار» است.

جواب سوم آن که: زین الدین علی بن فاضل، به سید شمس الدین عرض کرد که: «ای سید من! ما روایت کردیم احادیثی از مشایخ خود، از صاحب الامر (علیه السلام) که آن حضرت فرمود: هر که در غیبت کبری گوید که مرا دیده، به تحقیق که دروغ گفته، پس چگونه در میان شما کسی است که می‌گوید من آن حضرت را دیده‌ام؟»

^۱ - خروج سفیانی و صیحه و صدای آسمانی از علامت‌های ظهور امام عصر (علیه السلام) است.

سید شمس الدین گفت: راست می‌گویی؛ آن حضرت این سخن را فرمود در آن زمان، به سبب بسیاری از دشمنان، از اهل بیت خود و غیر ایشان از فراعنه زمان از خلفای بنی عباس؛ حتی آن که شیعیان در آن زمان، یکدیگر را منع می‌کردند از ذکر کردن احوال آن جناب، و اکنون زمان طول کشیده و دشمنان از او مایوس گردیدند.

جواب چهارم آن که: علامه طباطبایی بحر العلوم (رحمة الله علیه) در کتاب رجال خود در شرح شیخ مفید، بعد از توقیعات مشهوره، به این عبارت فرمود که: «اشکال می‌شود در مورد این توقیع‌ها به سبب وقوع آنها در غیبت کبری و جهالت آن شخص که این توقیعات را رسانده و دعوی کردن او، مشاهده را بعد از غیبت صغری.

و ممکن است دفع این اشکال به این که مشاهده که ممنوع شده، این است که مشاهده کند امام (علیه السلام) را و در حالی که مشاهده می‌کند آن جناب را بداند که اوست حجت (علیه السلام)، و برای ما معلوم نشده که آورنده توقیع‌ها، دعوی این مطلب را کرده باشند».

و نیز علامه بحر العلوم در کتاب «فوائد» خود، در مساله اجتماع فرموده:

«و بسا می‌شود که برای بعضی از علمای ابرار، علم به قول امام (علیه السلام) بعینه حاصل شود بر وجهی که منافی نباشد با امتناع رویت امام زمان (علیه السلام) در مدت غیبت. پس متمکن نمی‌شود از تصریح نسبت آن قول به امام (علیه السلام)؛ پس اظهار می‌کند آن قول را به عنوان اجماع، تا جمع کرده باشد میان اظهار حق و نهی از افشای مثل این سر».

و شاید مراد ایشان از این کلام، وجه آینده باشد.

جواب پنجم آن که: باز علامه بحر العلوم، در رجال، بعد از کلام سابق فرموده که: «و گاهی هست که منع شود امتناع مشاهده در شان خواص - هر چند دلالت دارد بر آن ظاهر اخبار - به سبب دلالت عقل و دلالت بعضب از آثار».

شاید مراد از آثار، همان حکایات سابقه است که از جمله آنها است حکایت خود ایشان.

یا خبری است که نقل شده از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود:

«صاحب الامر ظاهر می‌شود و نیست در گردن او از برای احدی بیعتی و نه عهده‌ی و نه عقدی و نه ذمه‌ای؛ پنهان می‌شود از خلق تا وقت ظهورش.

راوی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! دیده نمی‌شود پیش از ظهورش؟

فرمود: بلکه دیده می‌شود وقت ولادتش و ظاهر می‌شود براهین و دلایل، و می‌بیند او را چشم‌های عارفین به فضل او که شاکرین کاملین هستند؛ بشارت می‌دهند به وجود او به کسانی که شک دارند در او».

شیخ طوسی و شیخ صدوق و ابی جعفر، محمد بن جریر طبری به سندهای معتبره روایت کرده‌اند قصه علی بن ابراهیم بن مهزیار را و کیفیت رفتن او را از اهواز به کوفه و از آنجا به مدینه و از آنجا به مکه و تفحص کردن او، از حال امام عصر (علیه السلام) و رسیدن او را در حال طواف، خدمت جوانی که او را برد به همراه خود و در نزدیک طایف در مرگزاری که رشک بهشت برین بود، به خدمت امام (علیه السلام) رسید.

و به روایت طبری، چون به خدمت آن جوانی که یکی از خواص، بلکه از نزدیکان خاص امام زمان (علیه السلام) بود، رسید، آن جوان به او گفت: «چه می‌خواهی ای ابوالحسن؟!»

گفت: امام محبوب از عالم را.

گفت: آن جناب محبوب نیست از شماها، ولكن محبوب کرده آن جناب را از شما بدی کردارهای شما...»

در این کلام، اشاره است به این که اگر کسی را عمل بدی نباشد و کردار و گفتار خود را از قذارت معاصی و آنچه منافی سیره اصحاب آن جناب است، پاک و پاکیزه کرده باشد، برای او حجابی نیست از رسیدن خدمت آن جناب.

و علمای اعلام و مهره اخبار و علم کلام، تصریح فرموده‌اند بر امکان رؤیت در غیبت کبری.

و سید مرتضی در «تنزیه الانبیا» در جواب آن کسی که گفته: «هر گاه امام غایب باشد به نحوی که نرسد به خدمت او احدی از خلق، و منتفع نشود به او، پس چه فرق است میان وجود او و عدم او؟»

فرموده: «اول چیزی که در جواب او می‌گوییم، این که: ما قطع نداریم کنخ نمی‌رسد خدمت او احدی، و ملاقات نمی‌کند او را بشری، و این امری است که معلوم نشده، و راهی نیست به سوی یقین کردن به آن...».

و نیز در جواب آن که گفته: «هر گاه علت در پنهان شدن امام، خوف اوست از ظالمین، و تقیه او از معاندین، پس این علت، زایل است در حق موالیان و شیعیان او؛ پس واجب است که ظاهر شود از برای بعضی از اولیای خود، و این امری است که نمی‌شود یقین کرد به نبودن آن و امتناع آن؛ هر کسی از حال خود خبر دارد؛ راهی نیست برای او به سوی فهمیدن حال غیر خود».

و در کتاب «مقنع»^۱ که رساله مختصری است در غیبت، قریب به این مضمون را فرموده‌اند.

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» در جواب سوال مذکور می‌فرمود: «او آنچه سزاوار است که جواب داده شود از این سوالی که آن را از مخالف نقل کردیم، این که می‌گوییم: ما که عمل نداریم بر پنهان بودن آن جناب از جمیع اولیای خود، بلکه جایز است ظاهر شود از برای اکثر ایشان».

^۱ - در اوایل نجم الثاقب فرموده‌اند: کتاب مقنع درباره غیبت امام زمان است از سید مرتضی که برای وزیر مغربی نوشته است.

و نمی‌داند هیچ انسانی مگر حال خود را؛ پس اگر ظاهر شد برای او، پس شباهت او رفع شده، و اگر ظاهر نشد برای او، پس می‌داند که آن جناب ظاهر نشده برای او، به جهت امری که راجع است به او؛ یعنی برای معانی است که در اوست؛ هر چند نمی‌داند آن مانع را، و به جهت تقصیری است که از طرف اوست...».

و سید رضی الدین، علی بن طاووس، در چند جا، از کتاب «کشف المحجبه» به کنایه و تصریح، دعوی این مقام را - یعنی خدمت امام زمان (علیه السلام) رسیدن - کرده؛ در یک جا فرموده: «بدان ای فرزند من محمد! که غیبت مولای ما مهدی (علیه السلام) که متخیر نمود مخالف و بعضی از موافقین را، از جمله دلیل‌هاست بر ثبوت امامت آن جناب و امامت آباء طاهرین او (علیهم السلام)؛ زیرا که تو هرگاه واقف شدی بر کتب شیعه و غیر شیعه - مثل کتاب «غیبت» ابن بابویه و کتاب «غیبت» نعمانی و مثل کتب «شفا و جلا» و مثل کتاب حافظ ابی نعیم در اخبار مهدی و صفات او و حقیقت بیرون آمدن او و ثبوت او، و کتاب‌هایی که اشاره کردم به آنه در کتاب «طرایف» - می‌باید آنها یا بیشتر آنها را که متضمن است این مطلب را که او غایب خواهد شد غیبت طولانی؛ تا این که بر می‌گردد از امامت او بعضی از کسانی که قابل بودند به آن؛ پس اگر غیبت نکند این غیبت را، طعنی خواهد بود در امامت پدران آن جناب و خودش.

پس غیبت، حجت شد برای ایشان و برای آن حضرت بر مخالفین او، در اثبات امامتش و صحت غیبتش؛ با آن که آن جناب (علیه السلام) حاضر است با خدای تعالی بر نحو یقین، و جز این نیست که غایب شده از آن که ملاقات نکرده او را از خلق، به جهت عدم متابعت از آن حضرت، و عدم متابعت پروردگار عالمیان.».

و در جای دیگر فرموده است که: «اگر ادراک کردم موافقت توفیق تو را از برای کشف نمودن اسرار برای تو، می‌شناسانم تو را از خبر مهدی (علیه السلام) چیزی را که مشتبه نشود، و مستغنی شوی به این، از دلیل‌های عقلیه و از روایات.

به درستی که آن جناب (علیه السلام) زنده و موجود است بر نحو تحقیق، معذور است از کشف امر خود، تا آن که اذن دهد او را تدبیر خداوند رحیم شفیق؛ چنان که جاری شده بود بر این، عادت بسیاری از انبیاء و اوصیاء؛ پس بدان این را به نحو یقین، و بگردان این را عقیده و دین خود؛ به درستی که پدر تو، شناخته آن جناب را واضح و روشن‌تر از شناختن نور خورشید آسمان.

و راه باز است به سوی امام، برای کسی که خداوند - جل جلاله - عنایت خود را به او اراده نموده.».

شیخ محقق جلیل، شیخ اسدالله شوشتری کاظمینی، در کتاب «کشف القناع» در ضمن اقسام اجماع، غیر از اجماع مصطلح و معروف، می‌فرماید: «سوم از آنها این که حاصل شود برای یکی از سفرای امام غایب (علیه السلام) علم به قول امام، به جهت نقل کردن مثل او برای او در نهانی، یا به سبب توقیع و مکاتبه، یا به شنیدن از خود آن جناب، شفاها بروجعی که منافی نباشد با امتناع رویت در زمان غیبت، یا حاصل شود آن علم از برای بعضی از حاملان اسرار ایشان و ممکن نباشد او را تصریح کردن بر آنچه او بر آن مطلع شده است.».

جواب ششم آن که: آنچه مخفی و مستور است بر انام، مکان و مستقر آن جناب (علیه السلام) است؛ پس راهی نیست به سوی آن از برای احدی و نمی‌رسد به آنجا بشری، و نمی‌داند آن را کسی حتی خاصان و موالیان و فرزندان آن جناب.

پس منافات ندارد ملاقات و مشاهده آن جناب در اماکن و مقامات - که ذکر شد پاره‌ای از آنها- و ظهور آن حضرت در نزد مضطر مستغیث ملتجی شده به آن جناب، که اجابت ملهوف، و اغاثه مضطر، یکی از مناصب آن جناب است.

و موید این احتمال، خبری است که روایت شده در «کافی» از اسحاق بن عمار که گفت: فرمود ابو عبدالله (علیه السلام) که: «از برای قائم (علیه السلام) دو غیبت است؛ یکی از آنها کوتاه است... و دیگری طولانی، که در دومی نمی‌داند مکان آن جناب را مگر خواص از موالیانش».

و شیخ نعمانی از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: شنیدم که ابو عبدالله، جعفر بن محمد (علیهما السلام) می‌فرماید: «از برای قائم (علیه السلام) دو غیبت است؛ یکی از آنها طولانی است و دیگری کوتاه است؛ در یکی از عالم است به مکان او در آن غیبت، خاصه از شیعیان او، و در دیگری عالم نیست به مکان او خاصه موالیان او در دین او».

مخفی نماند که این خبر اسحاق، همان خبر اسحاق مروی در «کافی» است، و در بعضی نسخ چنان است که ذکر کردیم، و در بعضی، مطابق نسخه «کافی» است، و به هر دو نسخه خبر، جوابی است از اصل مقصود؛ چه بنا بر خبر «کافی» دلالت دارد بر آن که خاصان از موالیانش در غیبت کبری، عالمند به مستقر و مکان آن جناب، پس موید جواب پنجم باشد، و بنا بر بعض نسخ نعمانی، مراد آن خواهد بود که خاصان، در آن وقت، عالم نیستند به محل اقامه آن حضرت؛ پس نفی نمی‌کند مشاهده و رؤیت را در اماکن دیگر؛ «و الله تعالی هو العالم».